

سأره مقدس

آفت زده الی شد
تاریخ ۳/۷/۷۰

بکر و قبله بیاد

۱۵۷۰۱

۱۱/۴/۱۳۴۶

مکتب اوقاف

آستان قدس

قسمت: مجربات
از محمد علی شریف طبیب
منور

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: زاد الی فرین (دارای ضمیمه) فارسی

مصحف: محمد مهدی بن علی شریف شریف

مؤلف:

خطی نسخ: ۷ سطری

جایی:

سال چاپ: ۱۱۸۹ ق در نزد عدد اوراق جملاً ۳۳۹

جزء کتب: طب شماره خصوصی

شماره عمومی: ۱۵۷۰۱ شماره قبض

واقف: محمد علی آستان قدس تاریخ وقف: ۱۳۶۷

طول: ۲ عرض: ۱۵ شماره صفحات

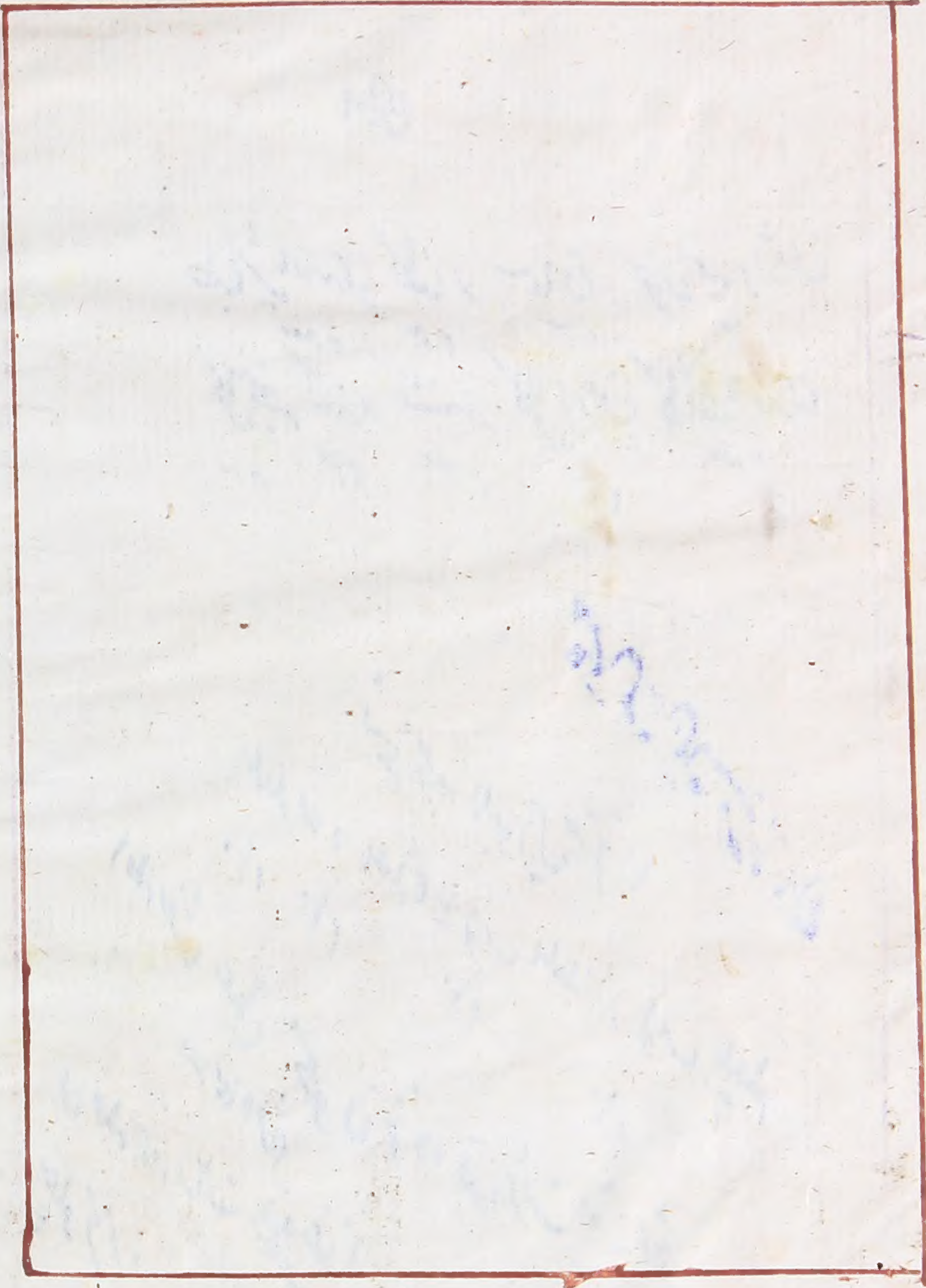
ک

بها

طباير يندی کلدر سماق خون بياوشان
 کلنجي کلدر کسبر کل ارسي کاک يندی
 ۱۴ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳

ميرزا قليچ بيگ

نسخه مجمع التلويي مخفوا
 مملک شاه مملک کاک لوب مملک ارور لوب بيلک
 ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
 امله نقش علی محزون غوده فدا اثرت مژده
 صد نگاه مشر
 لامله ها رات غدا
 چلو کز ارا



حقا انا ما عرفت
بداية ايهاب سر
سواء في كنف
قلبي اعم النور
وغيره ان ترفعه
نار البرق في قف
ومر اع قد برغ
من ان رصير الهم

اعلم يا ابن
والفقر والكل
الارض قوه
افقه فاجل
سواء في كنف
قلبي اعم النور
وغيره ان ترفعه
نار البرق في قف
ومر اع قد برغ
من ان رصير الهم

سنة ١٢٠٠ هـ
١٢٠١

اول در تدبیر صحت مسافر	دویم در تدبیر غذا در سفر	در تدبیر اشامیدن آب
در تدبیر کیمیای آب	در تدبیر رفع تشنگی آب	در تدبیر کرمادر سفر
در تدبیر گرفتن روغن کدو بجهت کرمارزده	در تدبیر احتراز از سموم و برف در سفر	در تدبیر سردی هوا
در تدبیر حفظ چشم از ضرر سرما و برف	در تدبیر وجع و سوزش که از سرما باشد	در تدبیر حفظ صحت و پاها و دستها از سرما
در تدبیر اخیر سرما بر باد	صفت مرهم سیاه از جهت سرما برده	علك البطم تفاد است
صفت مرهم خل جهمی	صفت مرهم دیگر بجهت جراحتها	در تدبیر سفر دریا
طریق کشتن زیبق بجهت دفع شیش	تدبیر آنکه بشره از باد و افتاب سیاه نشود	تدبیر رفع آن هرگاه حادث شده
تدبیر ریش شدن بدن سواری و غیره	تدبیر رفع ترکیدن دستها و پاها	تدبیر افتادن از مرکب و بلندی

در تدبیر جراحت آلات جانی مثل کارد و شمشیر	در تدبیر سوختگی عضو از آتش	صفت مرهم صقیلا بجهت سوختگی
صفت مرهم نوره بجهت سوختگی	تدبیر خستگی در سفر	تدبیر ماندن کیمربک در سفر
در معالجه صنف چند از بعضی امراض که بدو طبیب معالجه میتوان کرد	طریق ساختن روغن گل و خشخاش و بادام و شکر	طریق گرفتن روغن نمک و خشخاش و بادام و شکر
صفت قرص مثالث	اگر صداع سبب برودنی باشد یا غیر ذلک	طریق ساختن شربت نیلوفر و بنفشه
صفت حب شب یار	طریق ساختن اسطوخودوس	صفت اطریفل صغیر
طریق ساختن نوش دارو	طریق ساختن ایاج فیکرا	زکام و نزله
اگر علامات عله خون باشد	اگر علامات صفرا باشد	طریق ساختن شربت خشخاش
اگر نزله و زکام عارض گردد	صفت حب نزله	طریق قرص مبارک

صفة شيان ابيض	صفة ذرور ابيض	صفة زرد صفراوي
صفة قرص بنفشه مسهل	اكر سبب رمد بلغم باشد	اكر سبب رمد سودا باشد
صفة درد گوش	صفه رعا ف	كند شدن دندان
صفة درد دندان	صفة ورم بن دندان	رفتن گوشت بن دندان
صفة خناق كلوا	صفة ماء الشعير	صفة سرفه
صفه سفوف سعال	صفة حب سعال	صفة حب ديكر سعال
صفة لعوق خشناس	صفة شربت دياقونا	صفه مسهل سرفه
طريق ساختن شربت زوفا	صفة ذات الجنب وذات العرض وسوضه وذات الصد	صفة ذات الجنب مغايط

صفة ذات الجنب خالص	صفة ضمادات	صفة قرص طباشير
در صفة مرص سوصه	صفة ذات الصد وذات العرض	صفة ذات الرية
صفة ضعف قلب	طريق ساختن دوا كثر النفع	صفة مفرج ديكر كه اقوي از مفرج اول است
صفة مفرج يا قوتي كه اقوي از دو مفرج است	صفة شربت كا و زبان	صفة دوال مشك حلو
صفة دوال مشك امر	صفة معجون نخاج	صفة شربت بادرنجبويه
طريق استعمال ماء الجنب	صفه سكنجبين افيمون ديكر	صفة سكنجبين افيمون ديكر
صفة حب افيمون	در ذكر اوصاف منافع چوب چيني	طريق خوردن چوب چيني
استعمال اشهر كه بتجربه رسيد است	طريق استعمال حب چيني با تعريق	استعمال بطريق قهوه

صفة هينضه	طريق شرب انار و منفع	طريق ساختن بزوري ورب انار و هريك از ميوها
صفة وجع معد	صفة قوص بنفشه كه ده	صفة ايارج فيقرا كه در صداغ مذكور شد
صفة كل انتد در حيا مذكور شد	صفة نوش دار و در صداغ مذكور شد	صفة معجون كمان
صفة ضعف قوتها معد	طريق ساختن شرب فواكه	صفة شرب به و ليمو
صفة جوارش عود	قسم ديكر	طريق ساختن شرب آئين
طريق سفوف ارسطو	صفة مفتوح قولنج	صفة مفتوح قولنج
صفة حقنه بجهت قولنج	صفة زحير	سفوف ابن ماسويه
صفة سفوف الطين	صفة سفوف حب الزا	صفة سفوف لولوي

صفة بواسير

صفة بواسير	صفة اطريفل مقل ملين	صفة شرب زرشك
صفة حب مقل	صفة اطريفل مقل	صفة معجون خبث الحديد
تدبير خبث الحديد	طريق ساختن شرب تمروالو	طريق كشودن خون بواسير
ذكر روغن هاي مفتوح بواسير بواسير	ذكر مرهم بجهت تسكين بواسير	مرهم ديكر
مرهم ديكر	مرهم ديكر	مرهم ديكر
مرهم ديكر	مرهم ديكر	مرهم ديكر
ضمادات بواسير	ذكر اب زنهائي شستن	تدبير خون لبيتن بواسير
صفة قوص كهربا	طريق سوختن و دغ و شايخ بر پوست تخم مرغ	دواي بند آوردن خون بواسير

طریق انداختن دانهای بواسیر	طریق ادویه که دانهها برور خشک شود	بخورات دستور بخور کردن اینست
طریق شیاف بواسیر	ذکر اطلیه یعنی مالیدن آنها	ذکر ادویه حاره که دانهها را بخورد
صفت فلافیون	صفت دیک بردیک	صفت مرهم زنکاری
صفت مرهم کافوری	صفت ادویه حاره	صفت روغن بجهت بواسیر
صفت حرق البول	صفت ماء الشعیر در خنثا مذکور شد	صفت قرص بنادق البرودی
صفت شیاف ابیض در مذکور شد	شیاف در دفع سوزش پول	صفت قرص کاکج نظر ندارد
صفت شیاف سفید اب قلع	تدبیر ضعف باه	صفت قواء التریبین
صفت مفرجی که در تقویت قلب و ضعف باه به نظیر است	معجون لبوب	معجون لبوب کبیر

معجون دیکر قلیل الاجزاء	مالیدن دیکر بجهت سخیه قضیب	چیز ما که مضعف باه است
صفت مفاصل و فقره عرق النساء	صفت معجون سورنجان	صفت سفوف مفاصل
صفت حب سورنجان	صفت اطلیه و اخله و غیره	صفت حبیات
حبیات یوم	صفت خمی یوم استحضا	خمی یوم حری و کربا
حبیات یوم تعب	حمام یوم شهری	حمام یوم نزل
حمام یوم مخمی	حمام اخلطی	صفت تب دموی
سوناوخن	صفت تب دموی که انرا مطبقه گویند	صفت قرص کافوری
صفت تبهای صفراوی	صفت تبهای لازمی صفراوی	طریق خفقتان

پاشویه خفقات	غب لازم	حیی صفراوی دایر
صفة غب	تبهای بلغمی	لثقه
طریق ساختن کل قند	طریق ساختن سکجین	قوس زرشک صغیر
صفة قوس ورد صغیر	صفة دواء التریب	قوس دیوندا چینی که متن فیه وایک نوشته بود که بفارسی روناس و لاله میگویند
صفة شربت اصول	مواظبه و ناسید	حمیات سوداوی
ربع لازم	ربع دایر	حکایت خواجه حکیم علی کبدلانی
فلونیای رومی	برش عشا	معجون مشهور بحب الشفا
حیی غشیه و نوع ان که اشهر و کثیر الوقوعند ذکر میشود	غب غیر خالص	شطر الغب

صفة شربت دینار	صفة شربت مادة الحیوة	صفة سفوف ناقص
حیی و بای	علامه و با	صفة تحذر از هوای و بای
عتلات و بای	صفة دیوب مذکور در تلخیص مسافین در و با مذکور شد	قوس کافوری در مطبقة مذکور شد
نب دق	قوس کافوری در مطبقة مذکور شد	طریق خوردن شیر الاغ
تلبیر مسکن و مکان	صفة قوس طباشیر قابض	صفة شربت مورد
صفة حب طباشیر کافوری	صفة سفوف سکه که سده اسهالات منباید و بایک یکی از اباء مؤلف است و در اسهالات دوائی باین سفوف نمیرسد	
صفة اورام و ثور	صفة دمل	ضاد منجرت مشهوره
مداوی سوم	صفة تریاق الطین	صفة تریاق اربعة

تداویر عام النفع در سحر و مشروب	علاج اینون خوردن	طریق کلیه در کزیدن هر یک از حشرات
تداویر کزیدن مار	کزیدن عقرب	کزیدن رتیل و عنکبوت
کزیدن رنبر	علاج سایر جانورهای کزیده	ذکر ادویه که حشرات موزیه را بکشد تمت الکتاب زاد السانین
جلد الثاني خط مؤلف نوشته از مجربات	بجهت سوختن الش	بجهت بواسیر
بجهت ستم رتیل	بجهت کلب کلب	بجهت وجع مفاصل
بجهت رفع خیارک	بجهت ازاله جراحت و جدام و اكله و قروح خبیثه	حب جد و ارجر
ایضا حب جد و ارجر	لشخنة طولی بجهت بواسیر	بجهت سرعت انزال
سفوف اسهال صیان	قرص رادع	قرص رادع بجهت درد چشم

حب مسهل	شیاف سوزنک	مرهم جراحات
سفوف نوها	حفظ قوه باه	حب نزله
حب نزله دیگر	شربت دینار	سفوف مسک
سکجین بزوری	سنون جهمه قطع خون لشه	حب طباشیر
حب سعال	لادوار الحیض	شرابت بزوری نافع
شراب اسطوخودوس	طلا سوء القنیه	بخور قطع رعان
حب للربیع	ملحات	بخور و سیمه بجهت سرما خوردن کی اعضا
ذره مجرب	سنون مقوی	قرص رادع

ضماد بجهت اخراج تبر و بیکان	يمنع الحبل	سنون ورم الله	ادویه قطع رعاف
نسخه اسهال	نسخه کل لاکثر امراض العین	قوس شطر الغب	للجراح العتیقه
دواء الاكله نعود بالله منه	دواء اكله وتفتن	طلا بجهت فزلیه	طلا للمجرب
طلا للجرب دیگر مت جلد ثانی	جلد ثالث بجهه سوخگی التشنج	ستر رتیل	سم کلب کلب بجهه او مجرب
بجهت وجع مقل	بجهت خیارک	بجهت رفع مفاصل	بجهت ازاله جراحات
حب جدوار	حب جدوار حار	نطوب بجهت یواسیر	بجهت سرعت ازاله
سفوف سما صینا	قوس رادع	ابضا قوس رادع	حب مسهل
شیاف سوزنک	مرهم جراحات	سفوف نوباکه	حفظ قوه نباه

حب نزله	حب نزله دیگر	شربت دینار
سفوف مسک	سکنجبین بزوری	سنون لثه
حب طباشیر	حب سعال	ادرار حیض
شراب بروی نافع	شربت زرشک سیاه نافع	شراب اسطوخودوس
طلا بجهت سوء القتییه	بجهت قطع رعاف	بجهت ربیع ملهات
بخور و سمه بجهت سرما خور در کی اعضا	بجهت تقویت سنون	قوس رادع
اخراج تبر و بیکان ضماد غاید	يمنع الحیل	سنون بجهت ورم لثه
ادویه بجهت قطع رعاف	نسخه سفوف اسهال	نسخه سرمد برای چشم

قوس طر القنب	مرهم جهة جراحات	دواء جهة اكله	دواء اكله وتعفن لثته
ضاد بجهة فركه	طلا بجهة جرب	طلا بجهة جرب	جلد رابع
رساله مجربات در معالجه بعض امراض که اکثر آنها از اسرار نوشته شده است			
بجهة کپه ارمی	شربت بزوری بار	بجهة جرحا کام ولته	وجع لثه
بجهة استمساک	معجون بجهة قطع تب	ایضا بجهة قطع تب	معجون طباشیر مقوی معده
شربت دینار	ارویه بجهة التزاد	شکر روغنی که بجهة استرخاء قضیب	بجهة وجع مفاصل
جلد خامس	بجهة اوجاع کبد و قوس راع بجهة صلح	ضاد بجهة خافه و قی	ذروری بجهة قروح چشم
بجهة مویزج	دامری که منع خون از جرحا کهنه	دامری که جراحا خشک کند	بجهة کثرت قی

قطع خون جراحا	مرهمی که گوشت بر ویلا	بجهة رعا ف
ایضا بجهة رعا ف	سفوف اسهال	طلایی که بجهة جانور ان کوزه نافع است
<p>در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است</p>		

در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است

در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است در بعضی از کتب که در این کتاب مذکور است

مردانک نذل ز ز داو زرده جوم جوم
 مخ سقز کاک اندی راج ستمه ملله ارد
 ملله سده قرص کمر چل چلا در بزرگ جوم
 سوسا صلیح سوسا کمر قنمه ستمه ستمه دران
 بوم دران لاسه جبر ارد جبر سده سده کوبه
 مازد کف دریا حارک الو جمل روح کاروانک
 درگاه کره کاره و طمع انفا است که در غنم
 سر دران کس مایه ستم ز ستم کس برون
 و یا جوم کس ستم ز ستم اول ستم ستم ستم

د راجل بحريه، حرمه حوسه (راجل) لغت له اوږدې
راجل څخه

[illegible]



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب زارالم

مؤلف متن کمالی بن علی بن محمد

شارح مترجم

تاریخ تحریر ۱۱۹۱ ق نوع خط نسخ تعداد سطر ۳۱

موضوع طب زبان فارسی عدد اوراق ۱۵۷۰۱

طول عرض شماره عمومی ۱۵۷۰۱

وقفی / خریداری نام کاتب تاریخ وقف ملاحظات ۸۴۶

لحمه ارنجی ملا حبیب

مردانک فلان رز داو رزده چوم حب چوم
 پنج سفر کاکندی راج لعمه و لعمه رز
 مسله راه قرص کمر چل چلا در بزرگ امر
 سوسا و صبح سوسا کمر فتنه سوسا سوسا
 جو ماران لاصه جبر در جبر ماه رخ کپاره
 باز در کف دریا حاکم الوجمل روع کاوندک
 هرگاه که کاره و طمع انما است که ارنجی
 به جاک
 سر در لاش سابه سابه رز سر لاش برون
 زیاچو کز سز ز سز اول سز سز

در داخل محراب و حرمه سوسا در اصل لغته لحمه ارنجی
 در اصل سز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس فزون رخو اهنش بیاوان بشفا و ستایشی متجاوز از

شوق دردمندان بلفافه زبا و گاه طبعی است مهربان که زبان

حال خسته دلان ببقال و اذا مرضت فهو شفیق کویا و درد

دل استمندان نوستاد دوا و انبوی و نزل من القرآن ما هو شفاء

و ذکر

و رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ مَدَا وافرموده است و درود نماجد و درود

صاوة نامعد و در نسخه یونس عطاخانه و ما اوسلناک الا

کافر للناس بشیرا و نذیرا و دوا شناس بیا و ستایش و کنتم علی

شفاف جفیه من النار فانقذکم منها سید ابی و ملا ذاهل ارض

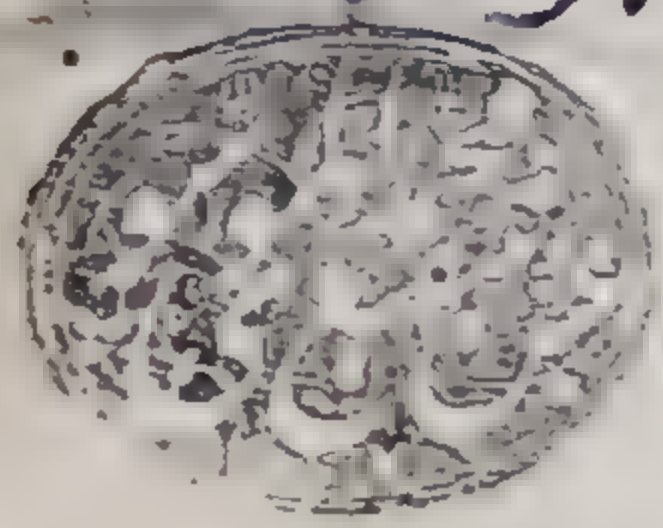
و سما محمد مصطفی و بر سید اوصیا و امام انقیاء معجون ماده

الحیوة اولیا و تر یاف فاروق سعدا و اشقیاء قییمت و لظی محمد و دم

ملا یکه سما علی مرتضی و بر ذریه ابرار و اهل بیت اطهاران

۱۳

قد صرح فی نسخه العرفیه
محمد بن محمد الحواری



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

دو عالمقدار که هر یک در معالجه سمیت پیش از پیش ضلالت

ومعاضی جدا و رند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ما راجع

الْحَمْدُ إِلَى الطَّيِّبِ وَأَنْسِ الْجَبِيبِ الْحَبِيبِ

چنین

گوید که کشته و یار سرگردانی و مبتلا برنج هیچ ندانی لواثن

بالله اللطیف محمد مهدی بن علی نقی الشریف عفی عنهما که چون

دوست روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب

مینف مستجمع کمال این صوری و معنوی الصدیق الجلیل

میرزا

میرزا محمد اسماعیل حفظه الله العزیز الجلیل در این اوان مقرون ۱۴

بفتن وحدثان از وطن مألوف کربزان و اکثر اوقات مصروف

بسر دو بلدان میدارد از این داعی خواهش نمود که بر ساله

ترشیپ هدمنعلق با آنچه مسافر داد و حفظ صحت سفر و تندرستی

در اخیر از در حضور ضرورت و استغفار در معالجه بعضی امراض

که بدون حضور و مراجعه بطیب تشخیص آن مقدور و رویدستر

در دفع آن میسر است نماید و بخصوص بعضی امراض که اکثر اوقات

مراج ایشان را الخرافات و اعتدال بجانب آنها واقع میشود فی الجمله بطی

داده در ذکر اسباب و علامتها و معالجات آنها اهتمام می نماید که

بدون مراجعه باطی تواند تدبیری نمود لهذا با عدم سخط

و قلّه بضاعت در این ضاعت و تشویش حال و توزع بال و

ابتلائی بد هر خوان و فتن زمان که هرگز یابی و بیای ندارد

بمثال آن نشان و منه المشکی الی الله المنان امثال امر ایشان

نموده تسوید و رقی چند نموده بروز خود نشانید اگر عذر در

پذیری

پذیری نیست پردور که مشهور است لما مود معذور ما مول از

ناظر بر آنکه یعنی صلاح ملاحظه نموده بر غلطی که لازمی طبع

ایشان خصوصاً بمنجیل این نادانی است مطامع شوند در صلاح

آن کوشیده یعنی نضای پوشیده اکثر آنها را ناشی از بیادگاه

دو دکار و برهم خوردگی کار و باز دانند و از رساله مشتمل

برد و مطلب اول در تدبیر مسافر و قوای حفظ

صحت ایشان و تدابیر اموی که مسافر را غالباً اتفاقی می افند

مطلب دوم در معالجه ضغف چند از بعضی امراض که بدون مراجعه

بطیب توان معالجه نمود مطلب اول در تدبیر مسافر و قوانین

حفظ و صحت ایشان و تدابیر اموری که مسافر غالباً اتفاق

می افتد بدان که مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون

باشد قصد کند و اگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهل بیاضا مد

و بدن را از اخلاط فاسده پاک نماید بجهت آنکه سبب باشد حرکت

سفر تحریک اخلاط فاسده نماید و در طی مسافت مرض حادث

سود

۱۶ شود که محتاج رجوع بطیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت

باید که بنحویز بطیب بدن را از اخلاط فاسده شقیه نماید و دیگر

باید که قبل از حرکت خود را عادت دهد باعذیه که در سفر از

برای او میسر شود و همچنین قبل از حرکت بندریج بر حمت

سفر از بی خوابی و تعب حرکت و اگر سفر در تابستان است

بکرا و اگر در زمستان است برهما خود را عادت دهد تا آنکه

هیچیک از آنها دفعتاً بر او وارد نشود اما تدبیر غذا در سفر

باید که غذای مسافر حسب المقدور از غذایه معناله در خضر باشد

و چیزی چند که غذای نشغال باشد از عالم گوشت و تخم مرغ

چرا که تخلل سفر قوتها را ضعیف می نماید لهذا باید که بدل با

تخلل حسب لوازم رسیده باشد اما ندیر شما میدن است باید

آب که هر منزلی را با خود داشته باشد آب منزل دیگر مخرج نمود

بوشند که دفع ضرر احتیاج آنها باین نحو می شود و همچنین

نمودن آب با قلیلی سرکه که دفع ضرر را وسف و همچنین اگر مسافر

قدری

قدری از خاک خالص خصوصاً از بلد خود با خود داشته باشد ۱۷

که در هر منزلی آب آن منزل برهم زده و بعد از آنکه نه نشین شود

بیا شام دفع مضار آن آب میشود و همچنین خوردن پیاز و سیر

و سرکه و کاه و هر بای که باشد دفع مضار آنها را ^{میشود} ناکو از

و دفع ضرر آب شور و نجالطه با سرکه می شود و تغییر طعم و

دفع ضرر زهر دویه سنگین و دفع ضرر و دفع طعم آب

نخل و نجالطه قدری شکر و اگر آب غلیظ باید بویا شد دفع ضرر

بجوشانیدن و بخالطه با کل یا سرکه چنانچه مذکور شد میشود
اما ندبیری آب و دفع ضرر و عطش بدانکه هرگاه در طرفی
خوف کمی آب باشد باید غنائی که احداث تشنگی کند بخورد
از عالم چیزها شود و تند و شیرین بلکه هر غذا که میخورد و کمتر
از ایشانها بخورد و دیگر آنکه آب که مخلوط با سرکه بدل آب خالص
بسیار می تواند شد پس هرگاه آب کم باشد قلیلی از آن با سرکه
مخلوط نموده بنوشند و کفایت می نماید و باید که در جاکه خوف

بماند

بی پی باشد از هر چه باعث عطش میشود احتراز کند از عالم حرکت
سیرعت و سخن بسیار گفتن خصوصاً با و از بلند و غذا خوردن
و اما آنچه دفع تشنگی میکند دوع ترش و شیره خرنه که در دوع
خیساییده باشند و شیره تخم خرنه یا اندکی سرکه و دردها
داشتن آوی بخارانی یا تمهندی یا قرقوط یا نارذان
و دفع تشنگی است و همچنین در دهان داشتن بابور یا صند
یا نقره خالص و لبها و ابرهم گذاشتن که هوای خارج داخل
دهان

فرا قوط مصلک
بعضی بدان واسطه
در تشنگی مفید است

نشد نیز دفع تشنگی است و بدانکه بعد از تشنگی مفرط همین که

مسافر باب رسید دفعتاً بقدر سیر آب شدن نیاشا بلکه اول

مضمضه کند و دست و پاهای او را در آب کدو و صورت را بشوید

بعد از آن که کمی بیا شامد تا آنکه عطش بنده و بوی بوی شود و اگر

دفعتاً بعد از عطش مفرط آب بسیار بیا شامد خوف هلاکت است

اما ندیر که ما در سفر البته باید که مسافر از کما تمام بدن را

خصوص سیر را از آفتاب پوشاند و در پیروی معده حرکت نکند

و اگر

و اگر لابد باشد غذای کمی بر دی بخورد و البته ناشتا نباشد خصوصاً

اگر مسافر بدنش لاغر باشد یا مزاجش حاوی آب سرد و آب سرد

و بدتر باشد و از میوه ها و ترشی ها آنچه میسر شود بخورد و اگر

یافت شود سر و سینه را بروغن بنفشه یا دام یا روغن تخم کدو

چرب کند و قبل از حرکت از منزل که قدری آرد جو بوداده

و یا قدری نبات یا قند یا آب سبزی یا شامد مناسب است یا برز

قطونا یا آب سرد یا شیر جوهریک باشد و بعد از غزل منزل

از میوه های بادده و غذای ترش بادوغ آنچه یافت شود میل نماید

و در منزل باید هر جا که مرتفع باشد و روی جیمه یا مسکن بطریقی

باشد که باد شمال میوزیده باشد و جیمه ها از هم دور باشد

و دواب و مرکب حسب المقدور در آن حوالی نباشد و اگر

در بایط فرود آید قرار بوی باشد که باد شمال میوزیده باشد

اما بپیرا خنرا از سموم است که در محلی که احتمال وزیدن سموم

باشد دها و بینی را بدستمالی شیر و سرکه آلوده باشند

از آنجا

۲۰ از آنجا بگذرند و حسب المقدور ورا شنش افهوان کنند و در سنا

مضمضه با آب سرد کنند و اگر آب سرد باشد مکرر بپاشانند

و سر و سینه را بروغن تخم کدو یا بنفشه با دام چرب نمایند

و سیر و سرکه بپویند و قدوی بپاشانند و اگر قدوی روغن

تخم کدو بپاشانند البته رفع ضرر و سموم میشود و طهر نو گرفتن

روغن تخم کدو و بنفشه با دام در صداع مذکور میشود و اگر

دوغ سرد بپاشانند نافع است و اگر قدوی پیاز را در دوغ

بخسانند و قبل از حرکت بپاشانند البته دفع ضرر مسموم میشود

و اگر در طی مسافت هوای سیمی را قبل از ورود استنباط

نمایند و علامتش بترکی و شدت حرارت و بدبو هواست

و سایر علامات آنی که مسافرین در هوا سیمی تجربه معلوم نموده اند

باید که اگر در برابر باشد راه برگردانند و دهان و بینی را بپوشانند

و سیر را گویند بزرگه اش آلوده در پیش بینی ندارند

و اگر آب نزدیک باشد خود را در آب بیندازند تا آنکه

بر روی

۲۱
بر روی زمین برود و بخوانند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوا مذکور

بدماغ رسد و حال شغیر شود و کوب و اضطراب قلب و غش

حادث شود اگر ترپانی فاروق داشته باشند بغد و نیم تنقل

با قدری جد و اریا قادر هر معدنی فرو برد و قدری سیر

و سرکه یا کافور بخورد و کافور صندل سفید بپوشد و بر سینه

و بینی بمالد و دوغ سرد بپاشاند و آب سرد فرو رود

و دوغ تخم کدو در بینی چکانند و پاها و دستها را با آب سرد

کذا رود و مقام خنک مقام کند و غذاها خنک و میوه های

و طب و غذا های ترش بخورد تا بحال بیاید اما تدریجاً

و برف در سفر باید قبل از حرکت از منزل غذای حاوی

اشنه ها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد

کندینی و دهان را بشوید و اگر در طی مسافت سرما

شدت کند قدری فیون فرو برد و اگر قبل از حرکت غذا

که کرد و وسیرو پیا از باشد و دروغ نداشته باشد بخورد

دفعه صرصرها میشود یا آنکه قبل از حرکت قدری عسل را

شریبت کرده با قند یا شامه البش در صرصرها

اما بعد از فرود آمدن بمنزل دفعه نزدیک آتش نرود

بلکه اول هوای پورنی یا حیمه که فرو آمده گرم کند

و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش برود و خود

را بپوشاند و دست و پا را با آب گرم بکشد و در

رئو جاه های بسیار خواب کند تا بحال بیاید و در هوای

سرد باید که نرفد در مکانهای کوه و در باطنها و خانهها و اگر

در حینه باشد و مجبوب و مشرق و حینهها نزدیک بهم و

مرکب و چهار پایان نزدیک بحینهها باشند اما نذیر حفظ

چشم از ضرر سرما و برف اینست که پاره سیاهی ^{خون} با

داشته باشد که نظر را میگرداند باشد و اگر ثقیانی که از دم ^{سب}

سیاه می افتد که مانع دیدن اوست با خود داشته باشد

و طی فضاقت در برف بر روی بکشد البته چشم را هیچ ضرر

نمیرسد

نمیرسد و سرماه سنک چشم کشیدن نیز مانع ضرر برف است

اما نذیر و جمع و سوزش که با عینا و سرما در چشم بهم رسد

باید که گاه کندم را بجوشانند و سر و چشم را به بخار آن بدارند

که با صلاح می آید و سر و چشم را بپوشانند و حبس ^{المقدور}

دیگر در سرما حرکت نکند تا چشم بحال آید و اگر در چشم

بهم رسد معالجه بنجوی که مذکور خواهد شد بکند اما نذیر ^{معا}

فطن پاها و دستها از سرما باید که قبل از سوا شدن از منظر

بروغن حاری مثل روغن رینون یا روغن مغز گردو یا روغن

ما دام تلخ یا روغن دینه کداحنه چرب کند و مابین انگشتها را

به ریشم بزنجبیل و چوباب بزنجی دریا کرده در موم کند و اگر

روغنهما مذکوب نباشد بقطران آلوده کند و دیگر حسب مورد

نکند و رند که موم تر شود و اگر تر شود موده و از آنچرا از بوی

ترشده باشد اگر تواند تبدیل کند و اگر در طی مسافت شد

سرما اثر کند قدری مساج را پیاده طی کند و پاهای او از جورا

برود

بیرون کرده قدری بمالند و باز براه افشند اما بتدبیر آنچه را

برده باشد همین که اثر بردن سرما ظاهر شد علامتش است

که حسن عضو کم شود و در نکش متغیر و درم کند برودی پیش

عضو را تبدیل کند و در میا آب گرم گذاردند و بمالند و گاه

را بچوشانند و عضو را در میا آن گذارند یا آنکه شلغم یا قمر

یا بابونیا یا تخم شنبلیله یا برونک را بچینه گرم ضمنا نمایند و مگر

در پیش آتش بدارند یا آنکه قطران بمالند و اگر عضو بیل

ببیری یا سیا کرد باید آموّضع را نیغ بزنند و در مینا آب گرم بکنند

تا خون مرده دفع شود پس گل ارمی را با سرکه حل نمایند و طلا نمایند

و اگر عضو سیا و فاسد باشد و نزدیک بافتاد زانکشتان

باشد باید که برك کلم و برك اسفناج را بروغن کاه و پنجه ضماد نمایند

یا آنکه گوشتهها فاسد شده بپزند و یا آنکه برك خطمی و حجاز

باشیر کاه و پنجه ضماد نمایند یا کل خطمی را با شیر کاه و پنجه

ضماد نمایند تا گوشتهها فاسد بپزند و اگر بعد از ضماد

گوشتهها

: گوشتههای فاسد شده بخودی خود نیفتند جراح صاحب وقوفی

باید که گوشتهها فاسد شده را قطع نماید که مباد اسرایت کند

و فساد آن بگوشتهها صحیح برسد و بعد از دفع گوشتهها فاسده

سیاه که صنعت از اینست استعمال نمایند مرد سنا چهل

مثقال زفت و روچی یا نروده مثقال علك البطم چهار مثقال

روغن زیتون بود مثقال موم بیست مثقال اجزا و با هم بکنند

و مرد اسنک را نرم صلا یه کرده با هم مخلوط نمایند یا هر خل که

صفت

ان اینست خصوصاً بعد از آنکه چند روز مرهم سیار استعمال

کند مردانست که مثقال نوزم صلا یه کرده با موم ده مثقال روغن

زیتون بیست مثقال سرکه سه مثقال مرهم بسازند و بعد از استعمال

این مرهم مرهم سفید است که صفت آن در سوختگی آتش مذکور است

خصوصاً هرگاه قدوی مردانست صاف نمایند استعمال نمایند

و با الجمله هر یک از این مرهمها که مذکور شد نافع و مصلح جراحتها

است نهایتاً که باین ترتیب که مذکور شد استعمال نمایند اولی است

صفت

صفت مرهمی دیگر که در این جراحت و هر جراحتی نافع است که گوشت

میرویاند و قرحه را بزودی با صلاح می ورد و معروف و مشهور است

باشای سفید آب و قلع و موم از یک سه مثقال دم الاخون

اند و روغ که عبارت از کچیده باشد صبر مرکب کنند و از هر یک دو مثقال

روغن کل سرخ و اگر بنا شد روغن بادام و روغن کچیده

مرهم نموده استعمال کنند و بدانکه محلی که سرما برد هر سال در

هوا و دم میکند و وجع بهم میرساند مغز سر کلان و زنگی را بر آن عضو

برده مکر و طلا نمایند در وقتی که ورم و وجع عود عوده باشد

رفع میشود و دیگر عود نمیکند اما ندیر سفر دیا باید که مسافر

در یا قبل از سوار شدن بکشی چند دو غذا که میل نماید و

دو زاوّل سوار کشتی باب دریا نظر نکند و رب بر یا شیب

یا ریاس با خود داشته باشد که مداومت بخوردن اینها

و اشهای ترش مثل آش سماق و نار دان میل کرده باشند

اگر هیچان فی شود مانع نشده گذارند که معده از اخلاط و دیر

پاک شود

پاک شود و بعد از آن از این ربوبیتا و استقامت مذکوره میان نمایند و طریقی

این ربوب در هیضه مذکور می شود اما اندیر دفع تولد پیش از بد

و جامه جامه که در زیره جامه های پوشند پوشیده میشود اگر گنا

باشد رفع منع تولد پیش میکند و اگر حیوه را آب دهن و خا بکشند و

در شبها بمالند و برگردن آویزند پیش را می کشند و دیگر متولد نمیشود و اگر

جامه ها را بد و دکنش را فرس بدارند و بپوشند یا آنکه برک خور

کوبیده بایک دو غنی مثل روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند

مانع تولد شیش میشود و یا مالیدن آب نمک در حجاب بر بدن مانع تولد شیش میشود

و مجربست ماندن بر آنکه بشیر از باد و آفتاب سیان شود اینست که در وقت

حرکت کتیره و نشانه و ضم عری و لعاب بعد از و لغاب و فطونا

مجموع یا بعضی از آنها را با سفیده تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از

فرود آمدن بمزل بشویند مانند بر دفع آن هرگاه حادث شده باشد

انست که بر سر مرغ را با موم بکدازند و با آرد نخود بصورت بمالند

و آب کمر بشویند مانند بر دفع ریش شدن زدن از سواد و موده

که همین

که همین که اثر ریش شدن ظاهر شد علامتش حرارت و سوزش و خشی

ان عضو است اول باید که گمانی را در آب بسیار سرد با کلاب سرد

تر کند و بر عضو مگر و بکدازند تا آنکه سوزش و خشی فرو نشیند پس

مرد اسنک را با کلاب و اگر نباشد آب بنفشه و بمالند اما فاختا

که از موده و کفش و یا افرا و بهم رسد که آنرا بفارسی تا ول گویند

باید که آنها را با خادی بز بکدازند بعد از آن ما در آب سرد بشویند

و بمالند یا کلنار را نرم کوبیده بروپاشند مانند بر دفع ترکیدن

دستها و پاها که بعلت اختلاف هواها و آنها و کرد و غبار که از برای

اتفاق می افتد باید که اول از حرکت پاک کند و ساعتی در آب گرم بکشد

بعد از آن کثیرا و مثل غبار و شبنم بر او بپاشند و از کرد و چرک بشویند

محافظت نمایند و اگر از این ندیور بر نشود پیر بر او بکند و از نوا

رو و مثل غبار سائیده بر او بخاوط نمایند و گرم کرده میان تن کیده

ها را از آن بپزند و هرگاه مزمن شده باشد سندروس را نرم سائیده

با روغن بزرک بپوشانند تا نیک غلیظ شود و گرم در میان ترکیدها

بجایانند

بجایانند پیرا فتادن از مرکب یا بلندی و صد بعضوی سیدین

مثل لکد چهار پا یا صدمه سنک یا چوب و امثال آنها بداند که اگر

یکی از آفات بعضوی شریفی مثل و زهی گاه و بیضه رسیده باشد

یا آنکه بهر عضو که رسیده باشد شدت باشد ضد باید کرد که مؤثر

بدن میل بد اعضا و موافق نکند و مفسد عظیم فرستود پس موضع را

باین ادویه ضمما نمایند ماش مقشر کل از منی فاقنا صبر سقو طری

باب برك مورد و اگر موضع صدمه و دم کرده با گل سرخ مقشر

کل از منی شبانها میسندل سرخ فوفل با کلاب ضماد نمایند و اگر این دژ

یافت نشود بهر حال برك مورد و باز دوده تخم مرغ ضماد نمایند یا پنج ^{حلیله}

باز دوده تخم مرغ یا دیره سبز و صبر سقوطی و موم یکی باز دوده تخم

یا یکی از این دواها را باز دوده تخم و اگر هیچ یک نباشد دوده تخم و ماس

مقشر و اگر یکی از این دو برشتهای یافت شود هم خوبست و اگر ^{فست}

شود قدری مومیا فی معدنی فرو برند و بر عضو مائوف ^{بماند} بر طلا

و غذا ماس بربنج یا آتش عدس و پهنی ماس و آتش با دام میل نمایند

و اگر

و اگر تب بهم رسیده باشد از حیوانی احتراز نماید و بهر حال از ^{شبه}

و ماست و دودغ و آب سرد پرهیز کند و عضوا از هوای سرد ^{فطنت}

نماید و خاکستر کرم و ادویه کرده بر عضو مائوف به بندند و ^{جسب}

المقدور ترك حرکت کنند تا تمام با صلاح آید و اگر بعد از این

ندای پیر و جمع باقی باشد زفت روحی را کرم کند و بر کرباسی ^{بکشند}

و بر او بچسپانند که تمام با صلاح می آید انشاء الله تعالی اما تدبیر

جراحات که از آلات جراحه مثل کارد و شمشیر و امثال آنها

بریدن واقع شده باشد این مرهم مجربست و از اسرار است و جوارا

ملنم میکند و حاجت هیچ دوائی دیگر ندارد و روغن چراغ ^{مثقال} بنیست

ورده تخم مرغ عدد و مرد اسنک پنج مثقال دم الاخرین ^{مثقال}

دو جزو را نرم کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ هم روج نموده ^{ال} استعما

نمایند و دوائی دیگر که سهل الماخذ و از اسرار است و در کتب ^{طبی}

مذکور نیست برك درخت سجد را بر جاجا ضماد نما جراحت ^{بند} را

بجرك می آورد و پاک میکند و ملنم میکند و هیچ تدبیر دیگر ^{جنا}

نیست

۳۱ نیست و مکر و بجزیه رسیده است و اگر برك تازه نباشد خشنا ^{این} شده

بیز موثر است مانند پیر سوختگی عضوی از آتش باب گرم یا روغن ^{گرم}

است که پیش از آنکه عضو ابله کند سفیده تخم مرغ بر او بمالند ^{ولته را}

و با آب یخ و برف سرد کند و بران وضع کند یا آنکه مداد بمالند

یا عدس را پنجه ضماد نمایند یا آنکه کل ارمنی و سرکه و آب ^{نمایند} قلاع

یا آنکه سفیداب قلع و مرد اسنک با سرکه بمالند یا سفیداب قلع

و کل ارمنی و سفیده تخم مرغ بمالند و اگر ابله کرد و مجروح شد

نمایند
با عضو که خسته
فورا سرخ شود
مثل آب را با آب یخ
یا این که ابله
تحریر

ووجع و سوزش زیاد داشته باشد اگر مانعی نباشد فصد کند و از

خوردن شیرینی و روغن احتیاط کند و مرهم سفیداج که ^{صفت}

ان اینست استعمال نمایند سفید آب قلع موم کافوری زهرین

دو مثقال روغن کل سرخ یک مثقال و اگر بنا شد روغن بادام ^{شیرین}

موم را در روغن بگذارند و سفید را نرم گویند اضافه نمایند

و استعمال کنند مرهمی دیگر که معروفست بمرهم نوره و از سوزش

التشحیر است و بهترین مرهمهاست در این باب هک داد و میا

اب بقدری

اب بقدری که ^{اب} بپزند بکند ازند که خوب برهم زنند و چون

سشین شود و دوسا که گذشت آن آب را بریزند و تجدید کند

و باز برهم زنند و بعد از دوسا باز تجدید کند تا هفت مرتبه ^{پس}

ان آهک را خشک کند و با روغن کل سرخ و اگر بنا شود روغن بادام

شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کافوری در آن

مرهم نیز اضافه نمایند شاید و اگر مودا سنک و انرم ^{کرده} صلا

با پیله بپوشند استعمال نمایند نافع و مجربست نهایت استعمال

مرداسنک در این صورت جا بر نیست زیرا که انریسیا هی از آن ^{جلد}

مدتی بماند و بسا باشد ذایل شود اما تدبیر خستکی و سفر هر جا

مسافر از حرکت بسیا خصوصاً پیاده خسته شود و دیگر قادر ^{گشت}

نباشد ناخنهای پاها را از هر دو غنی که بهم رچرب کردن دفع

آن میکند و در هوای گرم پاها را تا زانو بر آب سرد گذاشتن

و شستن و در هوای سرد بر آب گرم نافع است و دفع خستکی ^{است}

مجدی که بعد از آن بهر قدری که خواسته باشد حرکت میتواند ^{کرد}

دبیر

و تدبیر مایندگی مرکب هر چند خارج از موضوع این رساله است

نهایت چون مسافر را بسیار ضرور میشود و ذکرش لازم است

بماند که اسب و اسنر هر جا حرکت و امانده باشد و دیگر قدری

بر رفتن نداشته باشد قدری فیون که اقلش یک شقال ^{مشقال} و اگر سه

باشد که باید بجلقش کرد که توانائی رفتار بهم رسا و مسافت ^{بسیار}

دیگر طی میکند و این تدبیر از اسرار مکنونه است و در آن ^{فزان}

را بسی مفید است مطلب دوم در معالجه صنفی چند از بعضی امراض

که بدون مراجعه بطیب توان معالجه نمود صداع هرگاه از اسباب

مسخنه خارجه از بدن اتفاق افتاده باشد مثل نشستن یا راه رفتن

در آفتاب یا نزد یک آتش بسیار وقتاً کردن یا درو یا غذای گرم

بالقوه یا با الفعل خار و بارد بالفعل است که حسن درواک ^{لمعین حرارت}

و برودت آن بکند مثل آب گرم و یخ و خار و بارد بالقوه است

که بعد از ورود بدن احداث حرارت یا برودتی کند در خارج مثل

فلفل و کافور خوردن یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله آنچه از

خارج

خارج بسبب حرارتی زاید بر حرارت بدن شود و با اعیان ^{استعدا} از

دماغ و اعصابی بسبب صداع گردد و خاصه خار و بارد بالفعل ^{است}

که حاصل پس درواک حرارت یا برودت آن نکند مثل آب گرم و یخ خار

و بارد بالقوه است که بعد از ورود بدن احداث حرارت یا

برودتی کند در مزاج مثل فلفل و کافور علائم نشر وجود یکی از

اسباب مذکور با تقدم یکی از آنها و حرارت پس سر و خشک اندردن

بینی و تشنگی و صدا کردن گوش و تشنگی یا فن صداع از استعدا ^{است}

مُردان با الفعل يا بالقوم وعدم سنيکنه دوسر واعندال دوتا

حالات بدن عاريج از بوييدن صدل وکلاب وکل بنفشه وکل ^{نيلو}

وکافور و اشندشاف باب کلاب و بوييدن سرکه وکلاب و ^{لیدن}

دو عن کل سرخ با سرکه بر سرود و عن تخم کدو و دو عن بنفشه

بادام و دو عن تخم کاهو و دو عن تخم خشتخاش و مالیدن تخم

کاسنی کوبیده با کلاب و کلنه از کلاب و سرکه و ضد لير و آب

کشتيز و آب خیار و کافور و تراشه کدو و خیار و مالیدن ^{دزد} ^{هليله} ^{هسته}

باب کلاب

کلنه

باب کلاب و مالیدن قرص مثلث با آب کشتيز و مالیدن زياها و پاشنه

باب کرم کردن و اشامیدن آب نارين و آب رساس و آبغوره و آب لوجه و برز

قطونا با عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نيلو و با الوی بخار و دزد الوی ^{جشک}

را خیساییده و صاموده با شیر خشت یا با شیر خشت یا دوع سرد کرده ^{کله}

از این آب و بیه و اشربه مذکوره که یافت شود و غذا انار و کلاب و هندوانه

و مغز خیار و آله و کيلاس و الوی دزد و از بقول کاهو و اسفناج و ^{خفه}

و از جوب ماش و عدس و از قلیها فلیه دزد شک و تمر و نار و از ^{سقا} ^{الو}

ولیمو و نارنج و ترنج و دریا سر و قراط و دوغ و فلیه کد و با چلا و ^{بیهنی}

چلا و و در هر مگا که هر یک را غدیة مذکوره که بافت شود و ^{حنن} و طریقی است

دوغ و کل سرخ است که دوغ بکشد و برودنی کل سرخ تازه بسیار است

روز در آفتاب گذارند و طریقی گرفتن دوغ نیم کد و و خشتا شود و با

و امثال آنها است که هر یک از آنها را بگویند و اندک آب گرم بر او ^{سپیده}

بفشارند تا دوغ بیرون آید و دوغ بنفشه با دام است که معجزه

مقشر را با کل بنفشه تازه در میا کیسه کرده مگر و بمالند و بعد از آن

بطریق

بطریق مذکور دوغ بکیرند و صفت قوس مثلث است زعفران افیون

مرمکی بر زوالج پوست نیچ لثاح اجزا زامساوی کوپید باب کا ^{مکرده} و چون

قوسهای مثلث بسازند که با قرصهای دیگر مشبک نشود و ^{نش} ساید

اسان باشد و اگر سبب صداع برودنی باشد که او خارج ^{باشد} رسیده

مثل هوای سرد یا اغشال در آب سردی یا خوردن دوا یا غذا

سردی و علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و از روش

هوا سردی و جمع به پیش سر و سکون در دوا استعمال ^{و بسیار} مستحبات

که با این نوع از صداع نزله باشد یا آنکه بعد از آن نزله بهم رسد ^{علاج}

انست که بسوس کندم و با سیاه تخمه یا نمک یا کل سرخ یا خاکستر را

گرم کند و دو کیسه کرده و بر سر بندد و با بونه و مرزنجوش ^{کلید}

الملک و کل سرخ و اسطوخودوس و بعضی آنها را یا مجموع ^{شاید}

سردا به بخار آن بدارند و بویند و نشک و غیره نافع است ^{کیم}

میل نمایند و قیحه شود بای بادار چینی و هیل و ریزه میل نمایند

و از هوای سرد و آب سرد و ماست و فرشیها احتراز نمایند و ^{کی}

سبب صداع غلبه خون باشد و علامت آن سرخ چشمها و رخسار و ^{دانش}

و سنگینی سر و جبین و رگهای چندی سر و میل بخواب و پیری و کلهای ^ن

و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از پایهای دندانها یا ^{دیدن}

جایگاه فصد و حجامت شیرینی طعم دهها و جاوه کردن خیزهای سرخ

در پیش چشم بی نکه در خارج وجودی داشته باشد و در خواب چرخها

سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیال است یا حجامت بین الکنتین

و از دواها و غذاهائی که در نوع اول صداع مذکور شد خصوصا

انچه ترش باشد میل نمایند و بعد از قصد این ملین رامیل نمایند

عنا ب سیستان از هر يك ده دانه آلوی بخارائی بیست ^{هفت} ^{هفت}

ده مثقال شیر خشک و تربجین از هر يك ده مثقال پوست ^{هلبله}

رزد سه مثقال و اگر محتاج به تکرار ملین باشد بیک روز فاصله

با زاین ملین رامیل نمایند و اگر سبب صداع صغریا و علا ^{شد متشنج}

مجموع این علا مات که در نوع اول صداع مذکور شد سوای ^{اعتدال}

دو سایر حال بدن باز روی چشمها و صورت و تلی دهان و ^{التهاب}

و خشونت

و خشونت زبان و بیخوابی و بی اشتهائی و زردی و وقت پول و تحیل

چیزهای زرد و شعلها و در خواب دیدن شعلها و زردیها و آتش

علاج مجموع انچه در نوع اول صداع مذکور شد و این ملین را خود ^ب ^{دوغنا}

و سیستان از هر يك ده دانه پنخ کاسنه و شاه تره تخم کاهو از هر يك ^ل ^{مثقال}

تخم کشنر یک مثقال شیر خشک و تربجین از هر يك ده مثقال بعض

شیر خشک و تربجین شربت بنفشه یا نیلوفر از هر يك چهار ^ل ^{مثقال}

میتواند داخل نمود طریقی ساختن شربت نیلوفر و شربت بنفشه ^ل ^{است}

که کل هریک را بنهارا جوشانیده صاموده باسه ورن از شرک صاف

مموده بقوام آورند و روز بعد این مسهل را میل نمایند کل بنفشه و کل

نیلو فر شاه تره و پنج کاسه خجاری غلب لغلب زهری دو

غیاب سپستان زهریک ده دانه لوی بخاری بپست دانه پو^{هلیله}

دزدسه مثقال اجزا را جوشانیده صاموده با شیر خشت^{و پنجین}

و فلو سنج را چنبر زهریک ده مثقال روغن بادام شیرین^{یک مثقال}

میل نمایند و اگر از یک مسهل دفع نشود همان ملین اول را زود^{بعد}

او بعد

او بعد از آن با مسهل را تا قلع ماده بشود و با هریک از انواع مذکوره

صداع که تب باشد احتیاط ترک از حیث لازم دانند و اگر بسبب صداع

بلغم با علامت شش سنگینی سراسر است و میل و جع به پیش و خفت و جع

و سفیدی رنگ و رخسار و برآبی دهان و عدم تشنگی و کسالت

و سفیدی و غلظت بول و بسیا ری خواب و تحیل چیزهای^{سفید}

و در خواب دیدن چیزهای سفید و آبها و بصرها و باران و بر

و نوح و سنگین شدن اعضا خصوصاً زبان در خواب علامت جش

خوردن کل مقدار فتابی است بقدر چهار مثقال یا هفت مثقال سیکنین

روز و دو روز چهارم آخر شب طریق صغیر باد و مثقال یارج دینار یا

در شب چهارم بقدر سه مثقال حبشیا فرو برند و از عقیق

لندک آب گرم بنوشند و اگر بیک مسهل دفع نشود باز دو روز در

میان یارج و حبشیا را بدستور میل نمایند تا رفع علت شده

صحت حاصل شود و غذا در روز مسهل بخورد آب و در سایر ایا

نان و مربای بالنگ یا قیمر شور بانی با هید و دارچینی و زیره

میل

میل نمایند و صفت حبشیا را اینست صبر سقوی مثقال

تر بد هفت مثقال پوست هیلله روز پنج مثقال سقمویا سه

و نیم مصطکی و ورق کل سرخ از هر یک دو مثقال زعفران نیم

اجزا را نرم کوفته حب سازند و این جبراحب لذهب نیز کوف

ند و در انواع صداع نافع است و اگر بشقیقه بنجی که در بنهائی بلغمی

مذکور خواهد شد کنند هم شاید و باقی علاج صداع بلغمی بنجی

که در نوع دوم صداع مذکور شد و اگر سبب صداع غلبه سودا باشد

علامت‌نیت‌کی زبان و رخسار است و بسیار فکر و وحشت و نحو

بسیب ظاهر و بیخوابی و خشکی دهان و منخیل خیزش‌ها بتره و سبنا

و در خواب دیدن چیزهای سیاه و مهیب و ترسیدن در

خواب علاجش بنه‌جی است که در صداع ^{صداع} بلغم مذکور شد و اگر باین

رفع نشود علاجش تنقیه بدن و دماغ است و ماده سودائی

و بعد از آن اصلاح مزاج دماغ و طریقان بخوی است که در ^{ضعف}

قلب مفصلاً مذکور خواهد شد یا بدستوری که در بن ^{سست} رجب مذکور

معالج

معالجه نمایند جمعی کثیر که مبتلای بصداع مزمن بوده اند و اکثر آنها

سودای بود و اطباء انواع معالجات کرده بودند و نافع نشدند

بمداومت معجون حسب الشفا در ربع مذکور میشود علاج کفر

چنانچه هر روز بقدر بخوری میدادم تا دفع علت شد و ^{بعد}

از آنکه آئین از عود شدند ترك کردند و در صداع بلغم بنه‌جی که

مذکور شد اگر بقیه از او باشد شربت سطوح خود و سرنا فست

باین طریق که در ذاقول پنج مثقال و دویم شش مثقال و سیم ^{مثقال} هفت

و بعد دیگر روزی هفت مثقال را و را با شیر مخم کاسه و بادیا

از هریک یک مثقال بنوشند یا آنکه عرق بید مشک و کلایا ^{صفه} بالنا

یا با عرق بادیا یا عرق کا و زیا بنوشند تا دوازده روز و اگر ^{بیش}

از دوازده روز هم میل نمایند شاید و طریقی ساختن ^{بیش}

اسطوخودوس اینست اسطوخودوس ده مثقال عود سیل ^{بادیا}ب

یخ بادیان کا و زبان اصل السوس پریا و سنا از هریک

پنج مثقال پوست پنج کرفس تخم کرفس تخم خطره کل بنفشه کل سرخ

از هریک

از هریک سه مثقال مویز منفی سیستان از هریک سی دانه اخرا

بخیسانند و بجوشانند و صفا نمایند و بادویست مثقال شکر ^ف صا

یا فندسیند بقوام آورند و اگر بعد از شش روز از خوردن ^{بیش}

اسطوخودوس و یا راج فنیقرا ما حب بسیا یا یکی از سه هادنه که

در نه های بلغم مذکور خواهد شد هریک همان دستور مذکور

میل نمایند هم سنا و اگر سبب صداع نجارات معده باشد و علامت

اینست که شدن و ضعف صداع تابع حال معده است و اگر قوتای معده

برجای خود است صداع تخفیف دارد و اگر ضعیف از هضم باشد

قوتیای معده است شدت نماید و با الجمله هرگاه ناخوشی در معده ^{است}

صداع بهم رسد یا شدت می نماید و هرگاه حال معده بر مجری ^{طبیعی}

ساکن می باشد علاج آن خوردن اطر فیل صغیر است بقدر سه ^{یا چهار} مثقال

مثقال در آخر شب و خوردن آمله پرورده با طباشیر یا مصطک

بحسب هر مزاج و اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد بقدر یک مثقال

نوشداروی هند بر دو غذا میل نمایند و مراعت حال معده نمایند

و اگر غلبه

و اگر حلاط غالب در معده نباشد بقدر یک مثقال و نیم ایارج قیفر

اباد و مثقال اطر فیل صغیر میل نمایند و اگر محتاج بتکرار باشند یکروز

در میان بهمیرد سنو میل نمایند و طریق ساختن اطر فیل ^{صغیر}

پوست هلیله رزد و پوست هلیله کابلی و پوست بلیله ^{مقشر} آمله

هلیله سیاه اجزا را برابر کوبیده بروغن بادام شیرین چرب کرده

باد و برابر مجموع عسل کف گرفته بقوام آورده و بپوشانند اما طریق

ساختن نوشدارو در پیش اطباء مشهور است همچون مفرح ^و اینست

کل سرخ و شتر منقال سعد کوفی پنج منقال قرنفل مصطک ^{رون} اسنا

سنبل الطیب داوچینی از هر یک سه منقال قافله صغار ^{و بکا}

زرباد بسباسه جوزبوا قور و غفران از هر یک دو منقال ^{مله}

مقشر بود منقال قند و عسل از هر یک هشتاد منقال ^{دا} آمله

در شیر کا و بجایانند و در آب بجوشانند تا پخته شود پیش از ^{لش}

غزال بیرون کنند و قند و عسل را بقوام آورند و ادویه را کو ^{فش}

و بچنه با آمله مخلوط نموده با هم بپزند اما طریقی ساختن این را ^{بفر}

نیفرامصطکی سلجیه داوچینی سنبل الطیب عود ملیسان حب بلستان

اسارون و غفران از هر یک یک منقال صبر سقوطری شانزده

منقال اجرا را بگویند با هم مخلوط نمایند اینست آنچه در ^{لحه} مفا

بعضی از انواع صداع بیان میتوان نمود دیگر انواع ^{است} را رجوع ^{طیب}

رگام و نزله که عباد رشت از مرود آمدن فضول و طبعه دماغ از ^{دا}

بینی یا حلق یا ریختن انفضول با عضای مجاوره مثل سینه و گوش ^{چشم}

و باعث آنها اگر سبب آن یکی از اسباب منحنه خارجی باشد یا از ^{لحه}

نشستن در افتاب یا نزدیک آتش یا غیر آنها از آنچه در نوع اول

صداع مذکور شد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است

وخارش و سوزش اندرون بینی و حدث و وقت آنچه سیدان ^{بد} می

و سرخی چشمها و سایر علامات که در نوع اول صداع مذکور شد

علاج اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور

شد فصد قیال نکند یا حجامت میان شان و اگر علامت غلبه

صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و در روز این

میل

میل نماید عذاب سیستان از هر یک ده دانه بیدانه دو مثقال ^{شیره}

تخم کاهود و مثقال شیره تخم کشیزه یک مثقال خاک شیر سه مثقال ^{بنفشه} شربت

سه مثقال و اگر هم منج و ادر دموی میل نمایند نافست ^{سه} تا

رو از چربی و شیرینی و آب سرد و ترشی احتراز نمایند و اگر تب ^{شد} بنا

از خوردن گوشت هم احتراز نمایند و غذا آتش عری یا هنی ^و ماست و

دوده تخم مرغ میل نمایند و اگر ماده ^{البعلب} با مسهل و بنفشه نیل و عنب

خبازی پنج کاسه شاهتره او یک دو مثقال عذاب ^ن سیستان و هر یک ^{ده دانه}

ترنجبین شیرخشت از هر یک هفت مثقال فلو سرخا و چنبره مثقال دو

بادام نیکشال میل نمایند و بعد از چهارم شربت خشتا شیرایب نزله

یا حب الشفا یا فیون میل نمایند و طریق ساختن شربت خشتا ^{اینست}

که صد دانه خشتا شربا پوست و تخم را با آب نجیسانند و بعد از دود و

جوشانند و صفا نمایند و پنجاه درم قند سفید را بقوام او درند ^{نزله} صفت

مجره است نشاسته صمغ عربی رب سوس تخم خشتا شفا فیون از هر یک

بیچ مثقال کثیرا هبانه از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال با ^{لغاب}

بز و قطونا حب سیا زنده سنخه دیگر که بنز مجر است نشاسته رب سوس

صمغ عربی بیچ لغاح تخم کا هوا بنفشه فیون زعفران بز و البنج اجزایا

مساوی حب سیا و زنجب نزله دیگر نشاسته صمغ عربی رب سوس

تخم خشتا شفا فیون از هر یک بیچ مثقال کثیرا هبانه بوداده از هر یک

دو مثقال زعفران نیم مثقال سنخه معجون حب الشفا در ربع مذکور ^{است}

و در نزله حار بعد از چهارم خوردن ترشی جایز است و در وقت بجام

معتدل در یختن آب نیم گرم بر سر نافع است و چوب کردن مغز سر

واندرون بینی بروغن تخم کدو و بروغن تخم کاهو و دروغن تخم خشتا^{سن}

و دروغن بنفشه با دام هر یک باشد مناسب است و اگر علامت غلبه^ن

وصفرا نباشد ندیرین هیچی است که مذکور شد سوای فصد و خوردن

مسهل و اگر سبب نزله بروده خارجی باشد مثل رسیدن هوای سرد

یا اختسال در آب سرد و علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره

و کدورت هوا و نفع از مستحبات بالفعل و عدم حدث مانا

و عدم سوزش اندرون بینی علاج میلی که در نوع اول مذکور شد

میل

میل نمایند و پرهیز را مثل نوع اول نگاه دارند و سرایت تر بپوشانند

و اگر سبب گرم را در کیسه کرده بر سر بندند مناسب است و در این نوع

اگر آنچه دفع میشود بسیار غلیظ باشد و دفع نمی شود باشد بوییدن

سیاه تخم در سر که حینسایند مناسب است و اگر بطول کشد این نوع

نزله خوردن یا دج فیضرا یا اطریفل مناسب است خصوصاً هرگاه

علت و طوبی بر مزاج دماغ یا معده یا تمام بدن باشد و خوردن^{اطریفل}

اصغر در انواع نزله نافع است و در چیز که انرا بعرف اطباء و مدد^{مست}

و از غبار داشت و در دم طبقه ملخه که طبقه محسوسه از طبقات چشم است

یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم بزرگ میشود هرگاه و درم کند آنرا

رمد میگویند و غالباً پلکهای چشم نیز بمشادک و درم میکند سبب آن اگر

خون باشد علامتش شده سرخی چشمها و بزرگی و درم و پری و جھنک

و کها و بسیا و چمک آمدن و سایر علامات غالبه خون چنانچه در

صداع دموی مذکور شد علاج فصد قیقال از جانب چشم علیالجماع

در شرح اسباب بصریح نموده و حجامت سالمین و برنفره و انداختن

ز لور

ز لور پینای عند الضروره شیرانی که در سقیفه میباشند بخورند و

علاج شده و حجامت میباشند و خوردن مبردات مثل شیر و تخم کاهو

دو مثقال شیر و تخم کشنر یک مثقال شیر و عنب ده دانه لعاب بزرگ و قطونا

یک مثقال خاک شیر سه مثقال شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هر یک

سه مثقال و اگر وجع و درم شدت داشته باشد این ملین را میل نمایند

شاهزاده عنب الثعلب بیج کاسه کل بنفشه کل نیلوفر از هر یک دو مثقال

عنب سپستان از هر یک ده دانه الوی بخارانی بیش دانند پوست

ز لور
هلیله

سه مثقال شیرخشت و تریجین از هر یک ده مثقال و اگر محتاج به تکرار

ملین باشد همین ملین را مکرر میل نمایند و هر یک شب نه یکشب در وقت

خواب سه مثقال طریفل صغیر فرو برند و غذا ماس و برنج و آش ^{عدس}

و پختی ماس و چلا و باد زده تخم مرغ تا وقتی که ورم و وجع سکون

تمام پیدا کند و ایند صندل سرخ بوس و رندی خضض میکی افیون

با آب عنب الثعلب و آب کشیز سبز و کوکمار و آب خیار و هر یک ^{شده} با

بد و چشمها بخوی که باندرون چشم نرود بمالد و مالیدن ^{قوی}

که چقدر

که حقیر از اقرص مینا و ک نام کرده ام با آب کشیز بد و چشم مناسب ^{ست}

و حقیر بسیار دی زرد را که چندان شدنی نداشته بمالیدن ^{اقص}

بد و چشم بد و ن معالجه دیگر علاج کرده ام و صفت از اینست ^{درد}

ا قاقیا خضض مکی شیاف ما پشا عدس مقشر از هر یک پنج مثقال کل

ا و منی فیون صندل سرخ هلیله دزد از هر یک سه مثقال ریون ^{بد}

چینی فوفل مر مکی کا فود و ردق کل سرخ از هر یک دو مثقال زعفران ^ن

یک مثقال اجزا را نرم کو بیده با آب کشیز سبز و نمالند و بعد از پنج ^{هین}

ادویه صبر سقوطی مرمره و غفران اضافه نمایند و زده تخم مرغ

شبها بر پشت چشم ضماد نمایند و چیزی با نذر چشم داخل نکند ^{مکر}

سفیده تخم مرغ و لهدانه با بز و قطونا و ابایکدیگر بر هم بریند و صا

انرا مکرر در چشم بچکانند و اگر شیر دختر بهم رسد به تنها یا با نان

تخم مرغ و لهدانه در چشم بچکانند و بعد از چهارم لهدانه خناری

کشیزج که انرا بفرق چشم گویند هر سه و اینم کو ب بسرشته موافق نسخه

اصل مجموعا بجوشانند و صا نمایند و با سفیده تخم مرغ در ^{شسته}

کرده

کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند که در استکین و جمع ^{لست} مجوز

و اگر وجع شدید باشد شیا ف بیضا فیونی و اباسفیده تخم مرغ با ^{شیر}

دختر اگر باشد بسایند و در چشم بچکانند و طرفه ساخن ^{ابيض} شینا

اینست مسفید آب قلع بلیست مثقال صمغ عربی پنج مثقال ^{کثیرا} افیون

از هر یک یک مثقال اجزا و انرم کو بیده با سفیده تخم مرغ ^{عمود} بسرشته فیتله

بهر اندازده که خواسته باشد با مقراض ^{بچید} و بعد از سکون وجع که

شدن سرخی این روز و استعمال نمایند از زود چشم ^{قطونا} مقشر شاستیز

گرم بعد از يك مسهل که در دموی مذکور شد مناسب است

وصفت قرص بنفشه اینست کل بنفشه ده مثقال و روغن کل

بنج مثقال رب سیوس کثیرا از هر يك دو مثقال تربد پروغن با

جرب کرده و پوست او را تراشیده پنج مثقال سقمونیا که در میا

به گذاشته و بنجیر جو گرفته و در زیر خاکستر گرم با آتش ملایم کذاشته

باشند مجدی که پخته شده باشد پس سقمونیا را برآورده باش

و انرا سقمونیا می شود کوبیده سه مثقال اجزا را کوبیده و قرص

دستور

و سایر تدابیر تماما بنجوی است که در دموی مذکور شد و اگر سبب

رمد بلغم باشد علامتش شدت ورم است با کمی سرخی و بسیار چرک

و بسیار ریختن آب و پدیدن پلکها در وقت خواب و سنگینی و

علامات غلبه بلغم چنانچه در صداع بلغم مذکور شد و نبودن

دموی و صفراوی علامتش خوردن اطریفل صغیر است با ایاق فقرا

بدستوریکه در صداع بلغم مذکور شد با حب شپار و بهما دستور

و بسیار باشد که محتاج بیکفصد باشد بیکفصد قیفال بکند و طبیب

روز در آب حبسائیده و خوب بشویند باده برابری آب صابون باشد

تا بنصف برسد و صاف کند و صاف آنرا با لعاب بزک نیم گرم در چشم

بچکانند و چشم را با آبی که اکلیل الملت را در او جوشانیده باشند

بشویند و حوض میکی و صبر زرد و قرمکی و اقاقیا و زعفران با

آب عنب الثعلب بدو چشم بمالند و بعد از سکون و دم و وجع

دُز و ابیض در چشم بکشد و پرهیز و سایر تدابیر بنهیجی است که در ^{دمی}

مذکور شد و اگر سبب رمد سودا باشد علامتش پتگی رنگ چشم است

و خشکی نبود

و خشکی و نبودن چربی با یکی آنها و سایر علامات سودا چنانچه

در صداع سوداوی مذکور شد و علامتش مثل علامت ^{صغرا} رمد است

است و تطبیط بیشتر باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه ^{است} ^{نافع} سی

و سایر تدابیر از مضد و غیره مثل صغراوی است در درکوش

اگر سبب آن خون باشد علامتش مجموع علامات ^ع فی است که در صداع

ورمد دموی مذکور شد و مضد قیال و حجامت میان شان

و چکانند ز شیر دختر و سفیدی تخم مرغ و لعاب همدانه و لعاب

بزد قطن ناد و کوش و اگر وجع شدید باشد شیا فایض افوی

و آب اسفند تخم مرغ سائیده بچکانند و یا اندکی افیون را با آب حل

کرده بغتله کتان الوده کرده در کوش دارند و صندل سرخ و

حضض مکی و پوش در بندی و شیا فایض و کافور با آب

کثیر سبز یا کاهو یا حیا و یا کاسه یا کونک را یا عنب الثعلب همیشه

بهار بد و در کوش بمالند و اگر از صفرا باشد علامتش آنچه در مد

صفراوی مذکور شد و علامتش بدستور علاج ده در کوش یا دموی

است

است مگر آنکه در اینجا احتیاج بمبردات و مسهل بیشتر است و

اگر وجع بسیار شدید نباشد احتیاج بقصد نیست و سایر تنه

ز چکانندینها و مالیدنهای بنجوی که در دود کوش دموی و د

و غنا بنجوی است که در دم صفراوی مذکور شد و در انواع

دود کوش و روغن کل سرخ و آب اسه برابرسر که بچکانندینها که

بر طرف شود و روغن بمالند و آن روغن را در کوش چکانندینها

و اگر سبب آن بلغم باشد علامتش عدم علامت دموی و صفراوی

۱
۲
۳
است و خفت و جمع و سنگینی سر و سایر علامات که در صداع بلغمی

مذکور شد و علاجش بدین شود و علاج صداع بلغمی و در این نوع

درد کوش چکاندن بآب مرزنجوش در کوش مجربست و در

بادام تلخ هم با آب ترب نافع و مجربست و اگر سبب آن سودا باشد

علامتش همان علامات بلغمی است سوای سنگینی سر و ^{طوبی}

دهان و علاج نیز بهمان دستور است مگر آنکه در این نوع ^{سنگینی}

دو عن بادام شیرین در کوش مناسب و شیرکا و بر سر ریختن ^{سبی}

نافع

نافع و اگر علامات غلبه حرارت باشد چنانچه در صداع دموی

و صفراوی مذکور شد و در معالجه ضعف قلب سوداوی ^{کور}

خواهد شد ضد قیال در این نوع از درد کوش باید کرد خون

آمدن بینی که انرا بعضی اطباء کف کونید ما دامیکه تجد افراط

نرسد و از آمدن خون ضعف بهم نرسد منقرض علاج نباشد

پس اگر سبب آن صدف خون باشد و علامتش علامات غلبه ^{سبب}

چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و صدف حرارت مزاج ^{وقت}

خون علاجش ضد قیال و خوردن مبردان چنانچه در نوع اول

صداع مذکور شد از دو غذا و بعد از ضد و تدبیر هرگاه خون

باز با فراطحی آمده باشد ریختن آب بسیار سرد بر سر و بستن برف

و یخ بر میان سر و پیشانی بقدر طاقت و بستن باروها و از آنها

نافع است و آب بغناغ تر و یا آب سرکین الاغ و یا کافور و یا

در بینی چکانند یا انگه ماز و و کرد اسیا و کند و صبر دم ^{شبتا} الاخوین

نرم گویده در نیچه با قلم کرده در بینی بدمند یا کافور و یا آب کشیز

ترد در بینی

ترد در بینی چکانند یا آب برف و یخ در بینی چکانند یا کل خطی را با

سرکه بر سر خنما نمایند و اشامند آب بسیار سرد و نشستن در

آب بسیار سرد اگر هوا بسیار سرد نباشد نافع است و اگر سبب دعا

بسیاری خون در بدن باشد علامتش علامت غلبه خونست ^{خفه} خنما

دو صداع دموی مذکور شد و افراط آمدن علاجش ضد قیال

است و حجامت میانه و شانه و سایر تدابیری که در نوع اول مذکور

شد و خوردن دونه ترش بسیار نافع است و در این نوع احتیاطا

بفصد و حجامت پیشتر است و در نوع اول حاجت بمبردان دود

دندان بدانکه شخصی که خواهد دندان ویران و از افات محفوظ ^{باشد}

باید که مراعات چند چیز بکند اول آنکه احتراز کند از آنکه غذا در

فاسد شود و دوم آنکه از خائیدن چیزهایی که بدندان ^{خصوصاً} چسبند

از شیرینی مثل انجیر خشک احتراز کند سیم آنکه از هر چیزی که دندان ^{را}

کند مثل میوه‌های نارس و از هر چه بسیار سرد باشد ^و خصوصاً بعد از

چیزی که بسیار گرم باشد و بالعکس احتراز کند چهارم آنکه چیزهایی ^{را}

بسیار

بسیار صلب را بدندان نشکند پنجم آنکه دندانها را همیشه پاک داشته

باشد چنانچه بعد از چیز خوردن بزودی بشوید و خال کند ششم

آنکه مکرر مسواک کند خصوصاً بعد از خواب و در مسواک کردن

مراعات کند که بشدت نباشد که دندان حرکت کند یا بزندان ^{لج}

شود و مبالغه در مسواک نکند بحدیکه آب دندان بر طرف شود بلکه

هر روزه مسواک کند برفق بقدریکه حرکت دندانها را نکند و این ^{بهر}

جوبها برای مسواک چوب را که است و اگر نمک ترکی را سوزانند ^{در}

۴۰
۱
۲
باعتسل ضم نموده در هر ماهی دو بار دندانها بمالد و در حفظ و صحت

دندان طبع بسیار نافع است پس بدانکه اگر سبب درد دندان ^{حرارت}

باشد یا علامتش علامت غلبه خون و صفراست و سایر علامت

غلبه حرارت چنانچه در انواع صداع مذکور شد و اینکه وجع ^{سبب}

گرفت دندان ساکن شود و یا آنکه غالباً بر دندان یا ورم باشد

و اگر ورم نباشد با سرخ و شدت حرارت بر دندان با علامتش

ضد قفاله و حجامت و بعد از آنها چهار روز و تیرید که بمبرد

دوین

دواييه و غذایيه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر محتاج ^{مسهل}

باشند مسهل که در صداع صفراوی مذکور شد مناسب است ^{و سیر}

و کلاً بر با هم ضم نموده در دهان نگاه دارند و اگر وجع شدید ^{شد}

اندک کافور نیز با سرکه و کلاً بضم نمایند و اگر وجع از اینها استیکن

نمایند اندک افیون را نرم ساخته با روغن گل سرخ ضم کرده در

دهان نگاه دارند و اگر سبب درد دندان غلبه رطوبت بلغمیه ^{شد}

علامتش خفت و جمع است و ساکن با اشیاء حاره و اینکه سرخی و

کوست نزدندانها نباشد و سایر علل غالبه حرارت مقفوده باشد

علاجش خوردن طریفل صغیر است یا ایارج فیکرا و مضمضه ^{کن}

سرکه بونه و عاقر قرحا در آب جوشانیده باشد و صاف کرده باشد

و اگر فلفل را بجوشانند و صاف نمایند و آب نراد در دهان نگاه دارند

نافع است و همچنین مویزج را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند

یا پوست مادر را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند و اگر سبب درد

دندان تنفت و شقیان باشد یعنی سوراخ شدن و زخم شدن

میان دندان

میان دندان علاجش اینست که عاقر قرحا و فینون و کندرا

با شیر مخلوط کرده میان آنها بپزند یا حریق سیاه را با عسل مخلوط

کرده در میان دندان بگذارند یا سوراخ دندان را با جص میک

و زاج یا بمار و یا بمصطکی و سعدیا کافور بپزند و کافور را

شیخ الرئیس مجربست نقل کرده اند با مویزج و حللت و بورد

ارمنی یا بورد ارمنی یا بزرالنج از هریک دو جزو و عاقر قرحا

و فلفل از هریک جزوی فینون سه جزو اجزا را نرم کوبیده با هم

ضم نموده ثقبه دندان را پر کند و مضمضه بستر که که پوست پنج کبر

در او جوشانیده باشند مجدی که نصف سرکه بر تحلیل رفته باشد

نافع است و مضمضه بستر که که بر ل مورد و کلنا و شب یمانی

در او جوشانیده باشند منع زیاده شدن از میکند و گاه هست

که سبب سوراخ دندان کرم در میانان بهم میرسد و جمع از آن ^{است} جهت

علاجش مضمضه با آب برك شفتالو و قدری ذرا وند طویل ^{شد} کو

و اگر باین دفع کرم نشود پر از لبنخ تخم تره از هر یک چهار و مثقال ^{تخم}

بیاز

پیازد و مثقال و نیم اجر را نرم کوبیده و یا به نرسه شش جها

سازند و در وقت حاجت یکج را در اش انداخته قی ^{بچه} با

را بجوی بران نصب کنند که دود آن بدندان کرم ^{وید} را برسد و آد

که در سوراخ شدن مذکور شد برای کرم زده نیز نافع است

و همچنین دندان که اطبا خرس و در عرف کنند شدن دنا ^ن

گویند و اکثر اینست که از خوردن ترشی بهم رسد علاجش

خائیدن سیماف و تخم خرفه و همچنین خائیدن مغز بادام مقشر

۴۰
و مغز فندق و همچنین جاپیدن مؤم و حمیران کرم و زرد

تخم مرغ کرم مجدی که از کرمی نه اشک از چشم برآید هر یک

از آنها نافع و مجرب است و اقوا از مذکور صغیر زاید است و غفلت

و اگر با عسل ضم شود اقوی است و دم بز دندان اگر علامت غلبه

باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش ^{است} قهقار

و حجامت و ضد چاهار دک و بترید بمبر دات دوائیه و غذائیه

و خوردن مسهل صفر چنانچه در صداع مذکور شد و بخت ^{و روح} انجمن

کثیرا تخم

کثیرا تخم مرو مغز بادام شیرین مقشر از هر یک دو مثقال پوست

هوه جوبه سریش پنج حایمون کل خطمی بعضی یا مجموع اینها را نوز

کوبیده پیاشند و اگر هشته تر هیدیرا با اینها ضم نمایند زود

تر منفعی میشود برزق طونا و کاغذ کبود را اگر نرم بکوبند و بود

بز دندان پیاشند و زود منفعی میشود و فتن کوشش بز دندان

اگر علامت غلبه خون باشد چنانچه مذکور شد علاجش

ضد قهقار است و حجامت میاشانه و ضد چاهار دک و بترید

بمیردانی دوائیه و غذائیّه و خوردن مسهل صفرا چنانچه در صلیح

صفراوی مذکور شد و اگر علامت اعلیه خون و صفرا بنا احتیاج ^{شد} بعضی

و مسهل نیست سماق را در کلاب حیسانیده مکرو مضمضه نماید

و پوست هلیله در در و ماد و و فلفل هر یک را نیم سوخته نرم

کوبیده و توتیای هندی کل از منی این مجموع را با آب کشیز سبز

یا آب کاسنی سبز با آبی که سماق در او حیسانیده باشند مکور

دندانها را بشویند و شب در وقت خواب این دواها را بپاشند

طبایین

۴۲ طباشیر تخم کشیز کر با زرد س دم الاخوین کانا و فلفل تخم کل ^{۴۲}

پوست بنج درخت درشت تخم خرنه که سماق و ورق کل سرخ گشته

هندی مر و اید سوخته و اگر بنا شد بنج مر جاسوخته و اگر مجموع

این را وید بافت نشود و بعضی از آنها کافیهست و اگر با اینها علامت

نشود و گوشت بر دندان فاسد شده باشد کند در و او نند ^{چند}

دم الاخوین کرسنه ابرسیا که بنج بنفشه چینی باشد این را جزا

نرم کوبیده با سرکه غصیل حمیر عموده قرصها ساخته در وقت ^{حت}

پای دندانها پیا شدند و طریق ساختن سر که عنصل اینست که

پیا و عنصل را با کا و دجه دیزه کرده بانه برابر سر که خوب ^{ظرف} کرده

تا دو ماه و لا اقل چهار یوم در افتاب گذاشت پس صاف نموده

استعمال نمایند و اگر سر که عنصل بهم نرسد همان دوید را بکسر

بخیسانند یا سر که دیزه کومانی در او خیسایند باشند ^{تصغیر}

نموده اند که بهتر چیزها ترش برای شستن ادویه دندان ^{سر}

است که دیزه در او خیسایند باشند و همچنین مضمضه ^{است} ^{چیز} ^{است}

و اگر فساد

۷۳
و اگر فساد مجد تا کل نرسیده باشد این سنون استعمال نمایند که ^{مخبر}

بیخ سوسن که در عرف بیخ بنفشه گویند عاقر قرحا از هر یک یک مثقال

شب یمانی کلنا را در دو کوسه ای از هر یک دو مثقال نرم گویند

پای دندانها پیا شدند ^{و منعین} ^{شد} و گوشت بر دندانها فاسد شد

بود و دندانها سیاه و باریک و ضعیف و اکثری مشرف بر افتادن ^{دن}

بود اطباء بسی علاجه کرده بودند و نفعی نکرده بود بفقیر و خج

کرد فقیر بعد از ضد و شقیه سنون علاج کردم و صحت ^{شده} ^{حاصل} کامل

بازن الله تعالى واكر عفونت و تاكل لثه و ناسور با بياراد و برف

نشود سنون سورنجان استعمال نمايند و صفت ان اينست پون

انار ترش و سترين از هريك سه مثقال مادوكنا و رشب يمتا

كاغذ سوخته عاقر قرحا از هريك ده مثقال كرد سماز با نود مثقال

مك هندى و نشادر از هريك پنج درم اجزا را نرم نرم كويده با سكر

سرشته چسبانند و در وقت حاجت باز كويده بياي دندانها

بياشند و بعد از لحنه با آب كشينز يا سر كرم مضغه كند و اكر شدت

فاسد

فاسد كوست بزندان مجدى باشد كه اينها علاج نشود بنارافون

كه صفت ان در بوا سيزمذ كور شد علاج ^{خواهد} كند طريق استعمال ان

اينست كه قدرى زا و را بياي دندانها بياشند و لحظه صبر كند

و بعد از ان با سر كرم يا آب كشينز بشويد و مضغه كند و انگشت را

محكم بمالند تا كوست فاسد شده رفع شود و اكر بعد از استعمال

ان وجع شديد بهم رسد بروغن كل سرخ مضغه نمايد تا وجع و

سوزش فرو گشيند و بعد از نظرف شدن كوشتهاي فاسد ادويه

که بجهت پاستیدن شب در وقت خواب مذکور شد استعمال نمایند

خنا و کرا نرا در عرف در دکلونا متد عبارت است از درم اجزای

اندرونی و بیرونی خلوص این ورم اگر خون باشد با علاقه ش سخی

دنگ و دو و پری دیکها و شربنی طعم دها و سایر علائم غلبه خون

چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجه ش ضد قفاله زخا

مخالف و ترک شربنی و حیوانی و خوردن مبروات و دایه و غذای

چنانچه در دم دموی مذکور شد و بعد از ضد منضج و مسهل بخوی

که در

که در صداع صفراوی گذشت و اگر یکصد کفایت نکند اعاده ضد

از جانب موافق بکند یا حجامت میاشانه و اگر بعد از ضد موافق این نسخه

اختقانی بکند انسب و خوردن مسهل است عسل لعل حباز و بیخ کاسه

بنفشه نیلوف و بزرگ سفید کل خطمی زهری و دو مثقال عناب و سبستان

از زهری ده دانه شیر و جو مقشر با آب بزرگ حقیق و زهری هشت مثقال

شیر خشت ترنجبین فلو سرحیا و چنبر از زهری ده مثقال روغن بادام

شیرین بیچ مثقال نمک طعایم مثقال در سه دفعه بعل آوردند دفعه اول

آب نمک و قدری روغن بادام و دفعات دیگر سایر اجزا و آب حقیقت

را در دفعه آخر و در ابتدا غرغره بزرگ و کلاب با آب کشیز سبز یا

توت سیاه و عنب الثعلب و عدس و جو مقشر و کلنا رناسی و پوست ^{خشتخاش}

و تخم کاه و تخم کشیز و سماق هر یک که یافت شود مناسب است و بعد

از ضد و اندک سکون و دم و وجع ترشها را با اجرای غرغره اخراج

فلو سحرینا و چرب را ضافه نمایند و از خارج ضماد کشیز سبز بکوبند

مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر شد و بعد از ضد معلوم شود

که ورم

که ورم جمع و منقی شود غرغره های مذکور را بعل آورند و کشیز

سبز و اسفناج تازه را بخیته کرم ضماد نمایند یا آنکه کل ^{بنفشه} خضمی

بزرگ سفید تخم مرو که تر اجزای با شیر کاه یا آب اسفناج تازه

یا آب بزرگ با دهقان بخیته نیم کرم ضماد نمایند هرگاه قویان بجا

شد تخم تره پیک کوبیده را اضافه ضمادانی نمایند تا منبخر شود و بعد

از آنجا و همین ضماد را استعمال نمایند تا از چرک پاک شده ملیم ^{کرد}

و اگر سبب ورم باغم باشد و علامت شری و جمع و بزرگی ورم و دشواری

چیزی فرو بردن و بسیار از لعاب در دهان شواری و سفیدی

رنگ و درو و منبج صورت و سایر علامت‌ها بلغم علاجت‌هاست که ^{حقنه} اولاً

کند از عنب الثعلب و زبا اکلیل الملك با بونبج با دیا نیج کاسنه

سنا و مکی اصل السوس زهر یک دو مثقال عنب اسپستان ^ن انجیر زرد

مویز منفی زهر یک پا زده دانه کافشه پنج مثقال آب حقیقه ^{ده}

مثقال سبوس کدم پنج مثقال ترجین فلوسرخیا و چینه زهر

ده مثقال بوده ارمی یک مثقال غمک طعام نیم مثقال روغن بادام

بنام

تلخ و مثقال در پنج دفعه بعل آوردند و اگر چیزی بکلو فرود

عنب الثعلب و زبان تخم خطمی کاسنه زهر یک دو مثقال عنب

سپستان زهر یک ده دانه ترجین هفت مثقال بنوشند و عرقه ^{در این}

نوع بر آب جوز هندی زاده است و صفت را اینست پوست سبز

که اگر آب بگویند و بفشارند و آب نرا بگیرند و بجوشانند تا نصف ^{بماند}

مساوی نصف مجموع آب پوست کدو و شکر اضافه نماید و بجوشانند

و کف او را بگیرند و از باد بردارند و در وقت حاجت استعمال ^{نماید}

۲
ملا نفیس در شرح استبامیگوید که غرغره برب جو ز قویتر و بهتر از

هر چیز در معالجه او و امر حلق و فتر کمان اینست که در حنا ^{میو}

وصفرا و هرگاه بسیار شدید باشد نافع است چنانچه ظاهر کلام ملا ^{نفیس}

هم دلالت دارد و اگر برب جو زیادت شود غرغره برب و ^{سکجین}

عسل یا عسل و آبانی که عاف و قرحا و مر و نجوش و عسل و اندک ^{عطران}

جوشانیده باشند غرغره کنند یا آبانی که حلبه و از زبانه و عاق و قرحا

جوشانیده باشند غرغره کند و بعد از سه روز انجیر انجوشانند

و اندک

و اندک بوره و ادوا حل کند و غرغره کند و از ادویه که در حنا ^{قحطی}

بسیار صلب منفق علیه اطباء است خصوصا بلغمی بجز بر و سید ^{است}

سرکین سبک است و طریق اخذ و استعمال را اینست که سبکی ^{روز}

سوای استخوان غذائی ندهند و در چهارم سرکین او را ضبط ^{نمود}

خشک کند و غرغره بآن کند و الودن انگشت یا پرمغیان و برود

مالیدن و از پیرون طلا کردن و با سکجین قلیلی از او را ^{مخلوط}

کردن و اندک اندک فرو بردن تمامیر این شقوق نافع است ^{از}

۲۰
خناقی صعب که بچیری دیگر علاج نشده باین دفع شده و از

انواع خناق شکافتن شکم خروش و کرم از خارج ضما کردن

و فقیر تجربه کردم بسیار نافع بود و شکافتن شکم و دفع و کرم ضما

کردن هم نافع است و زن یکی از اعاضم و از بادول و اخناق ^{دموی}

بسیار صعب عارض شد و بعد از ضد و غرغره قیاسی ^{بسیار}

راه نفس مسدود شد که هلاک مقرر نشد از نصف شب تا صبح

خروش را کشته و شکافتن نصف و از ابریک طرف کلوصما میگرد

ناصح

۶۹
تا صبح بمرتب شد که شکی نفس هیچ نبود و نفس را با استراحت میکشید

نهایت قادر بر چیری خوردن نبود بعد از آن غرغره با شیر

که کل بنفشه و انجیر و داو جوشانیده با فلو سر حیا و چمبر فرمودم

و تا سبب اندک الفتاح شد و قلیلی ماء الشعیر فرو برد و با آب تسکین

تا بپیر علاج کردم تا به شد و بستر و لیما که افعی را با و خفه

کرده باشد بر کردن صناخناق نافع و مجربست و در خنا ^{ق غرغره} بلغمی

بمیری و عسل بسیار نافع است و همچنین غرغره بسکچین ^{عسل} و آ

۲۰
ترتیب و عاقر مرتحا و مؤنرج و خردل و در او آخر که ماده بفتح

یافته باشد منفر شود نشاد و بوره و در پیچه کرده در حلق

بدند برودی منفر میشود و مریرا بریان فارسی آب کامه ^{سند} میگویند

هرگاه با شیر ترتیب کنند کومه میگویند و اصفهها ترتیب ^ن کرده

باشند با سر که وصف آن اینست که آرد جو و آرد گندم را با ^ن نمک

خمیر مایه در آب خمیر کنند و در برك انجیر پیچیده در ساق ^{ند} گذا

تا خشک شود پس بجز و از این را با مثل آن نونی که از آرد جو ^{بود} نه

چمن بند

۷۰
پیخته باشند و هم وزن نان نمک و دبع آن را زیاده مجموعا

کو بپزد با آب خمیر کرده در تابستان بپشت دوز و افتاب گذارند

و مکرر بر هم زنند و آب تازه بر او بریزند باز بر هم زنند و ^{بعد}

از بپشت دوز بردارند و خشک کنند و این مایه را هرگاه ^{که} با

تا چهل دوز و افتاب گذارند و از آب کامه میگویند و اگر تا ^{شیر}

ترتیب دهند معروفست بکومه و آنچه قدر سر که باشد لا اقل

برابر باشد و بیشتر هم میشود و شیر همچنین بیاورد و آنچه در ^{غره} در

خفاف میباید و مقصود اطباء است آن مایه است نهایت اگر ترتیب

یافته با سر که هم باشد نافع است و صفت سبکچین ^{سرکه} عصلی که

عصل را که صفت آن در وقت کوشش بر دندان مذکور شده ^ی نقد

که چاشنی شود غسل کف گرفته و آبجوشانند و ضبط کنند و اگر

سبب خفاف سودا باشد علامتش یترکی رنک و رخسار و ^{صندل} صندل

ورم و خشکی دهان و سایر علامتها غلبه سودا چنانچه در صندل

سوداوی مذکور شد علاجش مثل علاج خفاف دموی و صفر ^{است} و بی

در غرغره

و در غرغره خفاف سوداوی بر آب جود نافع است و در او اخر لقا

حلبه و آب انجیر رز که پخته باشد و فلو سرچینا و چنبر و سایر

علاجها مثل دموی است غرغره دیگر که بخت خفاف ^{دموی} و صفر ^و

آب نارترش که بایه افشوده باشند یا رب ^{سینو} توت و آب کسیر زرد

آب بارهنگ و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و ^{چند} بغداد

روز که ماده نضج یافته باشد انجیر روزی حلبه تمهیدی اصل

السوس جوشانیده صاف نموده با فلو سرچینا و چنبر غرغره نمایند

۲۰
و اگر درد کلو بابت باشد غرغره بعد س و م ر هندی و کل سرخ

و تخم مرد که جوشانیده صاف نموده باشند باد ب توت نافع است

و در انواع درد کلو غرغره بکنار و عدس و کل سرخ

که جوشانیده صاف نموده با آب جو زمذ کور نافع است و اگر سبب

و دم صفر باشد علامتش شدت وجع و عطش و خشکی و تلخی

دهان و سایر علامات غلبه صفر است چنانچه در صداع

صفرای مذکور شد علاجش همان علاج خناق دموی است

سوی

۷۲
سواي آنکه بکفصد در این نوع کافی است و احتیاج بمبردات و

مسهلان صفر در این نوع بیشتر است و خوردن سبکچین و

الشعیرانست که ده مثقال جو پوست کنده را با دو لیست مثقال

باتش نرم ملایمی بجوشانند تا شصت مثقال آب بماند پس صاف نموده

هر دو نبیست مثقال آنرا با ده مثقال سبکچین ساده با سه مثقال

شریب منلو فرباهشت مثقال شیرخشت بنوشند و مبردات

و منضج و مسهل و غرغره و سایر تدابیر نبهی است که در دموی

مذکور شد و درم خارج کلو را اگر خواهند منفرج شود مالیدن ^{فلوس}

حیا و چبر و دروغن با دام تحلل و دم نماید سرفه که انزاع

اطبا سعال مینامند و آن حرکتی است از سینه و شتر که سبب آن دفع

مودی از خود کند سبب آن اگر ماده خاده با که از دماغ ^{عقضا} نبش و

سینه میرنجند باشد علامتش خشکی ^{بسته} است یعنی چیزی دفع ^{نمیشد}

باشد و اینکه سرفه در شب بیشتر باشد و سوزش و خارش

کلو و اعضای سینه علاجهش اینست که منع نزول ماده ^{خشناش} شربت

نمایند

نمایند و از شیرینی و چربی و تندی و آب سرد احتراز نمایند ^{۷۳}

و اگر شربت خشناش را با لعاب بیدانه و برزق طونا و شیر ^{تخم}

کدو و شیر ^{تخم} کاهو و سفوف سعال میل نمایند بفر است

و طریق ساختن سفوف سعال اینست ^ل تخم اسفناج ^ل سکر تخم ازهر ^ل

پنج مثقال نشانه ^ص صحرایی و هر یک دو مثقال و نیم رب ^س

بنات سفید از هر یک یک مثقال و نیم اجزا را نرم کوبیده سفوف

سازند و هر دو سه مثقال شربت خشناش را با یک مثقال

از این سفوف بالعالیها و شیرها که مذکور شد میل نمایند و اگر

شراب خنکاش میسر نشود هر روز طرف آخر و زینقدریکاش

افزون فرو برند و شب در وقت خواب اینجیب را در دهانگاه ^{دند}

نشانه کبر اضع عربی کل ارمی و هریک دو مثقال مغز بادام

شیرین باقلای مقشرم خنکاش ^{پوست} خنکاش از هریک یک مثقال

اجزای نرم کوبیده بالعالی بر زقطونا جهای پهن بقدر نصف

نخدا ساخته مکرر در دهانگاه دارند و جیب که در ناله مذکور ^{شد}

اول

اول در این نوع نافع و مجربست جیبی که در این نوع و بسیاری ^{از آنها}

نافع و مجربست و فتر سرفهای مزمن و قیسل را بمداوی اینجیب

علاج کرده ام و از اسرار است صفت از کتر ارباب ^{سینه} سفید نشانه

باقلای مقشرمویز هسنه بیرون کرده تخم خنکاش ^{پوست} سفید پوست

خنکاش بهدانه کل ارمی و هریک دو مثقال اجزای کوبیده

بالعالی بهدانه حب سازند و بدستور در دهانگاه دارند

و لغو و خنکاش در این نوع سرفه و سایر انواع حتی بلغی خصوصاً

بعد از شقیه بسیار نافع است و صفت آن اینست پوست خشتی پنجگانه

مثقال بخیسانند و بجوشند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال

قد بجوشانند تا بقوام آید و بعد از آن رب سوس مغر شمع کدو

و مغر بادام شیرین از هر یک پنج مثقال کوفته بان هم راج نمائند

قد در شربت تاد و مثقال هر دوزده آخر و زانند اندک بلبسند

که نافع و در انواع سرفها مجربست و شربت دیاقوزاد این

نوع از سرفه بسیار نافع است و مجرب و صفت آن اینست خشتی

سفید

سفید با پوست و تخم بیت عدد تخم خطمی کثیر اضمع عربی تخم خباز

هذانه از هر یک پنج مثقال اصل السوس بیت مثقال برزقوت

ده مثقال اجزا را دور و زرد آب باران بخیسانند و بجوشانند

و صاف کنند و با قد سفید از صد و هشتاد مثقال یاد و لیست

بقوام آورند قد در شربت تاسه مثقال آخر و زلبسند و اگر

سرفه خوارش مزاج شش و غلبه خون باشد علامت شخاروت نفس

و تشنگی و سرخی دند و در و سایر علامت غلبه خوارش مزاج چنان

در انواع صداع مذکور شد علاجش فصد با سلیق و خوردن هر

سوی ^{سوف} منقال ماء السعیر یا سه منقال شربت بنفشه و یک منقال

سعال مذکور و لعاب لبدانه و بزوقطونا و اگر فصد و تیرید

رفع نشود و درو زاین منبج را میل نماید عذاب سپستان

از هریک ده دانه خبازی لبدانه از هریک سه منقال شیر

کدو و تخم کاهو از هریک دو منقال شربت بنفشه سه منقال

سوف سعال مذکور و یک منقال و دروسیم این سه را میل نمایند

عذاب

عذاب سپستان از هریک ده دانه بنفشه و بنا و خبازی تخم

عذاب الثعلب از هریک دو منقال شربخت و ترجبیر از هریک

هفت منقال فلو سنج یا رجبیر ده منقال روغن بادام شیرین

یک منقال و اگر محتاج به تکرار سهل باشند مکرر نمایند و غذا

قیمه شور یا و بز قلیه چلا و و چلا و دزدده تخم مرغ و پختی ماش

مقشر یا بشیره بادام و شیر خشک و بداند که در این نوع

اول سرفه و با الجملة سرفه که با حرارت مزاج باشد بعد از معالجه

مذکور اگر سرفز باقی باشد خوردن شیر الاغ بجوی که در دیت

دق مذکور خواهد شد نافع است و اگر هر دو با شیر الاغ ^{بهدرد}

یکمقال قرص خشتخاش ضم شود نافع است و صفت قرص خشتخاش

اینست کل سرخ ضمع عربی زهر یک چهارمقال نشاسته کثیرا

دسوس زهر یک دو مقال خشتخاش سفید و سیاه زهر یک دو ^{مقال}

طباشیر نیچ مقال زعفران نیم مقال با آب خالص قرض کنند

قد در شربت دو مقال و اگر ماء الشعیر که صفت آن در خفاف

مذکور شد

مذکور شد میل نمایند بعوض شیر الاغ هم نافع است و ماء

العصیر با شربت بنفشه بدون قرص خشتخاش هم نافع و مجرب است

و اگر سبب سرفز ماده رطوبتی باشد که شش ^{متش} یخچه باشد علامت

است که آنچه سرفز دفع شود کمال غاظت داشته باشد و ^{عده}

علامات علیه حرارت علاجه خوردن شربت روفاء است

با لعاب حلیه و بزک و لهدانه و طریق ساختن شربت

روفاء اینست روفایا بس پرسیاوشان و اصل السوس ^{نک} زهر

هفت مثقال بنفشه تخم حطمی خبازی زهریک چهار مثقال

عنا ب سیسنا از هریک سی دانه انجیر زرد بشت دانه اجزا

بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر بقوام آورند

و هر روز پنج مثقال یا هفت مثقال از این شربت را با ^{لغنا}

بهای مذکوره میل نمایند تا ماده پخته و دفع شود ذات

الجنب و ذات العرض و شوصه و ذات الصدر بدانکه ذات

الجنب و وحی است در پرده که از اندرون کشیده است بر

استخوان

استخوان که آنها را بر غی صلاح و بفارسی دند و بترکی قورغه

گویند و آنها چاه استخوانست از هر طرف هفت که با صلاح

اطباء آنها را اصلاح صدر گویند یا پرده که فاصل امینا اعضا

که نفس کشیدن باینها است مثل شش و دل و پرده های سین و مینا

اعضا غذا مثل معد و جگر و غیر اینها که این پرده خوف و ابدا ^{متمم}

نموده پس هرگاه و در یکی از این که پرده با انرا ذات ^{صحب} الجنب

گویند و اگر درم در پرده آنها با که مابین هریک از دو دیده است

یا پرده که از برون و بر استخوانهای دیده کشیده است از اذات الجنب ^{بط}

و غیر صحیح گویند و اگر ورم در پرده باشد یا که کشیده است بر استخوانهای ^{ها}

که سر آنها بهم رسیده که با اصطلاح اطباء آنها را اصطلاح خلف گویند

و آنها ده استخوان است از هر طرف پنج انرا شوصه گویند بعضی ^{سل}

ترادف هر یک از اینها را اذات الجنب و شوصه و برسا گویند ^{بعضی}

بر خلاف مذکور اصطلاحات کرده اند نهایت چون مناقشه در

اصطلاح نیست و ثمره نزاع در علاج ظاهر نیست بزرگانها ^{خسته}

بنار

بنار اصطلاح مشهور گذاشت و گاه ورم در پرده پسا کشیده ^{شد}

بدون بست کرده پس اگر و در طرفی باشد از پرده که متصل ^{ست} استخوانهای ^{نها}

سینه از اذات الصد گویند و اگر و در طرفی باشد که متصل است ^{ست} به ^{تمرها}

پشت از اذات العرض گویند اما اذات الجنب خاص هرگاه سبب ^{خون}

باشد علامت مشتت را می است و در دیگر اذعام اینکه گویا چیزی در ^{عضو}

میخورد و شکی نفس و سرفه شدید یا درد و نفس زدن ^{هم}

و سرخی دندان و رخسار و پری رگها و چیستن رگهای ^{چند}

و اکثر اینست که تشنگی و خشکی دها و خشونت زبان و یخوار

و هکذا یا نیز میشد و اقوی علامت در دیمو ماده در ذات الجنب^{بیش}

که آنچه بسر نه دفع میشود که اطبا افزافت میگویند مخلوط^{میشد}

علاج ضد با سلیق از طرف مخالف وجع بکند و اگر قوت قوی^{شد}

خون بقدریکه تغییر دند کند بگیرند و الا کمتر بگیرند و^{ضد}

باید که در ابتدا مرض بعلاج آید و بیا که در ضد اشتغال و دفع^{و ده}

صورت لهذا ضد را در اول مرض میتوان کرد و صا خلاصه^{بیش}

میگوید

۸۰ میگوید که من ضد را در روز دوم انفع و سایر ایا دانسته

و در سیم بدین منوال بود اگر از اول تا چهارم ضد بعلاج^{باشد}

در پنجم مسهل باید داد و الا در پنجم ضد باید کرد و در ششم

مسهل باید داد و اگر در پنجم نیز بعلاج نیامده باشد^{شد} البتة ضد را

در هفتم نکند و اگر از هفتم بگذرد و دیگر ضد از جانب^{بند}

مخالف بناید بعلاج آید بلکه از جانب وجع باید کرد و هر چند

اطبا بعد از چهارم را از جانب وجع فرموده اند نهایت جفیر

تا هفتم هرگاه ماده دمو^{شد} با از جانب مخالف فصد کرده ام

و بسیار نافع یافته ام هرگاه فصد از جانب^ب مخالف قبل از هفتم^{بعمل}

آید فصد با سلیقه دیگر از جانب وجع دوهفتم^{بعمل} آوردند

و اگر دوهفتم^{بعمل} بیاورند و نهم و الا در یازدهم و اگر

بعوض فصد از جانب وجع حجامت میا^{شد} شانده بکنند و ر^ل

که اعراض مرض بسیار^{شد} شدیدی بنا^{شد} هم شاید و اگر بعد از فصد^{شد}

شدت اعراض مرض باشد و یا در محتاج بکم کردن خون با حجامت^{شد}

میتوان کرد

میتوان کرد شیخ رئیس تجویز حجامت میا^{شد} سینده کرده و اگر تا یازدهم

هیچ خون نکر^{شد}فته بایا^{شد} آنکه یک خون گرفته بیا و باز اعراض^{شد}

از شدت وجع شکی نفس بسیار آمدن خون باد و سیردهم

یا چهاردهم یا پانزدهم اگر هیچ خون نکر^{شد}فته با فصد با سلیقه

از جانب وجع و اگر خون گرفته با حجامت میا^{شد} شانده بکنند و اگر

علامات میل ماده بدماغ از هدی^{بسیار} گفتن بسیار و نیجوانی

و بی هوشی بایا فصد صافین از جانب وجع یا حجامت سا^{شد} از آنجا

بکند هر چند بزگر یا دو حادی کثیر منع از خون گرفتن بعد از

پانزدهم کرده نهایت شیخ الرئیس با احتیاج تجویز کرده اما

دو در اول منجی و عناب سپستان از هر یک پانزده دانه

به دانه دو مثقال بخوشانند و صاف نمایند و با شیر و تخم

کدو سه مثقال و شربت بنفشه با شربت نیلوفر هر یک که

چهار مثقال قرص طباشیر ملین نیم مثقال بدهند و در آن

دو ذراعاب به دانه و لعاب بزر قطونا و خاکشیر و عرق سیدیم

بدهند

بدهند و در پنجم یا ششم مسهلی بدهند باین دستور عناب

سپستان از هر یک پانزده دانه کل بنفشه کل نیلوفر تخم

خطمی خبازی از هر یک دو مثقال تربجین شیر خشک ^{نیل}

حیا و خبیر از هر یک ده مثقال و عناب با دام شیرین

دو مثقال و همچنین مسهل را در هشتم و دهم و دوازدهم

بیزند بدهند و در شانزدهم اگر تب شدن داشته باشد

و وجع و سرفه شد با با از همین مسهل را در سایر ایام ^ن

منبج را اگر تعب و مشكل با و باشا نمی آمد باشد در مسهل و

منبج و مثقال بزرگان اضا فرمایند و بهترین دواها بعد

مسهل اول در این مرض ماء الشعير است که بعوض دوا و غذا

و آب می توان داد هرگاه بعوض منبج مذکور و مثقال ماء الشعير

و با چهار مثقال شربت بنفشه و نیم مثقال قرص طباشیر

بدهند می تواند شد یا آنکه منبج مذکور را بدست و مسطور

بدهند و ماء الشعير را بعوض آب هر چه نشسته شود بدهند و اگر

سوزنا

شوربانی از ماء الشعير و برنج و اسفناج با کدویایی

کدو و تربیحه دهند هم شاید و غذا تا چاردهم مقصود

بر شوربای می توانی کند یا اسفناج و کدو و شیر بادام اگر

ببخوابی بسیار باشد با شیر تخم خشکاش سفید نیز اضا فرمایند

و پیهی ماش مقشیر با شیر بادام طرف شام بدهند

و بعد از چاردهم اگر وجع ساکن شده با و نب تخفیف

یافته باشد خروس بچه بدهند و اگر ضعیف زیاد باشد

بعد از چهاردهم با وجود تب میتوان داد و بعد از چهاردهم

اگر وجع و سرفرو تب باقی باشد اگر تب خف شده باشد

منبج مذبور را تا دو سه روز و بعد از آن باز مسهل

دیگر بدهند و اگر تب مخفیف یافته باشد و سرفرو وجع

باشد و نفث خلط کمی آمده باشد و زبان اصل السوس

از هریک دو مثقال اضاف نمایند و قرص طباشیر را

کم کنند و مسهل را با صاف اصل السوس و کا و زبان

۳

۸۴ و پرسیاوشان از هریک دو مثقال موثر منبج یا نرزه دانه

بدهند و اخلاص را از آب سرد و میوه لازم دانند تا وجع و سرفرو

و تب رفع شده صحت حاصل گردد اما اضمه باین نهج

استعمال نمایند که در ابتدا وارد جو کل بنفشه تم خطی

یا خطمی یا روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر

قلیلی کثیرا و موم کا فوری نیز اضافه نمایند شاید و شیخ ^{بش}

ضماد را در ابتدا اکلیل الملك وارد جو و پوختن اش

نخین نمودند و بعد از هفتم برضما دقل کلیل الملت و

تخم کتان و از یازدهم این دو جزو را وارد با قلا و با بونه

استعمال نمایند و در اواخر بعوض دوغن بادام روغن

با بونه بکنند و صفت قرص طباشیر اینست طباشیر

سفید چهاردم فرجین سه درم مغر حیا دین مغر تخم

کدو نشانه ضمغ عربی تخم خشخاش سفید کثیر از هر یک

یک درم بلغاب برزقوناسرشته اقراض سازند و اگر

سبب

سبب ورم صفر باشد علامتش نیز تب دایمی است و در

خلند و سوزش و سرفشید و شکی نفس و زردی بول

قلوت و اضطراب و در صفر اویشکی و خشکی دهان

و خشونت زبان و یخوابی و هید یا بیش زرد موی میباشند

و در د موی شکی نفس بیشتر است و زردی بول زاقوی

علامات صفر ویت ماده است علاج آن بدشو و پنبه

که در د موی مذکور شد سوای آنکه در صفر اویشکی و سهل

باید داد در پنجم یا ششم و ضد با سلیق و ظرف و جع

باید کرد در معالجه و اگر وجع شدن داشته باشد

و شکی نفس باشد حجامت میان شانزدهم بکنند و

لبا باشد که احتیاج بحجامت نشود و سایر تدابیر تمام

بنهجیست که در دموی مذکور شد و بتبرید در این نوع

پیش از دموی باید کرد و مداومت بماء الشعیر در این

نوع از لوازمست و در منصف مذکور شد تخم کاهو و اگر

بجوابی

بجوابی بسیار باشد شیر تخم خشتخاش اضافه نمایند ۸۹

و اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش سبکی است و

خفت و جع و پیوستگی بول و غلظت آن و نبودن علامت

که در دموی و صفراوی مذکور شد و از اقوی علامت

بلغمی سفیدی نفث خلط است یا اندک سرخی علامت

قریب است بعلاج دو نوع سابق سوای آنکه در این نوع

بیزنیکفد کافی است چنانچه در صفراوی مذکور شد

و بسیار باشد که حاجت بیکصد هم نباشد چنانچه فقیر خود

این نوع را مکرر بدون قصد معالجه نموده ام و در نتیجه

مذکور در دموی کا و زبا اصاب نمایند و در سهل

کا و زبان و اصل الشوس و بعد از دوازدهم پرسیاوشا^ن

با اجزای مذکوره و باقی علاج بدستور دمویست و بتدریج

در این بسیار کمتر باید بعمل آید و اگر سبب ورم سودا باشد

و این بدترین انواع است چنانچه اکثر اطباء گفته اند که این

نوع

نوع قتال است علامتش شدت همان علامت است که در صغیر

مذکور شد و سیاهی روی زبان و از اقوای علامات

سیاهی نقاش است و درین بهم رسیدن نفث و بعد از آنکه

بهم رسید بسیار مشکل کند میشود علاجش نیز بهیچ است

که در صغیر اوی و دموی مذکور شده بنویسد و این نوع

پیش از هر نوع باید گردد و ضد در این نوع در ابتدا

با زجانب مخالف و جمع و بعد از آن از جانب و جمع بخوبی که

دردموی مذکور شد و در این نوع بعضی سهل مشروب

احتقان بعمل آوردند باین دستور که در پنجم یا ششم غلبه

تخم خطمی خنثی کل بنفشه با کل نیلوفر کل خطمی کتان

از هر یک سه مثقال عذاب سپستان از هر یک پانزده

دانه شیر و جو مقشر ده مثقال شیر خشک و قویچین

فلوس حیا و چنبر از هر یک ده مثقال و در این نوع با دانه شیرین

پنج مثقال آب برک چند و هفت مثقال نمک طعام نیم

اول

اول آب و نمک را با یک مثقال دوغن با دایم بریزند و سایر

اجزا را چنان بخش نموده بچهار دفعه بریزند و آب چقند

را در آب آخر داخل نمایند و همچنین در هشتم نیز باین

دستور حفته نمایند و در سایر انواع خصوصاً صفراوی

بعد از یک سهل مشروب خصوصاً اگر هذیان و بیخوابی

و سنگینی سر باشد سهل را بعنوان تحسین بعمل آورند بهتر

و در این نوع سوداوی منبج سایر ایام و ضماد و مداو

ماء الشعير و ضد و حجامت بنهجي است که در دموی مذکور ^{شد}

و فقیر در این ایام ذات الجنب سودا ویرا معالجه کردم باین

محو که در پنجم رجوع بقصد کردند منبج دادم و در ششم ^{مسهل}

مشروب و در هفتم ضد با سلیق از جانب مخالف کردم

نفث در اول بسیار در د بود در هفتم سیاه شد و در ^{هشتم}

حفته فرمودم و در دهم اعاده ضد از جانب وجع کردم و در ^{دهم}

و دوازدهم با نخفه فرمودم و در چهاردهم حجامت ^ن میا

شانه

شانه کردم اکثر امراض تخفیف یافت و منبج و ضمائم بنهجي بود

که در دموی مذکور شد و تا چهاردهم ماء الشعیر ^{آب} بعوض

میدادم بعد از چهاردهم چون اندک بنهجي در صورت

و پشت پاها بود و اعراض ذات الجنب ساکن نشده بود سیاه ^{هی}

نفث بر طرف شد ماء الشعیر را قطع کردم و در شانزدهم

مسهل مشروبی بدستور منور دادم شب و وجع و سرفه

بالمره رفع شد و صحت حاصل شد باذن الله تعالی آمین

ذات الجنب مغالط و غیر صحیح در استنباط و علامتا و معالجات

با ذات الجنب صحیح میجد است مگر اینکه اعراض از عالم شد

وجع و حدث تب و یهوشی و سایر ناخوشیها و علامتا

از صحیح کمتر است و بسا باشد که در غیر صحیح ورم در ظاهر باشد

و انتفاع و ضرر در غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع

بسیار است و علامتا و علاج هر یک در دمووی و صفراوی

و بلغمی و سوداوی بدستور نیست که در صحیح مذکور شد

و اما

۹۰ و اما شوصه علامتش همان علاماتی است که در ذات الجنب

مذکور شد سوای اینکه در شوصه وجع در استخوانها

دندها است که سر آنها بهم رسید و علامتا دیگر آنکه

علیل نشد تب و جع حرکت نمی تواند کرد و هیچ شکل عینوا

خوابید و نفث بسیار کم می باشد علامتش نیز در هر یک

از دمووی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذات الجنب

مستحداست مگر اینکه در شوصه ابتدا ضد نباید کرد

بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقه بکند بدستوری که در ذرات

الجنب سوداوی مذکور شد و بعوض سهل مشروب در

ایامی که باید سهل داد احقان بجل آورد و با فی علاج

از ضد و منضج و بتزید و غذا و ضماد همان علاج ذات

الجنب است و نفع اصفه در شوصه کمتر از ذات الجنب

است ما ذات الصد و ذات العرض علامت هر یک از

دموی و صفراوی و سوداوی و بلغمی بخوبی است که

در ذرات

در ذات الجنب مذکور شد سوای اینکه در ذات الصد وجع

در ابتدا در کوی گردشت تا آخر استخوانهای سینه و علیل

نظر بر زمین نمیتواند کرد و سر را بیالان نمیتواند کشید و در ^{حش}

در انشت که پشت یا به پهلوها بخوابد و در ذات العرض

وجع در مهرهای پشت میباشد و علیل بر پشت نمیتواند

خوابید و بچپ راست نظر نمیتواند کرد و هرگاه ^{میکنند} سرفه

از شدت وجع و مضطرب میشود و علاج انواع هر یک از

اینها بعینه همان علاج انواع ذات الحجب است سوای اینکه ضمناً

در ذات الصدر پرسینه و در ذات العرض بر پشت باید بجل

آید و چون وجع از هر یک ذات الصدر و ذات العرض

در وسط است و جانب مخالف و مواضعی میدهد و صد

در ابتدا از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید

و هرگاه بعد از بیستم در هر یک از امراض مذکوره سر

و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و تب خفیف داشته باشد

خصوصاً

: خصوصاً بلغمی هر یک از امراض مذکوره شرب روفانه

که در سرفه مذکور شد با شیر تخم کدو و لعاب همدانه

از چهار مثقال یا هفت مثقال بدهند و اگر از سفوف

سعالی که باز در سرفه مرئوس است بقدر نیم مثقال باشد

روغاضم نمایند شاید و اگر بعد از بیستم هنوز تب خفیف

نیافته باشد خصوصاً در صفراوی و خلط چندان

غلیظ نباشد اکثراً بشیره تخم کدو و شیر تخم حیار از هر یک

سه مثقال و شربت بنفشه چهار مثقال بالعاب هدا

و نیم مثقال اوسغوف سعال مزبور میل نمایند تا بپاش

تخفیف بیابد و بعد از آن اگر محتاج شربت زوفا باشد

بجو یک مد کوره شد بدهند بدانکه آنچه مذکور شد بپا

امراض مذکوره بود و مرکب زرد و ویشتر آنها میشوند

مثل جمع ذات الجنب و ذات الصد و غیر ذلک از ترکیب

و هرگاه مجموع یا اکثر آنها جمع شود و علامت اجتماع و جمع

الکثیرا

۹۳ : اکثر با جمع مواضع مزبور است علاج بسیار و مشکک است

چنانچه اکثر اطباء فرج نموده اند بهر حال علاج مرکبها

علاج مفرد است با نهایت اهتمام و استعمال صنادیر جمع

مواضعی که وجع دارد ذات الریه و ریه است حاد که در

نش بهمرسد از خون یا صفرا یا باغم شور و منغص و گاه

هست که سبب آن غزله حاد است که از دماغ نازل و اکثر

از انتقال ماده خنای میباید و گاه از انتقال ذات الجنب

وگاه از انفال سرسار بهم رسد و بجر حال یا دموی یا نه

یا بلغمی است پس اگر سبب آن خون باشد علامت شرب دایمی

و سر فریبک نفس شدید و دردی در سینه با سنگینی

گویا چیز سنگین بر سینه گذاشته اند و در اکثر اینست که

درد در استخوان چنبر کردن کشیده است تا آخر استخوانها

سینه و گاه بر یونگف نیز میرسد و گاه تا در پستانها نیز

می آید و سرخی رخسار و خصوصاً گوشها چنانچه گویا گوشها را

چیز

بچیز سرخی رنگ کرده اند و سرخی چشمها و ورم در آمدگی

تمام صورت خصوصاً پلکها و سنگینی حرکت چشمها و

و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی زبان

در ابتدا و بعد از ابتدا سیاهی آن و سرخی بول با غلظت

و با الجمله مجموع آنچه از علامت در صداع دموی و دایمی

الجنب دموی مذکور شد و اگر سبب صفرا باشد علامت

تب دایمی است در نهایت حدت و تنگی نفس و جمع آشد

از دموی و سرخی رنگ و رخسار و پری و سرخی چشمها

کمتر از دموی و خشکی زبان و تلخی دها و گرمی نفس و

حلق و اضطراب و عطش و افزونی مجموع پیش از آنچه

دردموی است و زردی با سرخی بول با رفت و با ^{الجلد}

مجموع آنچه از علامات در صداغ صفراوی و ذات

الجنب صفراوی مذکور شد و اگر سبب آن بلغم باشد

علامتش تب دائمی خفیف است با علامات آنی که در تب لازم

بلغمی

۹۵ بلغمی مذکور شد و سرفه و وجع خفیف و شدت شکی نفس

و رطوبت زبان و بلبوی بول و غلیظی از نبودن علامات

که در دموی و صفراوی مذکور شد اما فرق منانه انواع

ذات الجنب و ذات الصد و میان ذات الریه و شش

اول کیفیت وجع و ذات الجنب و ذات الصد و وجع از

عالم اینست که گویا در عضو چیزی مثل سوزن و جوال ^{دور}

نرم میرود و در ذات الریه وجع از عالم اینست که گویا آن

سنگینی بر سینه گذاشته اند و فرقی دیگر اینست که در ذات

الجنب و ذات الصد و بخوابی گویا هست و در ذات الریه

خواب بردن زیاد و از علامات خاصه ذات الریه سرخی

بسیار شدیدا است بفریاد دم بر زدن و در کوفته ها چنان

گویا کوفته ها را بر تن سرخی رنگ گذاشته اند و این در ذات الجنب

بمیشد علاج شیخ الرئیس میگوید که علاج ذات الریه بخواب

مجرای علاج ذات الجنب است مگر اینکه ضما ذات با ذات الریه

باید

۹۹ باید که اقوی باشد و اهتمام در شقیه شش زفت

بیشتر باید کرد و با الجملة معالجات هر یک از دمو و

صفراوی و بلغم و اینجهی که در ذات الجنب مذکور شد

بعلل آورد و در ذات الریه ابتدا صندل سرخ و ادویه

و آب برک خرقه و قلیلی روغن بنفشه با دام و اگر بنا بر روغن

با دام ضماد نمایند و بعد از چهارم آرد جو و کل بنفشه

و تخم خطمه و روغن با دام و موم کافوری و اگر کثیرا اصنافه

نمانند شاید و بعد از نشتم اکل الی الملک و تخم حله وارد

با فلا و با بونه بار و عن بادام و شیخ الرئیس به مرغ خایک

و پیه او در ک در ضماد ذات الحنج و ذات الریه بعد از

هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا و مضد هجی

است که در اقسام ذات الحنج مذکور شده و تشخیص اینکه

در کدام جانب نشناخته است که فصد از جانب مخالف اول

بکند بچند چیز میشود اول بیشتر سرخ شدن رخسار

در غا

در جانب وجع و دیگر سنگینی زیاد در جانب وجع دیگر

رو تر خشک شدن ضماد در جانب وجع اگر در آنها

هیچ فرقی از طرف راست و چپ نباشد اول از جانب

راست و دوم از جانب چپ بدستوریکه در ذات

الصدر مذکور شد بکند در ذات الریه سوداوی که

اتفاق می افتد مگر اینکه از اول نبوده دیگر باشد

و آنهم صلب شود و سوداوی گردد و علامات سودا و

شدن ماده ذات الریه اینست که روز بروز نشکی نفس بیشتر

شود و نفث کمتر گردد و حرارت بسیار کم شود و استنشاق

هوای بسیار مشکل شود علاجه اش اینست لعاب بزرگ و هبنا

و حله باد و عن بادام بنوشند و و عن بادام و پیمرغ

و پیه مرغ آبی و لعاب ریشه خطمه و تخم خطمه و حله بزرگ

ضماد نماید ضعف قلب با عنبه و رسید بخار سوداوی

میشود بود پس هرگاه با حرارت مزاج و اخرا و صفرا باشد

علامتش

علامتش علامت غلبه صفراست چنانچه در ضناع

صفراوی مذکور شد علاجه اش خوردن شربت سیب و شربت

ترنج و شربت لیمو و شربت ریاس و شربت انار و شربت

عوره و دوع کاوی و طریق ساختن اشربه مذکوره اینست

که آب هر یک از اینها را گرفته با ثلث آن قند یا نبات

یا شکر صاف نموده بقوام آورد و در عوره و ترنج و

اگر شیرینی پیش از ثلث کند شاید مالیدن صندل سفید

با کلاب بر محل قلب و خوردن مفرجات بارده مثل مغرجه

که صفت آن اینست قلیل الدوا و کثیر النفع است تخم خرفه

ده مثقال تخم کشیر کل کاو و زبا از هر یک پنج مثقال ^{صد}

سفید سوده طباشیر و ورق کل سرخ از هر یک پنج مثقال

با شربت سیب و اگر نباشد شکر سفید یا نبات یا فند

که برابر اجزا برشند و از دو مثقال تا چهار مثقال

با عرق بید مشک و تخم ریحان و قدومه یا به شهابی ^{نمایند} میل

و برین

۹۹ و طریق ساختن شربت سیب مثل شربت به که در هیضه

مذکور میشود و مغرجه دیگر اقوی از مفرج اول همان اجزا

مفرج اول را با ضافه مرو و آرد فاسفنه کهر یا ابریشم ^ض مقرا

کرده درشت بیدانه تخم خشخاش سفید از هر یک سه

مثقال مغر هیل دو مثقال نودری سرخ عود قناری

همین سرخ و سفید از هر یک یک مثقال عنبر نیم مثقال و

رق نقره یک مثقال بد سنودا و اول باد و برابر اجزا شربت

سپ با نبات یافت بقوام آورده بسر شدند و از یکنقال

تاسه مثقال میل نمایند مفرح دیگر اقوی زد و مفرح

مذکورین مشهور بمفرح یا قوی که اکثر اطباء اتفاق ^{دیدند}

که در تقویت قلب و دماغ که با حرارت مزاج بوده باشد

نظیرند و در صفت آن اینست مر و اید ناسفته شش

مثقال بسد چهار مثقال یا قوت دو مثقال و رطل

یکنقال لاجورد یکنقال و نیم لعل سه مثقال عقیق ^{سبز}

یکنقال

۱۰۰ یکنقال بست یکنقال کهر با سه مثقال طباشیر هفت

مثقال و رطل کل سرخ چهار مثقال کل مخمور و اگر نباشد

کل داغستان دو مثقال کشیز خشک سه مثقال تخم کل سرخ

سه سادج هندی زرباد در و نج عقری و هریک ^ل یکنقال

عود هندی سه مثقال پوست ترنج سه مثقال کاور و با

کیلا نی سه مثقال باد و نجویه هسن سفید و هریک ^{مثقال} دو

ریوند چینی تخم کاسنی و هریک سه مثقال کافور و عشب

از هر يك دو مثقال مشك نیم مثقال ابریشم سه مثقال

امكه مقشر پوست هلیله کابلی از هر يك بیست مثقال ^{قد}

سعید دو برابر اجزا کلاب شرب سبب شرب به آب

انار شیرین از هر يك بیست مثقال قد و شرابها و آب

انار را بقوام آوردند و اجزا را سائید و کوبید و بجنه

با هم برشند و از نیکتال تا دو مثقال میل نمایند و اگر

بدون شقیه بدن این تداییر نفع نکند اول بدخوا شقیه

از صفرا

از صفرا بکنند و بعد از آن مداوایت باین مفروضات نماید

اما شقیه بدن باین نحو است که سه روز منجی از کافور و زبانه

باد و نجویه پنج کاسنی کل نیل و فوسفیتا شاه تره خشک

از هر يك دو مثقال شیر خشک و نجبین از هر يك ده

مثقال میل نمایند و روزی نیم قرص بنفشه مسهل ^{بزرگ}

و نیم غار یقون نیم مثقال حب کوده و زبرد و از عقب آن

همان منجی مذکور را با سه مثقال پوست هلیله و زردو

مُثقال کل بنفشه و دو مثقال قیون و یا نروده مثقال تمر

هندی طبع داده میل نمایند و غذاد و روز سهل بخورند

و روز مضجقمه شود با میل نمایند و اگر یکسره کفایت

نکند مکرر میل نمایند تا بدن از خلط پاک شده مقویات

و مفرجات نافع افتند و اگر با حرارت مزاج اثار غلبه خون

ظاهر باشد و علامتش همانست که در صداع دموی مذکور

شد ضد با سلیم از دست راست بکند و اگر کفایت نکند

ضد

ضد اسلیم از دست چپ بکند و اگر بعد از ضد احتیاج

بسهل باشد بخوی که در نوع اول مذکور شد منضج و

سهل میل نمایند و بعد از آن از مفرجات مذکوره میل

نمایند و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه اثار غلبه

برودت از بیاض قارون و بیاض لون بشره و اینفع ^{مسخان}

ظاهر با علاج آن شربت کا و زبان و عرق بیدمشک و تخم

فریچشک است و مفرجات که قریب با عندها است با مثل مفرج

یا قونی که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور بدوال

مشک حلوا اما طریق ساختن شربت کاو و زبا کیدانی نیست

مثقال کل کاو و زبان ده مثقال بادرنجبویه ده مثقال

دو عرفه بیدمشک و اگر نباشد در آب بنجیسانند و صاف

نمایند و پنجاه درم قند سفید بقوام آورند و اگر خوا^{هند}

ورق طلا و ورق نقره و غیره اضافه نمایند و اگر اجزا

در آب سیب بنجیسانند بفرست اما طریق ساختن دوال^{مشک}

حلو

حلو و زبنا در دنج از هر یک یک مثقال مروارید بسکه کا

ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال و نیم همن سرخ و سفید

سازج هندی سنبل الطیب قله قونفل جند بیدستر

اشنه از هر یک چهار دناک و بنجیل دار فلفل از هر یک

دو دناک مشک یک دناک و نیم اجزا را کوبیده و بچینه در

برای اجزاء غسل شهید که آتش زده باشد بپوشند قدر

شربت و یک مثقال یاد و مثقال دوال مشک مرخصا

هرگاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد بسی نافع است

صفت آن افستین رومی صبر سقوطی از هر یک هشت ^{مثقال}

دیونیزی شش مثقال و غفران خوب تخم کوفیل از هر یک

چهار مثقال ما زوین سیاه و ج مشک مرمری از هر یک

دو مثقال جندبید سبز یک مثقال و نیم حلوصاف و زو

ادویه اجزاء و نیم کوبیده و غسل و بقوام آورند و با ^{خرا}

ببرشند قد و شربت یک مثقال و در بعضی نسخ بعضی نازد

سبزه

۱۰۶ سبیل است و هر یک مناسب است و در بعضی متأخرین ^{نسخ}

مروارید و مثقال اصناف است و در نسخ اصل نیست

و اگر در این نوع احتیاج سهل باشد منجی که در نوع سبیل

مذکور شد بعضی نیلوفر و اسطوخودوس و پرسیاوشان

اصناف نمایند و بدون شربت و سهل یا راج فیه ^ل اینک

و نیم غار یقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و از عقب آن

همین منجی را با اصناف ^{میل} اینون نمایند و اگر احتیاج به تکرار

باشد مکرر نمایند تا قلع اخلاط فاسد شده مفروحات

و مقویات تأثیر بلیغ توانند نمود و اگر معجون بنجاح یافت

شود در قلع امراض سوداویه خصوصاً شقیه قلب و دماغ

ببعدیل است و اکثر امراضه نافع است باید که در روز ^{مسهل}

بقدرسه مثقال یا پنج مثقال از این معجون را فو و برند

و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند و صفت آن هیلله ^{سیاه}

پوست هیلله پوست هیلله کابلی امه مقشر افقون از

هر یک

۱۰۵ : هر یک ده مثقال سفایح اسطوخودوس قوبد سفید

از هر یک پنج مثقال غار یقون سه مثقال لاجورد

حجر ارمی از هر یک دو مثقال سقمونیاسه مثقال

اجزایا کو بیده و یخنه با سه برابر مجموع عسل صاف ^{بقوا}

آورده بر سرشند و از شقیه شربت باد و نجوبه که صفت

آن اینست شحم کاسنی شحم فرنجشک شحم باد و نجوبه از هر یک

ده مثقال کا و زبان کیدانی کل کا و زبان دازیانه ^{مسهل}

بنفشه اصل السوس زهریک سه مثقال پرسیاوشا

سفایح ایتمون زهریک پنج مثقال باد زنجبویه نه مثقال

در کلاب و عرق بید مشک و آب سیب بخپسانند و

بجوشانند و صاف نمایند با فند یا شکر صاف کرده بقدر

یکصد و چهل مثقال بقوام آورند و هر روز بنفردند

مثقال با عرق کاه و زبان تاد و ازده و وزمیل نمایند که

نافع است با الجمله شربت باد زنجبویه و معجون بخاج و

مهرخ

۱۰۹ و مهرخ یا قونی نسخه آخر که در نوع اول صفت قلب کور

شد در اکثر امزجه و انواع صفت قلب دملخ نافع است

بدانکه ماء الحین که عیار داشت از ردایی که از

شیر بریده گیرند و جفت دفع موله محرفه و امراض سودا

ویه و ترتیب اعضا و تفتح سدها نافع است ملائفیس

در شرح اسباب میگوید که منافع ماء الحین را ادویه

مسهله دیگر بنا دارد بخند جفت یکی آنکه سبب رقت قوا

و لطافتی که دارد با عروق بدن و بعضوی که مقصود است

میرسد و دفع مواد یکبار باید میکند و دوم اینکه فضلی که

او در بدن میماند غذای بدن میشود و سیم آنکه شیر

مُرکب است و دست جز آب و چربی و پنیر هرگاه پنیر در

جدا شده باقی میماند و جز و دیگر که یکی در هاست که مؤکد

را نرم میکند و نفع میدهد و مہیای دفع میکند و د^ی

مایت است که بقوت مسهل دفع میکند و این دو خاصیت

با هم

: با هم در هیچیک و زسه لای عینا است تمام شد کلام ملا

نفیس لهذا در امراض سوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه

فی الجمله بنهجی که مذکور شد بجل و رده با اگر ماء الجبین

بنوشند بدستوریکه مذکور خواهد شد بسی نافع و مکرر

بتجربه رسیده است و طریق استعمال آن موافق آنچه ابن

زکریا رازی در فاختریان فرموده است و معمول با کثر

متاخرین است و فی الواقع بهترین دستور است اینست

که بز سرخ جوان صحیح المزاج را که جمل روزی اندکی بیشتر

از داییدن او گذشته باشد و او را تعلیف با سیفنج

یا گاه و حیار و کشیز تر و برك بزرگ قطونا و شاهنرو

فصل کرده باشند و وقت غروب افتاب مقدار یکصد و هشتاد

مثقال شیر او را بگیرند و در دیک سنک و اگر نباشد مس

تازه قلع جو شایند بعد از چند جوش از بار برداشته

پانزده مثقال سیکنجین ساده که خوب ترش باشد و یکتقل^ل

سرکه

سرکه دو ان ریخته بچوبانجیر تر که سر آنرا پوست کنده و در

کرده باشند بر هم زنند شیر بریده شود انگاه در گرباس

سفتی کند و نگاه دارند تا تمامی آب از شیر جدا شود

صبح دو دان آب را با از چند جوشی داده کف آنرا گرفته

از بار بردارند و یکی از شربت های که مذکور میشود سه

بخش نمایند و هر بخشی را بیک ساعت فاصله میل نمایند

و بعد از هر دفعه که خورده میشود بقدر سی چهل کام راه

روند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد به تمام علامات

که در صداع صفراوی و دموی مذکور شد با سکنجبین

ساده هفت مثقال بنوشند و اگر آثار احراق صفرا بسیار

ظاهر نباشد با سکنجبین و اقیموناز سه مثقال یا هفت مثقال

و فقیر مکرر با سکنجبین بر روی موافق نسخه که در حیات مذکور

میشود دادم و بسیار نافع یافتیم و بعد از هر شش روز از

خوردن ماء الجبین یکی از سه لافه که در ازا وضع قلب

مذکور

مذکور شد باید خورده شود بحسب هر مزاج و اگر مزاج

شدید الحرارة نباشد حب فیمون هم نافع است و اگر ^{هنگام} کمتر

و فیمون را از هر یک سه مثقال شب در ماء الجبین ^{بنده} بنوشند

صبح زودی که مسهل باید خورده شود بنوشند در اشغال

مواد بیعدلیست و بدل مسهلان دیگر میشود و مدت

خوردن آن بدست و چهار روز باید باشد و اگر بکثر از این

دفعه مرض بالکلیه شود کمتر هم میتوان خورد و قد ریش ^{بچه} خنیا

مذکور شد صد و هشتاد مثقال است موافق مشهور و بعضی

بود مثقال گفته اند و بعضی یقین مقدار آب چکیده او را

مثقال کرده اند و بکمان فقیر این اختلافی نظر باختلاف

امزجه است و اگر مریض تحمل یکصد و هشتاد مثقال آب

شیر داشته باشد بدهند و اگر بر معده گرافی میگردیده باشد

و ترس میشده باشد کمتر از آن بهر قدری که با طبیعت بنا

بدهند و غنا طرف چاست قهقه شود با و بخود آب و در امزجه

خاره

خاره فلیه تمر و فلیه دز شک و طرف شب تر پلا و و فلیه پلا و

و از لبنیات و ترشیمای شد و میوها اجتناب لازم است

و اگر شیر بزمیر نشود شیر کا و و شتر و کوسفند نیز خا

است لیکن شیر بر نفع است و با الجملة ماء الجبین دواي

عظم النفع است در عامه امراض سوداویه و مواد محرقه

اما صفت سکجبین افعمونی که با ماء الجبین خورده میشود

یکی نیست که معمول متاخرین و مکرر فیه تجربه رسایده

و بی نافع یافته ام و صفان اقیون سناه مکی پنج کاسه

بسیار از هر یک ده مثقال پر سیاوشان و از یانرا سطو

خود و س از هر یک پنج مثقال شاه تره خشک باد و بنج و

از هر یک هفت مثقال قند سفید دو لیست و چهل ^{مثقال}

سرکه شده هفتاد مثقال اجزا را نجیساند و بجوشانند

وصاف کنند و با قند بقوام آورند و اگر بد و نشیرین

بعد از شنبه از سه مثقال یا هفت مثقال بنوشند

هم شاید و اگر حرارت مزاج باشد باب کاسی نیست مثقال

و آب شاه تره پانزده مثقال هر دوز بنوشند و بعد

از هر شش روز یکی از مسهلان مذکوره را بخورند و

دیگری از تراکیب شیخ الرئیس که در رساله ادویه ^{قلیه}

ذکر کرده و مرقندی نیز از قرا با دین علی ترتیب اعلا

نقل کرده است و شیخ فرموده که در امراض سوداویه

قلب و دماغ هرگاه ماده سوداوی بسیاری باشد

بسیار نافع است و در مدت ده روز که حورده شود دفع

علت نماید و فرموده که اگر هم قلیل باشد شربت باد رنجبویه

منفی از آنست تمام شد کلام شیخ فقیر میگویم که شربت

باد رنجبویه که شیخ فرموده همانست که همین از او مذکور شد

و با الجمله چنانچه شیخ فرموده در مواد کثیره و غلیظه

این شربت بسیار نافع است و نسخه اول که الحال نموده

اول است موافق اکثر امزجه و در اکثر احوال و امراض

سوداویه

سوداویه بجز به رسیده است و نسخه شیخ در امزجه

جاده مناسب نیست صفت از آفتون ده مثقال بسفایج

تربد از هر یک شش مثقال کا و زبان پانزده مثقال

حاسار و فاکا قیطوس از هر یک چهار مثقال پرسیا^ن

پنج مثقال تخم باد رنجبویه تخم باد روح تخم فرنجشاک

زربنادر درونج همن سرخ همن سفید سادج هند

سنبل قافله از هر یک سه مثقال و نیم تخم کاسنی اصل

السومنج کاسنی زهریای ده مثقال کلقتند شکری

مساوی مجموع اجزا را در سیر که شد نجیسانند و با یکدیگر

آب بخوشانند تا بنصف برسد صاف کنند و بجوشند

اگر بسیار ترش باشد قدوی که چاشنی شود قد اصفاف کند

و بقوام آورند و اینست کنجین و اینزید و ماء الجین

میوان استعمال نمود بخوی که در نسخه اول مذکور شد

وصف حب فیتون موافق نسخه که صاحب جلدی صغیر

ذکر کرده

ذکر کرده و فی الواقع ترکیب خوبی است اینست

ده مثقال یاج فیتو البسفایج ازهریای پنج مثقال سطو

خود و سینه مثقال و نیم غار یقون دو مثقال و نیم

هندی یک مثقال و نیم اجزا را کویده کنند قد و شیر

تا دو مثقال با آب گرم بنوشند و چون بنهی که معروض

بجوب چینی در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصاً سودا

از بسیار نافع و از مجربان مکرر است ذکر منافع طریقی است

ان در این مقام مناسب است پس ندانکه چوب چینی با چینی

پیش از این معروف نبود در کتب طبیه ذکر آن نشده در ^{اوایل}

طلوع نیز اقبال نیز و الا لطین صغویه ادام الله ظلال

جلالنه الى يوم القيمة مردم و اطلاع بر آن حاصل شده

انتفاع یافته اند بنلاحق افکار و توانا تجارب بسیار ^{فغ} و عتقا

ان بی برده اند و از غرایب نیکه مرضی که معروفست تشنگ

و این دوا دوا ذاله از بیعدیل است نیز مقدارن پیدا شدن

این دوا

این دوا میان مردم شایع شده بهر حال چوب چینی چنانچه

قیاس و تجربه شاهد است نیز مقدارن پیدا شدن این

مایل بحر اوت است و بیوست و در طوبت اخلاف بسیار ^{است}

و قول با نیکه با بر است و یجا و رت اب بنحویکه الحال ^{است}

ان متعارفست کسب طوبت میکند و در طوبت ضلعی نیز ^{است}

جوهر است نزد فقیرا قوی و سا بر قوی است و ^{فغ} اماننا

ان مقوی حرارت غریزی و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده

و مقوی باه و پاک کننده دُوح و چون از کسافات و سیرج

النفوذ در اعماق بدن و در زایل قروح فرمته و خسته و

سوداویه خصوصاً آنشک ببعیدیل و در دفع اكله مجرب

و در جمیع اوزام صلبیه و امراض سوداویه مثل تب ربع

و بواسیر و اوجاع مفاصل و داء الثعلب داء الحیه و هق

و برص سیاه و ما یخولیا نافع و در دفع مواد ترله و فربه

کردن بدن و بروز فرمودن مواد از داخل بدن بظاهر ^{جلد}

و دفع

و دفع سمیت اخلاط و مواد بدنی و قطع عادت اینور و خ

و ازاله امراض و اوجاع فرمته مجرب و در مجموع ^{کود} اینچند

بعد از یأس از سایر معالجات از استعمال آن بخل تمام ^{جلد}

شده و تجارب کثیره رسیده و از آنست که میگویند پروش

او از آب حیوانی و مؤید این معنی است که مشهور است که این

بیج را از حوالی ظلمات می آورند و با الجله دوائی مفردی

باین عموم الی الان مشاهده شده و خالی از احوال نمیباشد

که یک قسمی و اقشام استعمال آن در آن نافع نباشد و اینکه

در بعضی از امزجه یا در بعضی از امراض ضروری و اوستا

شده باشد مشند بعدم مراعات نبهج مناسب آن مزاج و

خواهد بود و بهترین از اینست که منصف با و صاف غتره باشد

اول اینکه ابلق باشد یعنی نرم و تغییر از این وصف در عرف

و خوش قماش میکند دوم سرخ و نیم رنگ باشد هر چند

سفید یا سبکین تر است نهایت سفیدی دلیل خانی که

نخبت سیم

نخبت سیم اینکه که کرده باشد و سطح ظاهر آن مسنوی باشد

و از هر طرف شاخها بجا آید باشد چه اگر خلاف این باشد

معلوم است که یا در زمین که رطوبت نشم و نوا یا فته باشد

و بیس بر او غالب شده است یا اینست که هنوز بکمال خود

نرسیده باشد بیرون آورده اند چهارم آنکه در بزرگی

و کوچکی متوسط باشد و اگر با سایر اوصاف خوب باشد

افراط در بزرگی چندان مذموم نیست پنجم آنکه رنگ ظاهری

و باطن چندان مخالف نباشد زیرا که اگر ظاهر سرخ و باطن

سفید باشد دلیلست بر آنکه رنگ ظاهر بجل وضعی حاصل

شده ششم آنکه سنگین باشد زیرا که سبک گشته شده و قوی

بر طرف شده و افراط بر سنگینی نیز دلیل بر غلبه اجزاء از

است هفتم آنکه گرم زده نباشد بجهت آنکه قوتش ضعیف

هشتم آنکه مزه نداشته باشد نه هم آنکه بوی نداشته باشد

دهم آنکه از مغیرات و مفیدات و از محافظت کرده باشد

مغایر

مثل آب دریا و نم و باران و کرمی آتش و آفتاب از مجاورت

چیزهایی که مفسد مزاج است مثل کافور و قویون و جند

و مشک و این شرط آخر شرطیست عام بر اکثر ذوا و اوقات

استعمال آن فصل بهما دانست و فائز و فصل تابستان و زمستان

جایز نیست و تابستان بحار المزاج نامناسبست و دوز

با مزاج حار و بارد هیچیک نامناسب نیست و آنچه مشهور است

که بمزاج اطفال و پیران موافق نیست کلیه نیست و اگر ضرر

دیده باشند مسند بعد موانع شرایط و بهیچ مناسب

خواهد بود اما شرایط استعمال آن اول آنکه شقیه بدن

از اخلاط فاسد خصوصا خلطی که سبب مرض است بکنند

یا اینکه این دوا در اصلاح و دفع لبعه کوی باشد و الا

این بیخ با عنبا و نطف و قفیح شاید که ازاله مواد فاسد

کرده بلیه عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه ^{سند} جاری

دویم آنکه در ایام استعمال آن آب نیامشامد و بعوض آب

میخ

طیخ چینی را بدستوریکه مذکور شد بنوشند و بعد از فراغ

تا چند روز نیز آب بخورند و بعوض آب بعد از فراغ بعضی

اطباء عرق بید مشک و کلاب و عرق کاو و زبا و عرق باد ^{بحسب} دلیان

هر مزاج فرموده اند و بعضی دیگر چنین مقرر کرده اند که بیخ

چینی جو شیده هر روزه راضط نموده در سایه خشک کند و

در کیسه یا کاغذی کرده را و بنوشند که از فلان روز مثل

روز اول یا روز دوم و ها کذا تا آخر بار دیگر بهما ترتیب

بجوشانند و بعوض آب بنوشند و بکمان فقیر هیچیک از این

دو طریقہ ضروریست چه خوردن عرقها را خصوصاً بر

روی غذا مفاسد میباشد و بهمان ترتیب و عدد ایام خوردن

چینی باردیگر محتمل پرهیز از آن کاریست بسیار مشکل

و خالی از منفعت معتد به بهتر است که جوشیده او را هر چه

سیاه و مضحک نشسته باشد ضبط نموده در سایه خوب خشک ^{کنند}

که از فساد محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از فراغ

انفراد

انهارا چند بخش کرده هر روز یک بخش را تا با قدری آب که

کفایت مریض کند بدستور یک در اصل چینی مذکور شد بجوشانند

و بعوض آب بنوشند و اگر ده بخش کنند و تا ده روز از آن آب

بجور مذکور است سیم آنکه در ایام استعمال آن و تا یک هفته

بعد از فراغ بحمام نروند و بتجدید لباس نزنند و اگر بالضرورت

شرعی بایستد رفت بروند و بی توقف بیرون آیند و اگر جامه

ملاصق بدن را بصر و دینی بایستد تبدیل کرد با آب چینی تر کنند ^{چهارم}

انکه از جماع کردن در ایام شربت آن و تاده دوز بعد از فراغ

اجتناب کند نیم انکه از حرکات عینیه و تحمل مشاقت بدین

بهر عنوان که باشد محرز باشد شتم انکه از عامه امراض

نفسانیه مثل هم و غم و غضب با جمله آنچه سبب ^{نفس} ال

کرد در حذر بوده اوقات را بعیش و عشرت و سرور و صبح

اصداقا و رفقا و ظرفا و آنچه سبب تلذذ و فرح و انغماس

نفس و طبع گردد بگذرانند بلکه با کمال الام ^{نفس} ان

۱۲۰ ترک خوردن این دو اولی و ضررش بسی پیش از نفع است

هر چند در این زمان و اوان وقوع غیر این غلط است چنانچه

مضمون بلاغت مشحون از نیت است که لیس البلیه فی ایامنا

عجبا بل السلامه فیها العجب العجبا و لهذا فضولی من در این

شرط بیجا است نهایتا که عاقل حکم این را با عی غیام کند با

چون دفته بتقدیرد که کون شود بگذرد و آنچه هست ^{نشد} و ن

هان با جگر خویش ز غم خون نکفی که خوردن غم بجز جگر خون نشود

عمل نموده مکاره دینا را چندان با دِ خاطر نداشته شاید

هفتم آنکه با استعمال آن ترک خوردن نمک کند مخفی

نماند که در بنیادیت ظهور و انتشا را این پنج قحطی عظیم

در آن بلاد که این پنج را از انجامی آوردند در شهر پیدا شدند

و مردم بصرها را دفته اعتنا با اصول بنیادیت می نمودند

و چون این پنج طعم و رایحه که سبب شفا باشد نداشتند

بیشتر بآن راغب میکردید و اتفاقاً در میان ایشان ^{چنان} اصحاب

امراض

امراض مزمن خصوصاً سوداویه و قروح کننده بود و از

خوردن این پنج شفای کامل یافتند و چون این حال

مشاهده شد از این زمین بد دیگر مواضع بردند و همین

اثار را یافتند و چون در اضرار خوردن آن بی نمک بود

بهر جا که میردندی نمک میدادند تا آنکه بتوالی مجاز

و تلاصق افکاد شربت چنان بدین پنج که الحال متعارفست

معمول شد و چون فعل نمک بقلب اعضا و تحقیر رطوبت ^{نفس}

واین معنی منافعی فعال این پنج است قیاس بر مقضی ترک است

نهایت چون خوردن اغذیه با نمک عادی و مألوف طبع

شده و ترک معتاد مألوف دفعه مضارست در غیر امراض

مزمه و فروج عتیقه خصوصاً هرگاه بطریق موهو خورده

شود تقلیل کند در مواد کیره و امراض مزمه و فوج

خصوصاً هرگاه بطریق ترقیق خورده شود ترک نمایند

هشتم آنکه ترک لبتیات کند سوای روغن و در امراض حاده

تقلیل

تقلیل روغن ضرور است نه آنکه از میوه ها و سبزی ها

تازه تیز اجتناب کند و هم آنکه ترشی نخوردند مگر صاحبان

امریجه ها که استعمال ترشی های ملایم چاشنی در اجناس

بلکه سبب تعدیل میشود خصوصاً هرگاه بطریق موهو

خورده شود و در امراض مزمه و در دهان ها که نه بنشیند

نهایت هرگاه چندان حرارتی در مزاج نباشد البتة

نمایند و خوردن شیرینی ملایم حال شارب ایندو

مکرد و امرجه خان که مناسبت و افراط در شیرینی غیر

امرجه حاره جایز نیست یا زدهم آنکه بدن را از رسیدن

هوای سرد نگاه دارند خصوصاً هرگاه تعریق بعمل ^{مده}

باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدن

بواسطه استعمال این دوا نهایت لطافت بهم رسانده

و بعد از عرق مسامات نیز مفتوح شده بود و هوای سرد

و ضد تحلیل و تبیی که مطلوب است حاصل میشود با وجود

آنکه

آنکه و در و دین بر بدن منعاف سبب خلل عظیم

میشود قیاس این معنی را این باید کرد که هر جسم صلبی را که

خواهند زود کداحنه شود یا آنکه کوبیده شود مگر با ^{تش}

گرم میکند و بلا فصل بآب می اندازند تا بل از آب و مشق

میشود هرگاه در معادن و اجار این اثر کند و بدن ^{انسان}

چه خواهد کرد و از دهم آنکه احتیاط نمایند از اموری

که محدث مرض شود که معالج آن منافی خوردن چینی باشد ^{نرا}

باید مقدم داشت و ترك خوردن چینی کرده عرض اصلی فونت

نشود وسیعی و رنجی که کشیده بپایده شود اما طریق استماع^ل

آن آنچه اشهر و مکرر تجربه رسیده و دلجم است یکی با تفریق

و دیگری بطریق فقه و اما آنچه با تفریقیت در امرجه^{فون}

و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیره و فوج دردی مستعمل^{است}

و این طریقه را درستند که ما و سردی هوا هیچیک را^{سب}

بیش و بکمان فقیر بصاحبان امرجه حاره نیز مضر است و آنچه

بهرین

بطریق فقه و است با اکثر امرجه موافق و بهیچ مزاجی هرگاه

مراعات شرایط بعمل آید و مقدار چینی و مقدار آب و پرتو^{هیز}

موافق مزاج و علت لبنة مضر نیست و بهر امرجه نافع است

و در تعدیل و اصلاح امرجه نظیر ندارد اما دستور^{استماع}

آن با تفریق چنانست که بعد از تشقیه مناسب هر روز از

شش مثقال یا هشت مثقال و آب بسیار با دیک بیال^{عرق}

تخمینا بقدر دم کا رود و ورق کند و در حین ورق کردن آنچه

مانند آرد شده باشد جدا کند و بعد از آن و در قوا کنند و

در یک پیاله عرق کا و زبان و کلاب و بید مشک و شاه

بحسب هر مزاج بخیسانند و روز دیگر با یکن و نیم آب بوزن

دو در یک سنک یا سفال یا مس تان قلع که سر پوشان ^{یکی} نیز

از مذکور است باشد و اطراف آنرا بجمیر گرفته باشد یا آتش

بسیار ملایم بجوشانند تا بنصف رسد و معلوم کرده اینکه

آب بنصف رسیده باین نحو است که سوراخی در وسط ^ش شیر

در یک کرد

در یک کرده نصف آب مقرر با چوب چینی در یک کند و چوب

باریکی را اندازه گرفته موضع اندازه را در نیم پیچیده و نصف

دیگر آبرابر بریزند و سوراخ را مسدود کنند و بعد از جوشیدن

بقدریکه بوقت امتحان رسد سوراخ را کشوده معلوم کنند

که آب بموضع اندازه رسیده یا نه و چون بنصف رسیده ^{دیگر}

او را از بار بردارند و بکشایند و مریض را بر روی ^{نشسته} کرسی

اطراف خود را بلخاف بپچید و از سرد یک و از زیر بخاف بردارد

تا بخا ربتما می بدن برسد و سر و صورت و دهان باید بر روی الحاف

باشد و اگر علت در عضو خاصی باشد همان عضو را بر روی ^{دیک}

بدارند تا بخا و دیک بر آن عضو برسد و ازان آب در دهان ^{وقت}

دو پیاله بهمان گرمی بنوشند پس خود را با لجا فی پیچیده

استراحت کند تا عرق خشک گردد و اگر بنیه و مزاج ^{تاب}

تقریق هر دوزه نداشته باشد بقدر طاقت بعمل آورند ^{بنها}

اگر مرض در عضو خاصی باشد همان عضو را هر روز بنجا

بدارند

۱۲۶ بدارند و تقریق تمام بدن را هر چند روزی یک دفعه بعمل آورند

پس آب چینی را صاف نموده ضبط نمایند و ثقل آنرا هر چه

مضحل و سیاه نشده باشد در سایه خشک کند و بنهجی که

مذکور شد بعد از فراغ بغوض آب میل نمایند و آب صاف

را در هر صبح و عصر تا سه فنجان باد و مثقال بنات کرم

کرده بنوشند و تمه را بغوض آب میل نمایند و قدری را

در نان و قدری را در طعام داخل کنند تا همگی آب در زیر

شبان و روز صرف شود و اگر آب تمام نشود آنرا بیشتر

بسوزانند که از نصف کمتر بماند تا بجدی که یکثالث بماند

و اگر باز زیاده با آب و از نیکین و نیم کمتر کند و بجوشانند

تا به ثلث برسد و در مزاج حار هشت مثقال چینی کمتر از نیکین

و نیم آب جایز نیست و چینی را از هشت مثقال کمتر کنند و ^{بماند}

در بعضی امراض دویه مناسب غلث با چینی میتوان ^{کرد}

چنانچه در امرجه بارده و امراض و طیبیه مثل فالج و بعضی

مفاصلها

مفاصلها را در چینی یا زرمبا دا و هر یک تا دو مثقال عشته

الحامره که یا سمنی بری مغزی است تا چهار مثقال و در امراض ^{معدیه}

عود قماری یک مثقال هر یک را مثل چینی ریزه کنند و داخل کنند

و در این طریق آنچه مذکور شد از شرایط همگی را باید ^{بعمل}

آورد و البته در این طریق با ترك ترشی و غمك لازم است

و تجویز خوردن آنها بیهی که مذکور شد در خوردن بطریق ^{قهوه}

است اما طریقی استعمال آن بطریق قهوه چنانست که از دو ^{مثقال}

تاشش مثقال و را بحسب هر مزاج با نیم من یا لیکن و پنجاه در

بورن شاه آب بخوشانند و چون بنصف رسد صاف^۱ کند

و ضبط کند و طرف صبح و عصر در و فغان و را گرم کرده با بنا

خارج است از این نسخ

سفید از نیکتال تاسله مثقال بنوشند و طریق خوردن

چوب چینی پی پر هیز و پیرامان و قش چوب چینی چاهی خنای^۲

بادیان خنای دار چینی که در هزار و دوست مثقال آ

باش ملایم خوشایند تا ربع آن که شود صاف نموده بعد از

اغدار

انحدار غذا از فم معده بقدر و فغان بی بنات یا با بنات فقا

مزاج میل نمایند طریق دیگر چوب چینی در سیصد مثقال

آب خوشایند تا یک فغان باقی بماند و در بعد از غذای روز

بخورد بعد از آن ثقل و را گرفته در یکصد و پنجاه مثقال^۳

آب خوشایند تا یک فغان بماند و بعد از آن غذا و طعام

شب میل نمایند و اگر شارب بنج چینی را حراری عارض

شود کاهی شیره تخم خربزه و کرمکرا گرفته با آب بنج چینی مزوج

نموده بنوشند و گاه اندک آب خالص میتوان خورد اگر آب

نهر باشد و بجوشندن ثلثان او کم شده باشد و اگر قلیح و

مغصی عارض شود قدری کرد یا خائیده آب آنرا فرو برند و اگر

آب خالص خواهد آب مذکور تصور ندارد و اگر اسهال خون

و مغصی طاهر شود اندک کل رمنی و ضمغ عربی با آب

چینی سرد کرده بدهند که بسیار نافع و مجرب و بسوای این

معالجه نخواهد شد طریق شرب چوب چینی سه روز هر روز

هشت مثقال چوب چینی و هشت مثقال بنان هر دو را نرم

ساییده در ظرفی کوزه عرق بادیان و بید مشک و کلاب

از هر یک پیاله پر بالایی آن کرده و شب و روز مکرر ^{بست}

مرتب آنرا بر هم زنند و صبح آب صافی که روی او باشد گرم

کرده بنوشند و روز دوم هشت مثقال بنان و هشت

مثقال چوب چینی را و عرقهای مذکور بر بالایی ثقل در

پیش کرده بهمان طریق بر هم زنند و صبح آب آنرا بنوشند

و دوزیم نبات و چینی را بر روی ثقل دو دوده کرده آب

صافا بعد از هم زدن بنوشند و روز چهارم دو غنیمت

پاک در فاصل کرده یکقاشق آرد برنج و یکقاشق شکر

صلایه کرده و نیم قاشق تخم ریحان و بران دو غن بریان ^{کشد}

و ثقل و چینی را با نبات و کلاب و عرق بیدمشل در

یکدیگر بچینه بعد از آن داخل اجزائی که دو غن بریان

کرده نمایند و هیل و دار چینی صاف نمایند و سه روز

یا بیشتر تناول نمایند و یک هفته بعد اقل از حوضات

و بقولات و بواسیر احتیاط نمایند و سه روز بیشتر اگر

پرهیز کند بهتر است ^{لشخه خارج از شد} و مابقی را بعوض آب بنوشند و ضا ^{بطه}

در تعیین مقدار چینی نیست که حار المزاج و نحیف ^{جلی را}

کمتر بکنند و تاشش متعال بکند و بارد المزاج و همچنین

و طب المزاج چینی و اشش متعال بکند و آب دوهریک

از آنها بقدری که کفایت تشنگی است بکند چه بدون

عطش است چینی را خوردن و صبر بر تشنگی هر دو مضرت است

پس ضابطه تعیین مقدار آب کفایت تشنگی است و تعیین

مقدار چینی متابع مزاج و حال مریض که محروم المزاج باشد

چینی را کمتر کنند و همچنین از بسیاری خوردن شیرینها

و ادویه حاره مجنب باشد و بعضی ترشیهایی ملائم

چنانچه مذکور شد بخورد و صاحب مزاج بارد و رطب

چینی را بیشتر میکند و بر اکثر و در این مزاج گاه باشد

که بعضی

۱۳۱ که بعضی ادویه مناسب علت مثل زرد باد و دارچینی و

عود و عشب چنانچه در طریق تفریق مذکور شد در این

طریقه نیز توان ضم کرد چنانچه بعضی دوا مرجه حاره

نیز تمحوظ بر حساسیت چینی مثل عرق نیلوفر و بید و غیر

ذالك کرده بلکه دیدم که بعضی کرم کرده او را طرف

صح باطبا شیر میدادند و بیکان فقیر در این طریقه

ضم او با هیچ چیز خوب نیست و چینی بحسب هر طریقه

که مذکور شد منافع بشمار دارد و هرگاه با چیز دیگر ضم

شد از کیفیت مزاج خود بیرون میشود و ان آثار بر آن پدید

میشود بلی در امراض مزمنه و مواد غلیظه که استعمال

ان با تعریف است هرگاه از طوبت آن یا قلت تسخین آن

مریض منصرف شود و ضم با چیز دیگر چنانچه مذکور شد

مناسب است و غذای شارب این دوا نیز بحسب مزاج

مختلف است چنانچه در ضمن شرایط استعاره شد

دیوهر

و پیرا و آنچه لازم است نیز مذکور شد و آنچه باید

خورد اینها است طرف چاست که مطبوخ خورد کباب

با چلا و و قورمه با چلا و و ترپلا و اگر رغبت نباشد

یا از مطبوخ دو وقت منصرف میشد با نان و مکر با بالناک

و مریای پوست پسته و فالوده بشیر بعل آورده باشد

یا شرب قند که با آب چینی باشد یا شربت مذکور بدون

فالوده و صاحب مزاج حاد چنانچه مذکور شد از نوشنها

خوش چاشنی مثل شربت نارین و برنجی و لؤلؤ و امثال اینها

میتواند خورد و هرگاه استعمال چینی بطریق قهوه باشد

و غذای حریف شام تربیلا و ورنه قلیه جلا و و کباب جلا و

و در هوای گرم آب چینی را در ظرف مسی کرده بریزد

نخ بکند و زید که از منبه گرم بودن برآید و میل نماید

و بدانکه مدت خوردن در هر یک از دو طریق تسبیح

به امراض و امراض و احوال مختلف باشد و آنچه در این فیه

متعارف

۱۳۳ متعارف شده چهل روز است و کمتر و بیشتر هم باشد

است چه اگر در کمتر از چهل روز صحت حاصل شود گاه

و اگر در چهل روز اثر رفع ظاهر شود و صحت کامل باشد

بیشتر بخورند و با الجله نظر بموافقت یا مزاج باید کرد

و از آن قرار عدد ایام خوردن را باید قرار داد و در سبب

از امراض بکروز بلکه یک دفعه و دو دفعه اکتفا باید نمود

و بسبب احوال هست که یک دفعه و دو دفعه طبع چینی

نقد

کمی که چنانچه کمال او را جوشانیده باشد باید دانست

و لهذا غیر مذکور استعمال آن نمیتوان کرد ^{هسته} عباد

از حرکت مواد فاسده بد بعضی بطریق و بعضی بطریق

استعمال بشدت و علف و سببش فاسد شدن غذاست ^{معد}

و با عینا رفساد غذای مواد فاسده که در بدنست نیز

حرکت می نماید بدفع میکند لهذا بشدت و علف ^{سند} می نماید

علامتش بی و اسهال با هم و دل برهم زدن و تشنگی و گاه

باشد

باشد که در دهن و کرب و قلق و اضطراب نیز باشد و گاه

باشد که دست و پا سرد شود و برودتی لاغر و در صورت

بهم رسد و بینی کشیده شود و شقیقه فرو رود و بسیار ^{شد}

که بحد خشن برسد و بیض ساقها شود و علاجش اینست که

آب گرم بحدی که از خوردن آن دهان و گلو سرد مگردد

بپاشاند تا جمیع آن مواد فاسده بقو و اسهال دفع شود و

بعد از آن بقدر سه چهار مرتبه خاکی و کلاب ^{سود}

بیاسامد و غذا نخورد تا وقتیکه خاطر جمع شود که معده

پاک شده است و بعد از آن شربت نار و منیع با شربت

یارب به یارب نار ترش با کلاب بیاسامد و اگر اینها بشد

نار دانه با کلاب شیرین کشیده با طباشیر یا بی طباشیر بنوشند

یا آب سیب یا آب به و آب نار ترش با طباشیر بنوشند

و اگر بجهشی و سردی اطراف و سیفوط نبض برسد باید

منشرد پطوس یا نریان فاروق یا هر یک که با بقدر دند

با کلاب بدهند و این ضماد را استعمال نمایند عصاره

لحمه القیس اقا قیاسما فر کله و کل از منی صندل سفید

انار و دعد سر آرد و جوار و اکوبیده با آب بزرگ مورد آب

به و سیب بر روی معده ضماد نمایند و طرفین ساختن نار

منفع است که آب ترش و شیرین را بکوبند و هر یک پنجا

مثقال و آب بغضاع تازه هشت مثقال با قدری فندک

او زیاد شود بقوام آورند و طرفین ساختن شربت به است

که آب به ترش و شیرین و امساوی گرفته باقد سفید نصف

مجموع بقوام آورند و رب به و رب انار و رب سیب و هر یک

از میوه ها است که آب هر یک را اینها را بجوشانند تا برنج

پرسد بدون آنکه شربت داخل کنند و غذا بعد از قرو و سیر

قی و اسهال کبابی چلا و یابی چلا و بخورند و اگر غشی و سرد

شدن دست و پا و اسهال بر اعراض صعبه که مذکور شد به هم

مرغ بچه و اکباب کرده آب را بخورند و در معده که انزاد و

عام

عام در دلدل میگویند محل ان پاستخوانهای سینه است

تا ناف سبب ان اگر زخم صفرا بعد از اعلاتش خشک و تلخ

دهانت و تشنگی و ترمو و قی صفرا و زردی یا شیرینی

و تلخی یا آنچه بقی دفع میشود و بی شهته ای و سلب علائم

علیه صفرا چنانچه در صمغ صفر او می مذکور شد علا

اگر دل بر هم زدن و قی کردن شدید با باید اعانت بری

که مواد صفرا و بیابان طریقی دفع شود باین نحو که بکنجین

ساده با کرم نمک یا شامد و انکشت یا پر مرغ بزند تا قلی

شده مواد دفع شود و بعد از پاک شدن معده و سکون

جمع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا دیاسن یا رب یکی

از اینها را با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر و اگر اینها نباشد

به ششهای با بزرقطونا و بدو بزرقطونا میل نمایند و اگر

اشربه و ربوب مذکوره نباشد سکنجین و بزرقطونا با ^{عرق}

مذکوره و اگر نباشد با آب و اگر باشد بخی یا برف سرد کرده ^{شامد}

و اگر اینها

و اگر اینها هیچیک نباشد آب زرشک یا آب غوره یا آب

لیمو را چاشنی بسیار کمی کرده سرد کرده بنوشند و اگر هیچیک

نباشد بزرقطونا یا با عرقهای مذکوره با آب بخورند و غذا

آش زرشک یا تمر یا غوره یا سماق و اگر نباشد قراقرط

دوغ یا سرکه و چند روز باین نهج دوا و غذا بخورند تا

مزاج با صلاح بیاید و اگر قی نیامد با سکنجین و بزرقطونا

و عرق بید را با کاسنی سرد کرده بنوشند و اگر باین وجع

ساکن بنود ملین یا مسهل باید خورد پس اگر وجع بسیار شد

بناشد خوردن چهار مثقال طریقل صغیر یا آب گرم دفع نما

میکند و اگر وجع بسیار شد باد و مثقال قرص بنفشه را

کو بپزد و حب کرده و برید و اندک آنکرم را عقب بنوشند

اگر وجع بنفشه یافت نشود تر هندی یا نروده مثقال کل بنفشه

کل سرج پوست هلیله و سناء مکا از هر یک دو مثقال الودج

بیت دانه خوشامیده و صاف نموده با شیر خست و تر بنشیند

هفت

هفت مثقال بنوشند و بعد از فراغ از عمل و سکون وجع غذا

بناهی که مذکور شد میل نمایند و اگر سبب وجع معده حصول

بلغم در معده باشد علامت شرطوبت در دها و بی التها و ادغ

ترش و عدم علامت مذکوره در صفر و بی و بی و بی و بی

دنگ و دو وضع هاضمه علاج خوردن کلقند کل سرج

افتابی است بقدر چهار مثقال طرف صبح با سکنجبین غسل

بقدر هفت مثقال یا با کلقند و مصطکی بقدر نیم مثقال

و بعد از آن روز دو مثقال ایارج فیهرا واجب کرده و بپزند

و در عقیدت آن اندک انکرم بنوشند و اگر محتاج بنکرا باشند

مکر و ایارج فیهرا و بکروزد و میاجورند تا هضم شود و

ایارج فیهرا باشد از این سیفوف بقدر سه مثقال بآب

گرم بنوشند تربت دو مثقال مصطکی زنجبیل از هر یک یک مثقال

بنات چهار مثقال و اگر از این سیفوف یافت شود دو

تربت را گویند حب نموده فرو بپزند و اندک آب گرم از آن

بنوشند

بنوشند یا تربت را با کلقتند مخلوط نموده بخورند و اگر کلقتند

یافت نشود مهوه زنجبیل بخورند و اگر بان دفع نشود بعد از آن

ایارج فیهرا و اگر نباشد تربت را بنهج مذکور بخورند و اگر

هیچیک یافت نشود تخم شبت و تخم ترب را جو شایند و صاف نموده

نیم گرم با نمک بپاشانند و قی کنند تا بلغم بقی دفع شود و بعد از

مسهل باقی چند روز مداومت بخوردن کلقتند یا مصطکی یا

مجبون نوشتند و دریا المله و مصطکی یا مصطکی شهای بکند و غذا

مخوذ آب و تر یا دود غیر و ز میسل نان و مگر یا بالنگ یا مگر یا

پوست سپید یا شرب قند و اگر سبب جمع معده نفخ یا علامت

حرکت ریاچ است دو معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت جمع

از مجلسی مجلسی علاج به مجلسی است که در جمع معده بلغمی کور شد

و خوردن معجون کانی که صفت آن اینست زیره کمانی و

در سبز که خیسامینه پنجاه مثقال فلفل سیاه یا نرود مثقال

سیاب و تخمیل از هر یک بیست مثقال پوره از پیچ مثقال

ادویه

ادویه را کوبیده با سه وزن ادویه غسل بخواه آورده

بشستند قدر شرب دو مثقال و خائیدن کدو و در آب

انرا فرو بردن بسیار رافع است و در این نوع صفت معده

اگر سبب ضعف قوت های معده یکی از اسباب جمع معده

مذکوره باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد و اگر بدو

اسباب مذکوره ضعف در قوت های معده با علائم خود

آمله پرورده و هلیله پرورده است یا مصطکی یا طباشیر

بحسب مزاج و اگر با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول جمع

معدن مذکور شد و در تب به و شربت به و شربت فواکه و شراب

به لیمو با طباشیر یا بی طباشیر و شربت فواکه اینست آب

انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین و آب سیب ترش

و شیرین و آب مرو و ترش و شیرین از هر یک یک و آرد

نصف یکی از اینها با نالت مجموع شکر صاف یا قند بقوام

و طریق ساختن شربت به لیمو آب به ترش و شیرین سه

جوار

جز و آب لیمو یک و با قند بقدری که چاشنی شود بقوام

و در و اگر با سردی مزاج باشد آنچه در وجه معدنی

مذکور شد و معجون نوشدار و جوارش عود که صفت

ان اینست عود قمازی ده مثقال سنبل الطیب قند کباب

زعفران پوست ترنج قرنیان بادریج و صطک از هر

سه مثقال و سیب ترش کلاب از هر یک پنجاه مثقال

اب لیمو سی مثقال نبات یا قند یکصد و پنجاه مثقال و ده

را کوبیده و بیخه بنا ترا با ابها و کلاب بقوام آورده

بسرشند و تاد و مثقال میل نمایند جوارش عود نسخ دیگر

سهل الاخذ عود قاری پنج مثقال پوست ترنج ده مثقال

مصطکی یک مثقال نبات نود مثقال اجزا را کوبیده با ابها

بقوام آورده بسرشند و قد شرب تا چها در مثقال و

خوردن اطریفل صغیر و مداومت بان در انواع وجع

معد و ضعف آن نافع و مجربست و بعد از شقیه ضعف

معد

۱۱۶۲

معد که با زردن و رطوبت معد و مزاج باشد ^{منش} علا

همانست که در وجع معد بلغمی مذکور شد خوردن شربت

اقشنین نافع و مجربست و فقیر بسیاری از این نوع ^{ضعف}

معد را با این لهج علاج کرده و صیف شربت ^{منش} فنیستن

اقشنین پنجاه مثقال انیسون کل سرخ سیکنه اسارو

از هر یک ده مثقال سنبل ^{منش} لطیف طکه از هر یک هفت

اجزا را بغیر از مصطکی چوشانند و با آب کنند و ^{سپید}

مِثْقَال قند سفید بقوام آورند بعد از آن مصطکی را صلا

کرده بان خر و ج سازند و هر روز از پنج مِثْقَال تا هفت

از آنرا با کلاب بنوشند و اگر نیم مِثْقَال مغز هیله با کلاب ^{اشیره}

کشیده با رب بنوشند نافع است و تاد و ارده در ورمیل ^{سند}

و غذا طرف جاست فخر آب یا کباب و طرف شام تر پلا و و

بنا نکه سفوف را سطوا زاد و یه کثیر النفع و بجهت ضعف ^{معد}

و فساد آن و سوء الهضم بسی نافع و مقوی قلب و دماغ و

مغز

و مغز و با الجملة در تقویت معده و دماغ و قلبی نظیر آن

قد بشریت از نیم مِثْقَال یا یک مِثْقَال و نیم و بجهت هضم غذا

بعد از طعام باید و صف آن اینست قرقه صادق هیله عود

اسان و ون مصطکی پونف هیله کلابی المشنه و بجهت

نارمشک زیره کمانی دارچینی فلفل دار فلفل و بخیل ^{نفل}

نار و آن جوز بواقا قلله از هر یک دو مِثْقَال مشد عین کا و

از هر یک یک مِثْقَال بنات شش بر این مجموع اجزا را نرم ^{کوبیده}

با هم مخلوط نمایند و ناریصر که در این زمانه یافت نمیشود

از اجزای این سفوفست و چون الحال مفقود است بدون

از استعمال است قولنج که عبا رشت زرد شد پدید رود

که سبب آن احتباس ریج و براز است و روده ها و محل این

وجع مابین نافست تا پشت ظاهر و بطرف راست و چپ

نیز میل میکند بجهت آنکه وجع روده ها باین خواست^{سبب}

آن که باغم غلیظی است که در روده ها مخلوط با شفا^{سبب}

وباعث

وباعث جبر آنها گردیده یا ریجی است غلیظ که از روده ها

محبوس شده با ثقل است که خشک و غلیظ شده که در روده ها

محبوس شده است علاج آنست که مشحی و غب الثعلب^{نوع}

و از یانه بسفایج از هریک دو مثقال پستاده دانه^{نوع}

ده مثقال و روغن بادام تلخ دو مثقال بنوشند و اگر کرم^{نوع}

کوئی یافت شود قبل از منیج دو مثقال غروبند و شفا^{نوع}

از شکر و نمک و بوره از منی استعمال نمایند یا شفا^{نوع}

و شکر و نمک و شحم حنظل با کل بنفشه و شکر و نمک با بوره

و شحم حنظل هر یک که باشد و اگر هیچ یک نباشد آن ترک کن

طبیعت کثوره شد و وجع ساکن فيها و الا محتاج بحقه

و صفت اینست عنب الثعلب از دانه سفید با بونه نیم کوفش

سنا و مکی اکلیل الملک نیم سنبله اصل السوس کاودنا

از هر یک دو مثقال سپاسایت دانه تربجین فلوس ز

هر یک ده مثقال شیر نیم کافشه ده مثقال سوس کندم

اب برد

۱۴۵
آب برک چند رده مثقال ده و چینی یک مثقال که باشد

ده و اینی نیم مثقال بمک طعام یک مثقال و عن باطلنج

و اگر نباشد شیرین پنج مثقال اول نمک را با یک مثقال دو

با دام نریزند و با زان سله بر اجزا را بجوش کرده

چهار دفعه بزیزند و اگر تمام اجزاء این چنین یافت شود

هر چه بهم رسد کافست و عدا را تا طبیعت کثوره نشود

البته بخورند و بعد از آن بخور آب را در چند روز

میل نمایند و از آب بسیار سرد البته احتراز نمایند و

اگر بقیه وجع بعد از خفنه باشد و دردی بکربار منجم و در

بعد از احتقان نمایند تا ماده بالمره دفع شود و اگر ^{سبب}

قولنج غیر از اسباب مذکوره باشد از عالم و درج و سایر

انواعی که مذکور شد رُخوع بطبیعت و است و حیر که انرا

دو عرف عام پنجم گویند حرکتی است از دوده که منصل ^{بمقعد}

انرا امعای مستقیم گویند و برای دفع براز و باین حرکت

دفع

دفع میشود مگر رطوبت از عالم آب منی گاهی بخار و بخور و گاهی

بیخون سبب آن گاه باشد که رطوبت گزند یا که باین دوده

میخندد باشد و سبب این حالت میشود باشد علامت ^{خروج}

این رطوبت یا هجش و در نشستن بکرباه و در شکم

علامت خیر خوردن لعاب ریش خطمی و بارش و دروغن ^{یا دام}

است با سرفه این مناسب است که یاف شود بقدر ^{اگر}

یافت شود بدو آن وصف آن نیست شحم خطمی نفش ^{خیم}

مقشر از هر يك پنج مثقال نشا سنبه بوداده سه مثقال

صمغ عربي كل اومنی از هر يك دو مثقال اجزا را کوبیده و ^{بچینه}

و مزوج کنند این سفوف در هر يك از انواع زحیر که مذکور

میشود و نافع است در روز غیر مهمل با ادویه که مذکور ^{میشود}

بدهند که در استکین شدن پیش بسیار نافع است و غذا

شود بای برنج با شیر بادام و طرف شام چلا و باز زد

تخم مرغ اگر باین علاج رفع شد فیها و الاعناب ^{سسته} و ^و

حظی

۱۴۷ خطی از هر يك دو مثقال سنباده دانه جوشانیده و

مؤذ بادیه مثقال فلوس و دو مثقال روغن بادام ^{شند}

و اگر محتاج به تکرار شود باین نحو بکروزد و در میان مهمل

و بنوشند تا نفع شود و اگر سبب آن رخی تن صفر یا این ^{رشد}

باشد علامتش خروج صفر است یا پیش و سوختن بمقدار

و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامت غلبه صفر چنانچه در ^{صداء}

صفر اوی مذکور شد علامتش و مثقال برز و قطونا ^ل

با رهناب و با لعاب شیشه خطمی و اگر یافت شود عرق بنفشه

و اگر باین علاج رفع نشود مسهل که در نوع اول مذکور شد

با صافه کلینیا و فرد و مثقال بنوشند و بدستور نوع اول

تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذای این نوع آش شور

با شیر جو میل نمایند و بعد از تکرار مسهل اگر باز فحیر نماید

باشد و صفرا یا خون یا بی خون دفع نمیشد با سفوف الطین

با شیر تخم خرفه و شیر تخم کشیر میل نماید و اگر پیش بسپا

باشد

شدید و با خون با سفوف الطین و ابروغن بادام چرب کرد

با لعاب بیدانه و عرق بنفشه بنوشند و بعد از گذشتن

بیشتر با شیر همامد کور و صیفی سفوف الطین اینست

تخم ریحان بوداده تخم مرو بوداده بز و طونا بوداده نشانه

صمغ عربی کل از منی اجزا و امیساوی سوای تخمها را کوبیده

با هم مزوج نموده از نیکو مثال تا دو مثقال بدستورمند

میل نمایند و بعد از بر طرف شدن خون و نهایت تخفیف

پیش از آنکه باز تردید باقی باشد سفوف حب الزمان باریک و کوفته

انار علی صغرا باشد چنانچه مکرر مذکور شد باریک و کوفته

خم خرفه و شیر تخم کشتیز بوداده میل نماید و صفت سفوف

حب الزمان اینست انار دانه بوداده و مثقال بلوط کوفته

ریره کرمانی در سیر که حسیا ید و خشک کوده تخم مورد

سجد کشتیز خشک بوداده خربوب و نکا و ازهر یک مثقال

عود نیم مثقال امه مقرر یکنقال و نیم اجزا را کوبیده و

مذکر

قد و شربت زنیکنقال تاد و مثقال و در سایر انواع و غیر

که مذکور شد بعد از چند سهل باین هیچ که در این نوع

مذکور شد علاج کند و آنچه بعد از این و زو از معالجه

اسهال مذکور میشود بعد از سهلانی مذکوره در زیر

هم نافع است سفوف دیگر مسی سفوف لولویی که بعد

معالجات مذکوره در اسهالات نافع است خون را بر طرف

و طبعیت را قبض میکند و در اسهال صغرا و ی نظیر ندارد

وَصِفَاتُهَا أَنْ يَنْتَ مَرَوَاتٍ نَاسِفَتُمْ جَاهُ مَثْقَالِ سِدْرٍ حَلِ

كُنَا وَطَبَا شِرْخَرِ نَوْبِ كُلِّ أَرْمَنِ كُلِّ فَرَسِي تَحْمُ كُلِّ صَدَلٍ ^{سَعِيد}

بَارَهَنَكِ بُوْدَا دَه تَحْمُ جَا ضِ بُوْدَا دَه تَحْمُ مَوْدَوَانِ دَكَا دَا دِ ^{سَنَد}

زَرْشَكِ مَنَفِي كَشِيرِ خَشَكِ بُوْدَا دَه ضَمْعِ عَرَنِي بُوْدَا دَه ^{مَقْشَر}

بُوْدَا دَه طَرَا بَثْ بَرِ قَطُونَا بُوْدَا دَه اَزْهَرِيكِ ^{مَثْقَال}

كَهْرَا كُلِّ دَاغِشْتَا مَصْطَكِي اَقَاتَا اَزْهَرِيكِ ^{دُو مَثْقَال}

اَنَارْدَانِدِيچِ مَثْقَالِ مَجْمُوعِ اَجْرَا اَسْوَايِ بَرِ قَطُونَا وَ

بَارَهَنَد

۱۵۰ وَا رَهَنَكِ نَرَمِ سَايِيدِه وَ كُوْبِيدِه سِفُوفِ سَا زَنْدِ قَدَرِ

شَرِبَتِ اَزْ نِمْ مَثْقَالِ تَا دُو مَثْقَالِ بَارَبْ بَه دُو مَثْقَالِ ^{شِرْ}

تَحْمُ خَرْفِ بُوْدَا دَه دُو مَثْقَالِ اَكْرَسِبِ اَحْتِبَا سِ ثَقْلِ بَابِ

دَوَامِعَا بَا شِدْ يَغْنِي سُدْ اَوَا نَثْقَالِ دَوَامِعَا حَادِثِ شَدِ

بَا شَدِ كِه طَبِيعَتِ مَنُوجِهْ دَفْعِ اَنِ شَدِ اَيْنِ خَرَكْتَرِ اَمِيكَرِ

بَا شَدِ اَعْلَا مَتَشِ سِنِكْنِي شَكْمِ وَ زَوْرُو پِيچِشِ دَائِمِي وَ بَدُونِ

اَمْدَنِ اَثْقَالِ يَا سَبْهْ يَا پِيچِشِ بَعْضِي وَقَاتِ وَ فَرْقِ وَ اَصَحِّ

ظاهر میان این نوع و سایر انواع باین نحو باشد که همیشه

فلوس یا سیماق را چند دانه فرو برند اگر یزد و دفع شود

این نوع نیست و اگر دفع نشود یا بعد از چند دفعه با خا

دفع شد این نوع است علاجش عسل انقلب و ریشه خطی

جوشانند یا ضماد بارهنگ و روغن بادام بنوشند اگر

علاج عسل شوند بی محی که در نوع اول مذکور شد سهل

بخورند و هیچ این اگر محتاج به تکرار شوند دست و تکرار نمایند

و عن

و غذا نیز بدست و نوع اول است و اگر سبب آن سرما پی

باشد بمقدار رسیده باشد از عالم نشستن بوسنک سردی

یا فرو رفتن بآب سردی باید بخود یکریا امتش بقدام

مذکور علاجش نشستن بوسنک کوم و سنک کوم بانگ

کوم یا خاکستر کوم و در کیسه کوده بپاوشند و بپوشند

و مقعد و مکرگاه و زیر شکم و بروغن بادام کوم چرب کند

و بارهنگ و بروغن بادام چرب کوده بالغاب ریشه

خطی بنویسند و غذا بخورند که در نوع اول مذکور شد

و اگر بآن علاج دفع شود بخورند که در نوع اول مذکور شد

علاج نماید خلاصه آنکه در معالجه این انواع و حیر که

مذکور شد تفاوت چندان نیست و از در اول غذا بیک

بزر و بکف بواسیر دانه چندانست که در مقعد بدیدند

گاه در ظاهر و گاه در داخل و گاه در داخل و هم در خارج

و بهر پدید آوری است که خون از اینها می آید با عودیت

یعنی که

یعنی که خون از او می آید و با بلغم و جع است یابی و دم

وجع است و آن و اینها حالی از این است که شکل نیست یا

چندانست شکل تا لیل کوچک در نهایت ضلالت و انرا

تولید گویند و این بدترین انواع است زیرا که ماده

آن سوداوی صرف خالص است و دیگری دانه پاره و گاه

و مرغوانی و فلک شبیه میدانند و آنکور سرخ و انرا غنیه گویند

و ماده این نوع ما بین دموی و سوداوی است و دیگری

دانه‌های نرم سرخ رنگ بشکل توت و انرا توتیه گویند و

سبب این نوع خون است قریب بصرافت و بالجملة ^{مطلق} سبب

بواسیر چون سودا و لیست که باین محل میریزد و سبب ^{حصول}

این دانه‌ها ورم و وجع میشود و هر چه سودا و لیست در

او بیش تر قوتش از برای علاج کمر است و بر منوطاتی ^{صاحب}

بواسیر نشستن هم سبب حصول و حدوث این علت میشود

و علامات مطلق بواسیر اینست که رنگ ^{سیر} صاحب

بردی

برزدی و سبزی میزند و اکثر اینست که بزنگ قلعی میباشند

و صورت و چشمها منبج میباشند و هضمها ضعیف و قوی

جماع بسیار کم میباشند و دندانها ضعیف و بد رنگ ^{شد} با

و بسیار باشد که منقید در حرکات و در لیست شود و

باشد بخار این بواسیر سبب دوار و صداع شود علاج

ان بچند وجه باید کرد اول شنبه بدن و اصلاح مزاج ^{کند}

و طحال و معده که تولید خلط فاسد شود و نیم ندیر کشود

خون آن هرگاه بند شود سیم تا بپیر و دم و وجه آن چهارم

ند بپیر بند کردن خون هرگاه بحد افراط رسد پنجم تدبیر ^{قطع}

واسقاط و آنها که با المره دفع شود اما اول بدانکه ^{هضم}

باسلیق و صافین و رجوع در شقیه ماده بواسیر ^{سیار}

نافع است و فصد سیل از دست چپ در اصلاح طحال

که آن پیر این با صلاح بواسیر میشود باین نافع است و شیخ

اللبس فصد خالص را که رکی است که محل فصدش در ^{سیم}

دانواست

دانواست قوی و ضد آنها دیگر فرموده است و حیات ^{نما}

بین رگین نیز فرموده است و بعد از فصد اگر تشنه شود

ببهری که در ضعف قلب مذکور شد باین نحو که در ربع مذکور

خواهد شد با علامات غلبه در خلطی موافق آنچه مذکور ^{شده}

نکند هم شاید و بعد از شقیه و مداومت بمقویات مغده ^{نخج}

در ضعف معده مذکور شد بکند و اگر صلاح کند بخورد ^{شست}

طایفه الحیوة یا بکنجین بزودی ببهری که در هر یک از حیات ^{مذکور}

خواهد شد بکند هم شاید و اگر عوض سه پاره که در ضعف

قلب مذکور است اطرینل مقل ملیر از سه مثقال ^{مثقال} ناسش

با آب گرم بنوشند بسیار نافع است صفت آن پوست ^{هلیله}

کابل پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله مقشاقیمون

اسطوخودوس و هر یک ده مثقال نرید سفید هفت ^{مثقال}

فلوس حیا و چنبر مقل از هر یک سی مثقال فلوس و مقل

در آب کنند تا حل شود و سایر ادویه را کوبیده و بخیته ^{بروخن}

بادام

بادام هفت مثقال چرب کرده و دو پیست و پنجاه مثقال ^{عمل}

و بقوام آورده و نزدیک بقوام مقل و فلوس را داخل ^{کنند}

و از روی تشرین دارند و با سایر ادویه بشنند و مداو

بخوردن اطرینل صغیر و زاله بواسیر مجرب و بسیار ^{شد}

که مداومت با اطرینل صغیر و ^{مقل} بخوردن اطرینل

ملین مغنی از شقیه دیگر باشد خصوصاً بعد از ضد ^{صلح}

مزاج صاحب بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک

بسی نافع و مجرب و فقیر مکرر بعد از ضد و چند دفعه

اطریفل صغیر و مداومت ^{بجودن} شربت در شیک فرمودم و بسی

نافع بود و صفت شربت زرشک اینست زرشک دانه

خوب را بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با نبات و شکر

صاف بقوام آورند و نبات و شکر آن مقدار باید که شربت

خوش چاشنی مایل بر منشی باشد و اگر بعد از قوام آمد و شربت

در پیچاه درم شکر سه مثقال طباشیر سائیده ^{نمنا} اضافه

نفع

۱۵۶ - انفع است خصوصاً هرگاه انا حرارت چنانچه در صدای

حار مذکور شد ظاهر باشد و این شربت را از پنج مثقال ^{دانه}

مثقال با عرق کاسنی و به شهابی میل نمایند و بعضی ^{نمنا}

حب مقل یا مجنون حب الحدید هر یک باشد بسی نافع است

و صفت حب مقل اینست پوست هلیله کابلی آمله مقشر

پوست هلیله و زرد تخم کندنا یا تخم تر قزک تخم رنجا از هر یک

پنج مثقال مقل زرد پیچاه مثقال مقل را در آب حل نمائند

وسایرادویه را کوبیده و بچینه با هم بپوشند و جبهه ها بقدر

نخودی بسازند و از هفت دانه تا دوازده دانه فرویند

و همین اجزای جبر را اگر باد و برابرمجموع بقوام آورده بشند

معروفست بمجون مقل و قدر شرب این مجون دو مثقال

وصفت طریقل مقل نیست پوست هلیله دزد آمله ^{مقشر}

پوست هلیله از هر یک ده مثقال مقل دزد سی مثقال مقل را

در آب کند و سایر اجزا را کوبیده باد و برابرمجموع غسل بقوا

آورده

آورده بپوشند و اگر بدون غسل بطریق حب استعمال

نمایند هم نوعی زجیب مقل است قدر شرب یک زجتا دوازده

دانه و از مجون با سه مثقال وصف بمجون حب الحیدر

که معروفست لنبجوش نیست موافق نسخه فانون پوست ^{هلیله}

کابل پوست هلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل سعد کوا ^ف

زنجبیل شیخ هندو سنبل الطیب از هر یک ده مثقال

شم شنب تم کندنا از هر یک چهار مثقال حب الحیدر ^{صد}

مُنْقَالَ اجْزَا رَا اَتَمَام نَزْم صَلَاتِیَه كُودَه بَدُو مُنْقَالَ دَو غُكَلَو

چَرَب كُودَه بَاد وَ بَرَابَر مَجْمُوعِ عَسَل بِقَوَام آورده سبزشند و ^{بعد}

از ششماه استعمال نمایند قد در شربت تا یک مثقال و اگر

دو مثقال مشک هم اصناف نمایند شاید و این معجون را

صاحب مزاج خارجا چنانچه علامات حرارت مزاج بارها

مذکور شد بخورد اولی است و طریق تدبیر جنبش الحیدید

که چرك اهین است نَزْم صَلَاتِیَه كُودَه تا چهارده روز در سه

بسیارند

بسیارند بخیسانند و در سق مبالغه بسیار شود که

هر چه سق بیشتر شود بهتر است و بدانکه نَزْم داشتن ^{طبع}

بصاحب بواسیر لازم است و هرگاه پیس در طبیعت باشد

گاهی تر هندی و الوی بخارانی و زرد الوی خشک را

بخیسانند و طرف صبح آب آنرا با شیر خشک یا بهر شیئی

بنوشند و اگر قدری انجیر هم با سایر اجزا بخیسانند

بهتر است و اگر شربت تر هندی با شربت الوی بخارانی

اکثر اوقات بنوشند هم در فرج داشتن طبع و هم در

سکین حرارت مزاج نافع است و طریق ساختن شربت

والو مثل شربت زوشک است و قدر شربت هم مثل او

و غذاهایی که ملین طبع باشد صاحب بواسیر و نافع

و پرهیز از هر غذای غلیظی و از هر چه مولد سودا باشد

مثل باد بجان و عدس و چیزهای شور و خصوصاً ماهی ^{منکسوز}

و گوشت قدید و سبزیهای تند لازم است و شیخ الرئیس

بنیانا

بنیانا ترا منع کرده و خاکینه با روده تخم مرغ و کند نا با

اندک پیاز مناسب دانسته و دیگر آنچه در باغذای حضا

ربع مذکور میشود اصحاب بواسیر را نیز نافع است و سنا

تداییر ربع بواسیر بهم نبرد یکست اما دویم تدبیر کشودن

خون بواسیر وقتی باید کرد که دفع معتاد آن با ^{باشد} دانسته

و در آنها مثل کشنه ^{شد} با و دردی با ورمی یا فساد دیگری

از بخار ایشان در بدن حادث شده ^{شد} باید که مریض

مکن بحکم برورد و ساعتی در میان آب نیم گرم بمیشند و

بمجموع یا بعضی این دو عندها موضع را چرب کند و ^{هسته} روغن

ها و یا استخوان بود و روغن هسته رزد و لوی تلخ و روغن گوها

شتر و مغز ساق و کله و مغز ساق مره هر یک از اینها با مقل

یا بدون مقل و اگر باینها کشود ^{کاو} میشود بپا زدن و روغن

لحم ^{لحم} نماید نمایند و اگر نیز باین کشود نشود آب پیاز را

با دهره ^{جرو} کا و استعمال نمایند و اگر بخورد ^{جرو} هم ^{جرو} نماید

نماید

نمایند قوی است و اگر با روغن منقح نشود هسته تر هندی در

سرکین کبود را صاف نمایند و شیخ ^{الزئیس} مویزج را نیز با

اینها تجویز فرموده و ضد صافین احتیاج یا ضد خالص

کشودن خون بواسیر بسیار نافع است و بشا ^{شد} با که بعد از

صافین احتیاج با دویه مذکوره شود لهذا ^{کبر} اول باید

و بعد از ضد ادویه مذکوره و اینها ترتیب استعمال نمایند ^{و اگر}

از استعمال ادویه مذکوره وجع بهم رسد یا شد ^{با دق} بد شود

که بعد از این درستکین وجع و ورم مذکور خواهد شد

استعمال نماید سیم تدبیرستکین وجع و ورم بواسیر است

خواه ابتداء حادث شده باشد و خواه بعد از استعمال دوا

حادث و قطع حادث شود هرگاه وجع بواسیر شد کند و خون

آمدن حبس شده باشد و لایب هجی که مذکور شد درگشود

ان سعی نماید و فساد را با سلیق یا صافین بکند و اگر

یکفصد کفایت نکند تکرار فصد بکند و بعد از فصد ^{بند} نشا

ز لوبدور

ز لوبدور و مقعد بسیار نافع است و اگر یک دفعه کفایت نکند

تکرار نمایند و در هر دفعه از پنج عدد تا ده عدد و باشد

وجع بواسیر احزرا از حیوانی و شیرینی لازم دانند

و بتربید بمردات دوا آیه و غذایته چنانچه در صناع

و در چشم و درد گوش و خناق بعمل آورند و استعمال

نمایند و غشاهائی که در قفح خون بواسیر مذکور شد در

ستکین وجع نیز نافع است و مرهمهای پرن او جاع بواسیر ^{است}

اکلیل الملك عدس مقشر از هریک یک جزو اخرا را کوبیده با در

تخم مرغ و روغن کل سرخ استعمال نمایند هم دیگر اکلیل

الملك کل خطی تخم کتان از هریک یک جزو مقول میعه سائله از ^{هنگام}

صفت جزو امیون و در عین و پیاز و روغن کاه چینه

هریک سدس سر مرغ و ساق کاه و روغن کوهان شتر زده

تخم مرغ بقدری که ساینه اخرا را سرشته شود روغن ها را

بگذارند با در زده تخم مرغ و سایر ادویه مرهم نمود استعمال

نمایند

مرهمی دیگر کنند با بر لند پیچیده و در دیر خا کستر کم بند

و در روغن کاه و کهنه یاز و روغن مغر زرد الموی تلخ نریا

کن و در ها و سرب یا ها و ن مس صلیب کندی نام

شود پس بر دارد و استعمال نمایند و اگر قلیلی مقل اضافه

نمایند بهتر است با آنکه کندی نری مذکور را با سفید

قلع و پیه مرغابی و پیه کاه و مرهم کاه و روغن میوه خود ^{استعمال}

نمایند مرهمی دیگر سفیده تخم مرغ با روغن کل سرخ در ها

سرب چندان صلاحیه کند که ریک سیاهی بردارد و استعمال

نمایند مرهمی دیگر به مرغابی روغن کل سرخ موم کافور

هم را با هم بکنازند و با قلبی فیون و زعفران استعمال

نمایند و اگر به مرغابی نباشد سایر اجزا را کافور

و اگر بعوض به مرغابی به مرع کند هم شاید لیکن ^{الربیس} شیخ

درد و موضع فرموده که به مرغابی در این باب ^{النفع} شدید

است مرهمی دیگر سینداب قلع موم کافوری روغن کل

سرخ

سرخ موم و روغن را با هم بکنازند و با سفید اب بخا و

نموده استعمال نمایند مرهمی دیگر روغن ^{ال}هسته و زرد آلوده

میعه سائله سه مثقال مقل دو مثقال اجزا را با هم ^{شسته}

استعمال نمایند و مرهمی دیگر مقل ازرق کوهها ^{نق} شتر مرغ

کاوه سته زرد آلوی میعه سائله زرده تخم مرغ روغن

کاوه که قدوی پیاز دوا و جوشانیده باشند اجزا را ^{کرده} انمکوب

با هم سرشته و استعمال نمایند که بسیار نافع است مرهمی

دیگر روغن کل سرخ زرده تخم مرغ با فلیلی افیون و زعفران

و بدون افیون و زعفران و اگر چه چیک از اجزای مذکور^{شد}

زرده تخم مرغ برشتهای مرهم دیگر کجند و نرم کوبیده باد و

کل سرخ و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند یا ارد جو زرده تخم

مرغ و روغن کل سرخ با هم ضمعه نموده استعمال نمایند^{یک}

از این مرهمها اگر استعمال میکنند اگر دانهها بیرون^{شد}

برپیه کرده بر او کشند و اگر درد درون^{شد} با پنبه و آب آن لود

بردارد

بردارند چنانچه دانهها برسند و بکنند و ندندنی و با روغن

کنند اما ضماد این نافع در زرده تخم مرغ مغز و نرم^{شد}

روغن کل سرخ ضمادی دیگر کاج کبج با آب پنجه تا^{شود}

ضماد نمایند ضمادی دیگر پنبه بزویه ارد ک بپه غاز

مرغ خانگی مغز ساق کاو و کوهان شتر روغن بنفشه دام

روغن تخم کدو و موم کاو و روی جزا را مساوی هم بکنند

و کثیرا و کل خطی را نرم کوبیده با هم مخلوط^{شد} و استعمال

نمایند و اگر پها و روغنهای یافت نشود بعضی هم گاه ^{فستق}

و اگر وجع بسیار شد با آب برك بنک را بگیرند و با

مدری آب مخلوط نمایند و با حمیر نان و زرده تخم مرغ

و روغن کل سرخ ضم نموده ضماد نمایند اما آب زنه

نشستن مکن و جامع یکی تخم گمان تخم حطه خبازی نیمگو

بجوشانند و صاف نمایند و با لعاب کندم پنجه ضم ^{نمود}

در ظرفی کرده مریض در میان آن آب بنشیند آب زنجبیل ^{بکر}

اکلیل

۱۶۵

اکلیل الملک با بونه خطی خبازی بنجوشانند و در ^{سینا}

آب بپزند و بنشیند و در آن اکلیل الملک با بونه حله تخم ^{کتان}

با قلاب تخم خطی کل خطی خبازی کل بنفشه پوست خنکاش

خارجی را بنمکوب کرده بجوشانند و در آن ^{بنمک}

بنشینند و اگر مجموع این اجزا نباشد بعضی را با ^{فستق}

اما چنانچه در تدریس بنشین خون بواسیر هرگاه مجدداً ^{بپزد}

بماند بنشین خون بواسیر گاهی باید که در خون صالح و با ^{عروا}

دفع میشده باشد و احداث صنف کرده با ورنه و دو

زرد و ساقها ضعیف شده باشد در این وقت منقض

قطع او باید شد اما دویه مشروب بر طرف صبح شیر تخم

بوداده سه مثقال شیر تخم کشیز نیکتال بوداده و با

دو دانک طباشیر و چهار مثقال آب به اگر یافت شود

قرص کهربا نیم مثقال نایکتال ضم نمایند و بنوشند

وصف قرص کهربا معمول متاخرین است اینست کهربا

آب حیار از هریک سه مثقال و دو قاشق سرخ ضمغ عربی

از هریک هفت مثقال شاسنه کل از منی طیرانک طباشیر

کلنا تخم مورد از هریک پنج مثقال رب سوسن قاقیا از هریک

سه مثقال اجزا را نرم کوبیده اقراض سازند قرص کهربا

موافق نسخه قدما کهربا بسدر و ادرید تخم خرفه از هریک

پنج مثقال شاخ بز کوهی پوست تخم مرغ هر دو سوه

ضمغ عربی از هریک سه درم کشیز خشک بوداده خشک

سفید و سیاه از هر يك شش مثقال و دَع سُوخته بزد

النج از هر يك دو مثقال کوبیده و بپخته بالغاب بزد

قطونا قرصا رند بهر يك از این دو نسخه عمل میتوان

کرد و شیخ الرئيس طریقل صغیرا با جنت الحدید ذکر کرده

و طریق ساختن آن چنانست که جنت الحدید را چهار

روز در سر که بخیسانند و بعد از آن مثل عیار صلاه

نمایند و مساوی اجزا طریقل با عسل سه برابر مجموع

کند

۱۹۷ کند و سه مثقال از انرا میل نمایند و اطریقل بدون

جنت الحدید نافع است صفت چندی دیگر که در بستن خون

بواسیر نافع است سبک کهر یا و دَع سُوخته کل از مینی

از هر يك دو مثقال پوست هلیله ذرد پوست سیله

آمله مقشر از هر يك پنج مثقال تخم کند ناسه مثقال

مقلده مثقال سایر اجزا را کوبیده و مقل را در آب

حل کند و مجموع را با هم سرشند و تاسه مثقال او را

با آبی که آهن تافته در آن خاموش کرده باشند بشویند

و طریق سوزانیدن و دَع که هندی کوای و در ^{صفها}

کس کربه میگویند و شاخ بز کوهی و پوست تخم اینست

که در کوزه کرده سر آنرا محکم به بندند و در تنوری

توَن حمام گذارند تا از هم بپاشد و خوردن فلو ^{سپاس}

دو پی و پش عصاره آخر روز بقدر نخدی بسیار دافع

است اما دواهایی که استعمال آن خونرا بند میکند

اینهاست

۱۹۸ اینها است صبر کند و دم الاخوان شفاف مایه کلنا

اجزای مثل عصاره سائیده و تار عنکبوت با سفیده تخم

مرغ با نهال آلوده استعمال نمایند دیگر آنکه پوست

انار و مار زور با حمیر بچوشانند و صاف کند و مقعد را

با و بشویند و دیگر آنکه سفید آب قلع مر داسنک شاد ^{منج}

عده سی قلمیای نقره با دو عن کل سرخ و موم سفید ^{هم}

مموده استعمال نمایند دیگر آنکه برك مورد کلنا

ما رو خونی با لوط شب بمائی پوست نار اخرا را جوشانند

و مریض در آب آنجا بنشیند دیگر نی نکند و کلان

ما رو سرکه صندل بمائی اقا قیاضه عرقی اخرا را

سپاوی بر کوبیده با هم مخلوط نموده شفاف نمایند

و مداومت بقی در این باب افغانست و هرگاه بعد از آن

باز نماند پیر خون با قوطی می باشد و بعد با سلیق

و بعد رسی شغال خون بگیرند و ستن باز و هار و

حکم

محکم و محجه را بر کلاه و سینه نصب کردن و میکیدن

خون را باز میدارد و غذا اش سیمان و نار دان مناسب

و هرگاه ضعف زیاده به هم رسد آخر دوزم و اید

فاد زهر معدنی کل داغستانی زهر یک دو دانک

با آب سیب و آب به هر دوزه بدهند تا پنج ند بپرا سقاط

و آنها که با المه بر طرف شود و آن بچند و جسنیکی

انکه ادویه چند استعمال نمایند که دانها بر و را با

خشک شود و بریزد دیگری آنکه دانه‌ها را قطع کند ^{چند}

در این معالجه خطر عظیم است زیرا که در استعمال دوا

حاد و در اکثر آنست که وجع شدید و ورم عارض

میشود و سبب مفاسد می‌گردد و دیگر آنکه مواد ^{سند}

که در بدن جمع میشود از این طریق من دفع میشود و بعد

از سد این طریق در بدن منتشر میشود و مفسده میکند

بهر حال ترک علاج اولی است و اگر هم علاج کنند ^{بایستن}
^{حافظ}

دانه‌ها یا با استعمال ادویه که بمر و خشک کند و بهر ^{۱۷۵}

یکدانه را بکند و اندک راه دخی و سید طریق بردن ^{لله}

نشود و حاجی حسین جراح که در فن جراحی و کمالی

نظیر است در این زمان از آزار بواسیر در پنج و شش

بود و مکرر از آده قطع و از آله دانه‌ها می‌کرده ^{فقر}

مانع می‌شدم آخر الامر به شک آمد و بیج دانه‌ها را حکم ^{ست}

و با مقراض قطع کرد و شدت وجع و ورم مقرون به ^{نا}

شد و بعد از استعمال مسکنات و جمع و ملحات بسیار شد

و از تسویه بواسیر فارغ شدند و نهایت ^{چون} سیدان

فاسیدی که از بواسیر دفع میشد بر طرف شد و بعد از ^{یکسال}

تقریباً ماده شرای مجرک آمد و بعد از آنکه مشرف به ^{کت}

شد هردو چشمش باطل شد لهذا قطع و قلع جمیع ^{نظار} دا

بواسیر مناسب نیست و مؤرت مفاسد عظیمه است

چنانچه دانستی اما تدبیر استعمال ادویه که دانهامرو

ایام

ایام خشک شود و از انجمله بخور داشت اول شحم تره مقل از

پوست بخی کبر اجزا را مساوی بخورد نمایند بخورد دیگر

مورد پوست بخی کبر جوز السرو که با درد سر و اویاله

باد بخان که در عرف کلاه باد بخان گویند و اطباء اقرع

باد بخان گویند هر مکی مقل از روق پوست مادر شحم حنظل

و اگر مجموع اجزا نباشد بعضی هم کافیست و دستور بخور

کردن اینست که دیک سیفالین دانه او را سوزانند

و پست خست بر سر است و این دو به دایره او در برند

و دیگر بر بالای آن نگویند و دانه را بر آن سوراخ

گذارد چنانچه که دود بخار آن خوب بداند برسد و اگر

دانه اندرون باشد بعد از فراغ از قضای حاجت

که دانه ها بیرون آمده باشد بخل آوردند و بگوی چو را

در این باب بخور بلاد راست و شیخ الیس میفرماید

که بخور چوب کن و هرگاه مکرر کنند بسیار باشد که کفایت

دشوار

از سایر ادویه و این زکریا میگوید که خرثوب تر و آبگو

و آب او را بگیرند و بنهر با آب پیالایند و استعمال نمایند

او را خشک میکنند و بر طرف می شود و صاحب خیره را

یلاقی و دیگران میگویند که این شیا را معتدیر از موه

اند که بواسیر را خشک میکنند و می افکند و صفت آن

اینست بگیرند عشفه را و در یک مس آب ندیده با آب بجوشانند

که نیک غلیظ شود پس در طاس مس سرخ آب ندیده کنند

و تا چهل روز در آفتاب گذارند و هر دوزه بر هم زنند و

شب سیرا و را بپوشانند و بعد از چهل روز بجز و از او را

با یکجز و از مرمی و صبر سقوطی و حرف که بفارسی نشا

گویند اجزا را مساوی و مجموع مساوی آب عشقه مذکور

با هم بپاییزند و یکشب در میان بعنوان شیاف استعمال

نمایند و غذا شود با دهند که شب پیش صاحب منقید ^{دیگری}

مالید بپها است از انجمله یکی مرمی بکثقال عصاره ^{البیس} لجنه

دو مثقال

۱۷۳ دو مثقال کند رسه مثقال اجزا را نرم کوبیده و با هم

مخلوط نموده بر بوا سیر بطریقی مرمی استعمال نمایند ^{یک}

جوزانصر و حنظل جفت بلوط و اسوزانند و بعد از آنکه

بوا سیر را با خمیر شسته باشند بر آن بپاشند طلای دیگر

زرد چوبه مرداسنک را نرم کوبیده با روغن کل سرخ و

گافوری مرمی نموده استعمال نمایند طلای دیگر پوست

انا و عصاره لجنه التیس جفت بلوط جوزانصر و کند و اجزا را

میاوی نوح کو بید و بنجیر ترش استعمال نمایند و در بعضی ^{نسخ}

بعوض خیر آب غلب الثعلب است و هرگاه بواسیر ^{رو} داند

باشد لته را باین ادویه آلوده بعنوان شیاف استعمال ^{نمایند}

اما استعمال ادویه حاره که دانه را بخورد و برطرف شود

هر چند این عمل سی خطیر است زیرا که استعمال دوائی

سبب وجع شدیدی میشود و گاه باشد که باین تقریب ^{مفا} شد

دیگر هم حادث شود و محمد ذکر یا میگوید که برید بواسیر ^{بهرتر} است

و باسلام

و باسلامت تراست و علاج بدو ای شد و هرگاه خواهند

باید اول قصد باسلیق کنند و بعد از آن منوجه این عمل ^{شوند}

و طریق استعمال ادویه حاره اینست که فلافیون یا ^{یا} یک

برد یک هر یک باشد بر روی زرده تخم مرغ که بر پیله ^{قیق}

کرده باشند قدری قلیلی بپاشند یا آنکه مرهم زنگار را

بر روی پیله کرده بر روی دانه بچسباند چنانچه ^{دانه} بغیر

بعضودیکر نرسد و اگر استعمال آنها و جمع بر نباشد ^{شد}

کند که طاقث ننواند آورد نصف روز یا یکروز و مچلت دهند

و یکی ز مرهمها یا ضمادات که در باب مسکنات و جمع مذکور

شد استعمال نمایند و باز استعمال این دوا کنند تا آنکه دانه

سیاه شود بعد از آن برك كوب دانه را صیفهان برك

کوبند خوب متمر ایچنه باد و عن کا و کهنه مرهم کرده استعمال

نمایند که هم درد را تسکین میدهد و هم دانه را می افکند

بعد از افتادن دانه مرهم سفید است تا چند روز و بعد از آن

نعم

مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحت ملتئم گردد و اگر

برك کلمه نباشد هر يك ز مرهمها و ضمادها که در باب

مسکنات و جمع مذکور شد و مرهم سفید آب و مرهم کافوری

نافع است و اگر دانه بواسیر ظاهر نباشد بمحجمه درون مقعد

و باید بیرون کشید و ساعی بیرون باید گذاشت که تا

فی الجمله توری پیدا کند و روزی پنج بار و آنکه محجمه را باید

و دورا استعمال نمود و بعد از لحظه با احتیاط برو عن هسنه

زردا لوجب کرده بجای خود گذاشت و صفت فلا فیون

اینست اقیاد و ازده منقال بندالنج و نسخه باین شکل ^{شیر} و زنج

سرخ و زنج زردا و هر یک یک منقال فیرجها و منقال آهک

آب ندیده هشت منقال سبب یماشش منقال اجزای ^{کویده} آ

و پنجه و با سر که قرص سازند و در وقت حاجت قرص را

نرم کویده بطریقی که مذکور شد استعمال نمایند صفت ^{دیک}

بردیاک اینست زنج سرخ و زنج زردا و هر یک شش منقال

مومی

مومی ده منقال آهک آب ندیده یا نرده منقال زنکار یک منقال

اجزای کویده و پنجه با سر که قرص نمایند و بطریقی مذکور

استعمال نمایند صفت مرهم زنکار اینست زنکار ^ل و منقال

انزرونی یک منقال موم زرد علك البطم که بفارسی ^{کوید} سیقر

را پنجه که ضمعه صوبه است و هر یک پنج منقال و روغن زیتون

سی منقال اجزای با هم بکذارند و با زنکار و انزرونی

سبب شد تا مرهم شود و صفت مرهم سفید آب در صدر ^{کتاب}

در علاج سوختگی آتش مذکور شد صفت مرهم کا فوری است

مرد اسنک سفید آب قلیح موم کا فوری زهر یک پیچ

روغن کل سرخ بیست مثقال موم و روغن را بکندارد و

را کوبیده و بیخنه اضافه نمایند و بر روی زرده تخم مرغ

و نیم مثقال کا فوری سائیده اضافه نمایند و در هوا

چندان بسایند که مرهم شود و اگر فلا میون و دیک ببرد

و مرهم زنکار باشد بعضی زادویه حادّه را که خورنده

و فاسد

و فاسد کننده است مثل عصار سائیده بر روی زرده تخم

مرغ پاشیده بدستور یک مذکور شد استعمال نمایند و

حاده اینهاست و میون نشاء در داریج جایورست که

اوراد را صیفها سن میگویند و موم و زنج قشال الحار اهلک

آب ندیده و زینج زرد و زینج سرخ که در مجموع با بعضی

از این اجزا را با قطر این یا بول طفل یا به نهائی استعمال

نمایند و صاحب کامل الضاعه میگوید که اگر اهلک و زنج

بدستوریکه از برای ازاله مومسانند و ترتیبی دهند

و در حمام قدری ز او را بر بوا سیر کنند و بعد از آن

با خمیر بشویند و پوست خنظل سوخته و ترس با قلابی

سوخته را بر او بپاشند و چشکانت و بر طرف میکند

میکویم که اولی اینست که این علاج از علاج سابق ملا

تراست بعل آوردن که باین ازاله نشود بعلج سابق

نمایند و بر هر تقدیر بعد از استعمال دوییه حاده یا در

الفرق

این هرگاه وجع لیسر سدا چنه در باب مسکنات مذکور شد

بعل آوردند که قطع نظر از اینکه مریض تحمل نکند شدتها

دیگر و ضررها دیگر مثل شدت ورم و غیره حادث نماید

و بلیه عظیم تر میکرد و اما ندید بر قطع بدانکه این عمل گاهی باید

که مریض طاقت وجع آن داشته باشد و در دیگر علاجها

تخفیفی بآن توان که دانست نشود و با وجود این نسبت تمامی

قطع کردن نشاید بسبب اینار ماده منافع از آن هم درین

و بیم حدوث امراض بدت و هرگاه عازم بر قطع باشند و لا

باید قصد باسلیق کرد و اگر مریض را مخذری که حسن اوست

که کند و منع سیلان خون کند ^{بسیار} بدهند و بعد از آن قطع

کند اولی است و مخذرمناصب معجون حب الشفا است که

در ربع مذکور میشود یا ایون و زعفران را با هم شستند

یا فلوینیای رومی یا بر سر عشا هر یک را اینها بقدری که ^{حق}

مریض که شود و طریق قطع اینست که جراح ماهری دانه را

دستی

بروشی که در استعمال ادویه حاده مذکور شد بیرون

آورد و با مقراض بسیار شدی یا آلت قطع دیگر بر ^{سعی} آورد

نماید که چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که ^{سید} مفاع عظیمه میکند

و بعد از بریدن نکند ارد که قدری خون رود پس اگر رود

کند و وجع شدید حادث شود بیکی زمرهمها که در ^{سکین}

وجع مذکور شد استعمال نمایند و مرهم سفید آب و کا

فوری بکند و مذکور شد و ملتم شود و طرف دیگر انگه پنج دانه را

یا ابریشم یا موی دم اسب یا ریشمانی محکم به بندند و یکی

از مرهمهای مسکن و جمع بر او بگذارند تا خود بریده شود

و بیفتد و بعد از افتادن مرهم سفید آب و کافوری

استعمال نماید تا محل بصلاح آمده ملتئم گردد و این طریق

اسهل است بیان دو غنی جهت بواسیر که از ترکیب

یکی از بای فقیر و از اسیرا مکنونه است و مکرر بخور

رسیده اکثر بر اقلع و اکثری را تجفیف و مجدی کرمان

توان

۱۸۰

توان کد را ایند حاصل شده هرگاه بی سیلان خون باشد

این نسخه است پیله بر سرخ یکصد و پنجاه مثقال کافوری

از هر یک دو مثقال اجناسش مثقال پیله بر را بگذارند و صا

کنند و زیق با حنا و آب دهن در ظرف سفالی یا پشت ^{شق}قا

چندان بمالند که اثری را و نمایند و کافور و مرصلا

کند و هم را با هم مخلوط نمایند و چندان بر هم زنند که

هم چون مرهم شود و بطریق سایر مرهمها استعمال نمایند

وهرگاه با سیلان خون باشد علاجش اینست پیه بر سرخ

یکصد و پنجاه مثقال کف دریا سفید آب قلع از هر یک دو

مثقال سرخ یک مثقال کافور نیم مثقال پیه برآبد ستور

نسخه اول بگذارند و سایر ادویه را نرم صلا کرده

با هم خلط و مرچ نام داده مثل عوهم استعمال نمایند ^{فت}

البول سوختن مجری در وقت بول سبب آن اگر حدث ^{لطه} و غثا

صفرا یا بول با علامتش شدی و رنگینی بول است و سایر ^{شلا} علا

عبله

عبله صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد وینا ^{مدن}

چرک یا بول و نیامدن چیزی از عالم نخاله یا بول علاجش

خوردن شیر تخم حیا و شیر تخم خرفه شیر تخم کدو از هر یک

دو مثقال با لعاب بز و قطونا و سه مثقال شرب بنفشه

و اگر یافت شود نیم مثقال تا یک مثقال قرصی که معروفست

به بنادق البرز و یا ماء الشعیر بقدر سی مثقال با شرب

بنفشه سه مثقال و بنادق البرز نیم مثقال و بدون بنادق ^{دق}

البرود و اگر شربت بنفشه یافت نشود ما الشعر ^{بمنش} ثقیلا

وصفت بنادق البرود اینست مغز تخم خربزه کریمک ده مثقال

مغز تخم حیار پنج مثقال مغز تخم کدو بزرالنج تخم خرفه تخم

حظمی مغز بادام مقشر کبیرا شناخته رب السوس ^{سپید} خشک است

کل از منی تخم کوفین از هر یک دو مثقال کوبیده قرصان

و غذا اش در شک و اش تروپه می ماش و جلا و وزده

مرغ و با الجمله مبردا دایه دایه و غذایه نافع است و اگر ^{سب}

از

قرحه مثانه باشد علامتش بد بویی بول است و آمدن چر

یا سوزش و آمدن چیزی چند است یا بول مثل سبوس ^{و کدم}

بعضی اوقات و خارش و وجع در مجری بول از قصب

و از مقعد تا بر قصب و گاه باشد که قرحه از بن مجری باشد

و علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع خالصا

از بن مجری و گاه باشد که ورم در قصب حادث شود

و اگر سبب آن جوششی چند باشد در مثانه یا مجری بول که

البرود و اگر شربت بنفشه یافت نشود ما الشعر ^{بنفشه} بنفشه

وصفت بنادق البرود اینست مغرثم حربه کریمک ده مثقال

مغرثم حیا و پنج مثقال مغرثم کد و بز و النخ ثم حرقه ثم

حظمی مغر یا دام مقشر کبر استا سنه رب السوس ^{سفید} خشناس

کل از منی ثم کوفس و هربک دو مثقال کوبیده قرصان

و غذا اش زرشک و اش تروپه و اش و جلا و وزده

مرغ و بالجمله مبردا دوائیه و غذائیه نافع است و اگر ^{سب}

از نفع

قرحه مثانه باشد علامتش بد بویی بول است و آمدن چر

یا سوزش و آمدن چیزی چند است یا بول مثل سبوس ^{کنده}

بعضی اوقات و خارش و وجع در مجری بول از قصب

و از مقعد تا بر قصب و گاه باشد که قرحه ازین مجری باشد

و علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع خاصی

ازین مجری و گاه باشد که ورم در قصب حادث شود

و اگر سبب آن جوششی چند باشد در مثانه یا مجری بول که

انرا بعرف اطبا جرب المثانه كونسيد علامتش همان علامت

قرحه مثانه است سواي نكه در قرحه دفع شدن جرك

بيشتر است و در جرب المثانه دفع شدن آنچه بسبب ^{شبه}

است و در جرب المثانه گاه باشد كه مكر در طوبى سياه

ميكرده باشد و گاه باشد كه قليل خون دفع ميشده باشد

و بالجملة جرك بحث مختص قرحه است و در ساير علامت

قرحه و جرب با هم شريكند و معالجه هر يكى مكر در آنچه

مذكور

مذكور خواهد شد علاج در هر يك از قرحه و جرب مثانه

اگر علامت غلبه خون چنانچه در صداع دموي ^{كود}

شده باشد و مرض شديد باشد فصد با سليق كند يا

حمامت ميانه شانه بكنند و اگر فصد مانع باشد و ^{بشد}

بميردات بخويك در نوع اول حرقة البول مذكور شد بكنند

و در قرحه ترك حيواني ضرور است و خوردن ^{لشعر} ماء از

با بنادق البرز و و شراب بنفشه و لعاب برزقطن ^{ميردا} با

مذکوره و بنادق البر و بالجملة آنچه در نوع اول مذکور

شد در قحه و جرب چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم

مرغ با شیا فایض و بدون آن و چکانیدن کل سرشویی

با شیر دختر و سفیده تخم مرغ و فیتله و آب انبساط آیند

و در قضیب گذاشتن و استعمال شیا فی که در دفع

سوزش نظیر ندارد و از اسرار و مکتومه است و صفت

آن اینست فضله موش فضله ملح از هریک دو مشتاق

شیرخشت

شیرخشت یک مثقال انزروت دم الاخوين ضمع عربی شش

از هریک نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده با شیر دختر یا

الاع خمیر کرده شافهای بلند باریک بسازند و مکرر

در مجری بول بگذارند و مالیدن کل سرشویی با شیر

دختر یا کل سرشویی با عرق بید یا آب بر قضیب نافع

است و مسکن سوزش و خارش است و در قرحه و جرب

با مثانه مداومت بقی کرده بقی دفع مرض بالکلیه میکند و در

۲
اواخر که حدت ماده کمر شده باشد برای صلاح قرحه قوی

کالنج که صفت آن اینست مناسب است کالنج خشناش از

هریک ده مثقال مغر نیم حیا و مغر بادام مقشر شش

نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوان کند و از هر یک نیم

مثقال تخم کرفس بزدا بخ کل از منی از هر یک سه مثقال

افیون یک مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و بقدر

یک مثقال از آنرا با ماء الشیر یا شیر تخم حیا و شیر

کدو

کدو و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنوشند

تا قرحه با صلاح آمده رفع علت شود و در اواخر حمام

دوبی رفتن بسیار نافع است و خوردن شیر الاعم بدو

ریکه در تب دق مذکور می شود در صلاح قرحه مثلاً

نافع و مجرب است و از برای دفع سوزش بول در هر نوع

مکرو قضیب را در آب گرم گذاشتن و در آب گرم بول کردن

بسیار مفید است و شربت خشناش را با لعاب جلدانه بسیار

نافع است و در او اخمدنا و مت با فیون نیز نافع است

و مجامعت در او و ایل ضار و در او اخرا نافع است و هر

بعد از ضد و برید کامل و سکون و جمع و سوزش باز

چرخ می آمده باشد و قرچه باقی باشد شیانی که صفت

آن اینست استعمال نمایند سفید آب قلع انزو و نکند

دم الا جوین نشاسته ضمع عربی اجزا مساوی نرم کوه

باشیر الاغ یا آب حمیر کرده شیاف ساخته استعمال نمایند

که نافع

که نافع و مجرب است و ضعف باه سبب قلت اکتاد و بر جماع

اگر ضعف قلب و دماغ باشد علامتش وجود ضعف و

ناخوشی در قلب و دماغ است و شدت ضعف باشد

ناخوشی قلب علاج اول باید تقویت قلب و دماغ بخوبی

در ضعف قلب مذکور شد بکند و بعد از آن بادویه

و اغذیه و تدابیری که بعد از این مذکور می شود تقویت

باه نماید شیخ الرئیس میگوید که هرگاه سبب ضعف باه ^{ضعف}

قلب باشد در علاج آن چیزی بمشرد و بطوس میرسد بلکه

در هر ضعیف باهی که منشأ آن حرارت مزاج نباشد انفع

هر دو است و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد علامت ^ثمتشعلا

غلبه حرارت است چنانچه در صداع دموی و صفراوی

مذکور شد و علامتی دیگر انتفاع مبردا و تصرف در ^ثمخنا

علاجش بتبرید مبردا است مثل شیر و تخم خرفه با سکنجین

ساده و سایر مبرداست بحسب هر مزاج و از غذا ^ثآشز

و آتش

و آتش آلود و گوشت بره و بزغال و مغرکه اینها و ماهی تازه

که بچنه گرم تناول نمایند و هندوانه و شفتالود و خیار

و امرو و آب غوره و دوغ و ماست و باقلا و عدس و زرد

بوداده و زرده و سیعیده تخم مرغ و اگر حرارت با فواظ ^{شد}

شیر تازه با شکر و دوا التریجین که صفت را بدست

که شیر تازه دو شیده و با ثلث آن تریجین پاک ^{شد} بجا

نامنعه شود و تا پانزده مثقال میل نمایند و از غذای که

بعد از این مذکور می شود هر چند حرارتی نداشته باشد و

بالجمله هرگاه ضعف باه مستند بحرارت مزاج باشد معالجه

بمعاجین و سایر مسهلات حاده مضرت بلکه اعتماد در این

نوع براعدیه اینست که بعد از این مذکور می شود که چندان

حرارتی نداشته باشد و همچنین آنچه از تداویر غیر دوائیه

و غذائیه مذکور خواهد شد نافع است و اگر سبب آن حرارت

مزاج نباشد بلکه فلت مبی در بدن یا قلت نفخ یا استرخای

علامت

علامت آنها عدم حرارت مفرط است و انفعایمیهات دوائیه

و غذائیه و سایر علائش باین بهنج است که مذکور می شود اما

معاجین یکی مفرح است که در تقویت قلب و دماغ بی نظیر است

و بغایت مقوی باه است صفت آن لیمو سرخ و سفید تو قدر

سرخ و زرد سورنجان دارچینی مغز گرد و نارنجیل مغز پسته

مغز بادام مغز فندق مغز تخم خربزه مغز نقل خواجه تخم خشتا ش

سمکه صیدا از هر یک پنج مثقال تخم شلغم تخم کندا تخم پیاز خوشه

مصطكى زهرىك دومتقال وينم مشك عنبر اذهرىك يكفتال

باد وبرا براجر عسل معجون سازند معجون لبوب كه مقوى

وقرب با عندال است مغرسته مغر فندق مغر خلقوزة مغر

كنجد مقشر تخم خشخاش سفيد مغر تخم خربزه اذهرىك سه متقال

مغر تخم خياردن زهرىك يكفتال وينم شقاقل بودندان

سرخ وسفيد لسان العصاره خولجان دارچين اذهرىك يكفتال

شكرينر پنجاه متقال با غر و سيد مشك حل نموده باد وبرا برا

عسل

عسل بقوام آورده اجزا را كوبيده بپخته با هم بپزند و

سه متقال معجون لبوب كير بغايت مقوى باه وقلب دماغ

وكرده است و منى را مى فرايد و مضيق را سخت مى كند

ان مغر با دام مقشر مغر فندق مغر بن مغر كود و مغر خلقوزة

نارچيل مغر انجوپك مغر تخم خربزه و مغر تخم كنكر كنجد مقشر تخم

خشخاش سفيد ثعلب مصرى مغر سر كنجدك نر خشك نموده

اذهرىك پنج متقال كبابه قورق خولجان قورق شقاقل از

خارج نسخ است

عرق کل بیدانچر پنج دوم ازان بجدی مقوی باه است که

چهل دن واسطی میدهند کج باد آورد آرده که در امر باه مؤثر

است کجند مقشر بریان سه رطل مغربا دام مقشر بریان

یک رطل مغرب سه بریان نیم رطل مغر کرد و نیم رطل مغر دانه

زرد الو نیم رطل مغر قدق نیم رطل خشخاش سفید نیم رطل

مغربا و جیل تازه مغر چاقوزنه و نیم رطل تخم رازیانه و نیم رطل

پنج دوم شاهدانه و نیم رطل پنجم دوم مقرو بطریق مقرو آرده

هرگاه

هرگاه با تمر و رطب صفت معجون فلامنه و شیر و زنجبیل

تمام شد خارج نسخ
پرورده حورده شود اقوی است در و مثقال و نیم مصطکی

نشانه لسان العصار ویر سنبیل الطیب و عصار زنجبیل

نارمشک تخم فرنجشک از هر یک یک مثقال و نیم لجن سرخ

و سفید تووری سرخ و زرد تخم مارچوبه بوزیدان

مفات تخم زردک تخم شلغم تخم پیاز تخم بنجه از هر یک سه مثقال

خار حشک و صیب کا و سوهان کرده تخم انجیر و کش خرمای

قرص صبر ز رحمت خدا ^{سوداوی} از هریک دو مثقال باد و برابر اجزاء غسل صاف کرده بقوا
 مجرب مشک ^{جنس سنبل الصب} آورده و معجون سازند قد در شرب دو مثقال کرایه
 ابل کبابه ^{چین فرخ مشک} سه مثقال مر و ادید و مثقال غیر یک مثقال مشک نیم مثقال
 فقه حب الکس تخم حاکس ^{م ۲۲} ورق طلا نیم مثقال و ورق نقره یک مثقال صافه نماید
 سوزج ^{نشا شیر مردار و خنجر} هم در تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت باه اوقوی
 رب السوس ^{م ۲۵} کندر از راوند ^{م ۳۳} می شود معجون فلاسفه که از ماده الحیوه گویند و شیخ
 نقل الارک ^{مورد است} موم نیم ^{م ۳۴} الکلیس ^{م ۳۵} در ساله بایته ذکر کرده و غیر تقویت باه منافع
 راجع ^{روغن ریتون روغن مشک} موم رسل ^{اب لیمو سفید اب قلع روغن کرچک} درق الهه ^{م ۳۶} کیمیا راک ^{م ۳۵} بزم

دیگر هم دارد و تقویت حافظه میکند و رافع سیان و در
 پشت و سلس البول و اوجاع مفاصل و بالجملة اکثر امراض
 بارده و انافاع است و استعمال آن حضا مزاج دارد
 جایز نیست قد در شرب از یک مثقال تا دو مثقال صفت آن
 زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی آمله مقشر ^{سیطرح} سیطرح
 هندی ذرا و نهد عوج حصیه الثعلب مغر چاقوزنه پنج بابونه
 نارچیل از هریک دو مثقال تخم بابونه پنج مثقال موبردا

برون کرده سی مثقال عسل صاف دو برابر اجزا بطریقه معمول

معجون سازند معجون دیگر قلیل الاجزا کثیر المنافع تغلب

پنج مثقال نخود حوم ده مثقال شقایق خولجان و نجیل

دارچینی شحم رزق شحم تربیزک شحم کر فیل سادون و هر یک

سه مثقال اجزا را کویده و بیخته با رزده شحم مرغ نیم پخت

بقدری که مجموع اجزا حمیر شود سرشته با دو برابر عسل

کف گرفته معجون نمایند و هر صبح و شام بقدر دوشقا

میل نمایند

میل نمایند و اگر از عقب هریک از معاجین سهمیه شیر تازه

دوشیدن بنوشند نفع است اما اغذیه مسهله ماهیه نخود

باقلا حصصا با دارچینی لوبیا پیا زکلم ترب نفع دارد

شیرکا و شیر کوسفند گوشت کوسفند گوشت برفه گوشت

مرغ و خر و سرجوان گوشت مرغابی گوشت کجشک مغر سر

هر یک از اینها و شحم مرغ و شحم کجشک انجیر انکو و خربزه

شیرین و در محرو و بن هند و اند و شفتالو و خیار و کوسه

۲
ماهی تازه که گرم تناول نمایند اما اغذیه مریه ایجه از کوش

بعل آوردند باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشد و

با خود و پیا زبدون بریان کردن و روغن که منع تقویت

نم نمایند بعل آوردند و تخم مرغ احر و ربه نهائی و غیر

محرور با زنجبیل و خولجان و دارچینی و هرگاه صیّب

کا و جوان سوها کرده با رزده تخم مرغ میل نمایند بسیار

نافع است و از سبزیها نعناع و خصوصیت زیاد هست

و بالجمله

و بالجمله از این اغذیه مذکوره انواع ترکیب که بعضی از اینها

معمول و متعارفست مثل خاکینه و شش درنگه و کوکو و

انواع کبابها و انواع قلیها که از لحوم و بقول مذکور

ترتیب دهند محرومین ادویه حاده را بسیار کم و غیر

محرومین بیشتر داخل نمایند و اگر هر سیه از کدم و بخود

و لویا با کوشش کوسفند جوان فربه و کوشش مرغ یا مرغها

ترتیب دهند و بار و روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل

تَنَاولْ نَمَایند بَغَايَتْ نَافِعْ اسْتَامَا اَدْوِيَهْ کِه مَالِیدَنْ

اَنهَابَرْ قَصِیْبْ مَقْوِیْ وَ بَرَزْ کُنْدَهْ عَضْوْ وَ مَحْرُکْ شَهْوَهْ ^{اِسْت}

رَوغن بِلِیْسَانْ اَزْ اَقْوِیْ دَوِیَهْ اِسْتْ پِیَا زَعِضْلْ رَا

هَرْ کَاهْ بَا چِهَادْ بَرَا بَرَانْ رَوغن زَبَقْ چُوشَانْدَهْ تَا حُوبْ

پَنَجَنَهْ شُودْ وَ دَر هَفْتْ شَبْ کَفْ پَاهَا رَا بَانْ چَرَبْ کُنْدْ

و بَعْدَ از چَرَبْ کَرْدَنْ پَاهَا دِیْکَرِ رَا هُ نَرُودْ تَا صَبْحْ بَعْدَ از

هَشْتْ شَبْ دُرَا عَادَهْ بَاهْ مَایُوسِیْنْ صَاحِبْ نَذَرْ کَرِهْ مَجْرِبْ

دَانَسْتَهْ

دَانَسْتَهْ اِسْتْ وَ هِجْهَیْنْ مَالِیدَنْ حَلِیْثْ رَا بَا رَوغن نَرُکْسْ

بَرْ کَفْ پَا مَجْرِبْ دَا سْتَهْ رَوغن زَبَقْ بَا مَغْرِیْبَهْ دَانَهْ بَرَزْ ^{قَصِیْبْ}

وَ حَوَالِیْ وَ مَرْ کَاهْ وَ پِشْتْ ظَهْرَا رُو مَایِیْدْ مَقْعَدْ دَا نِیْشَنْ

بِمَالِدْ مَالِیدَنْ دِیْکَرِ عَاقِرْ قَاحْ یَکْدَرْ هِجْهَیْنْ مَشَکْ نِیْمْ دَهْمْ

بَا هَفْتْ مَشَقَالْ رَوغن زَبَقْ بِمَالِدْ حَلِیْثْ بَا رَوغن

زَبَقْ یَا حَلِیْثْ بَا عَسَلْ وَ رَوغن پَنِبَهْ دَانَهْ بَسِیَّارْ مَوْثُرْ

اِسْتْ وَ رَوغن مَغْرُکْ دَوِیَهْ شَهَابِیْ وَ بَا عَاقِرْ قَاحْ ^{مَشَکْ}

بزرگ نافع است و از جمله معظمت ذکر مالید نشیر کاو

تازه دوشیده است مکر و اگر قدری بنات و نمک

دانه سائیده با روغن کا و آمیخته و مجموعا با شیر کا

و اگر بکیم از عروق خلق اید و بنده مخلوط نموده مکر و طلا نمایند پی نظیر است و اگر قصب
شود باید رسته خار شتر بیاورند و او را
کوفته و پخته و در ظرف سفالی بگذارند
تا خشک شود و دست بزدند و بر بالار
آن را بکشانند می پخته و محراب است

سائیده برا و بپاشند بغایت عظیم می شود و شیخ

الرئیس انرا مجرب دانسته است و خا طین و اکرم بن تو

خشد

خشک کرده و نرم سائیده برا و روغن شیره بر قصب طلا

نمایند بسیار نافع است و طریق ساخن روغن نوک

و روغن زیتونی بطریق روغن کل سرخ است اما تداویر

واقعا لی که بهیچ برانگیختن باه و مرغوب و منغط انگیزا

ملاحظه حسن خو برویان و جالست و معاشرت و ملا

و معاشرت با ایشان و دیدن صور باه نامه و مطالعہ کت

مصنفه در باه و حکایت مشتمل بر امر جماع و حکایات

تقوای زجای معین و نظر بجمع شدن حیوانات خصوصاً

اقوای زانها مثل الاغ و کوبه و تجدید مدخول از اقوای

مقویات مبهمی است چنانچه مکرر بتجربه رسیده است

و از اینجا است که خواجه عیید زاکانی میگوید بالسُّقْمِ

ساق بیکان شیخ داود مصری در تذکره میگوید عبارتی

که ترجمه اش اینست نفع چیزی که تنبیه شهوت میماند

بعد از یاس تجدید صرف است بدو سبب که بتجربه رسیده است

بجمله

بجمله آنکه ملازمت شی و احد موجب ملال طبع است

و خود را بتکلیف بران داشتن موجب لاغری بدن ^{و مژ}

پری و مضعیف عصب است و بسا باشد که فاجه بکند تمام

شد کلام مذکور دیگر از مقویات تراشید زینست ظاهر

است و دیگر شستن عضو آب سرد و بعد از فراغ از

مباشرتان نفع خصوصاً در تابستان غسل آب سرد

و استحمام بمجام معتدل و در زمستان مکرر جماع کردن

ولباسهای نرم و ابریشم پوشیدن و درخت خاچر

خوابیدن سواری معندل کردن مالتدکی با تمام بدن

خصوصاً از دست مطبوع مرغوب تقویت قلب و دماغ

کردن بوی خوش بوییدن خصوصاً هرگاه بوی خوش را

از شخص مطبوع مرغوب بشنود صدای خوش شنیدن لباس

اوقات با سر و درو فرج بودن اما انچهها که ضعف بیهوش است

باید اجتناب از آن بکند ضد آنچه از مقویات مذکور شد جماع

باشخص

باشخص غیر مرغوب جماع با حایض و زن بیهوش و طفل کمتر از

سیزده سال و زن بد شکل و بیمار و زن که بعد از عهده

جماع باشد مواظبت بر جماع باشخص واحد کردن و استیمنه

بدست لواطه کردن ضد و جمانت بسیار کردن سهل

بسیار خوردن چیزهای بادشکن مثل دیره و بادیا

خوردن استعمال کلاب بیهوشی که باشد بوییدن کل

سرخ مداومت بخودن ترشیهها و مبردات و مرطبات

مکر و مزاج محروم حرکات عینیه کردن میان با زانست

یا راه رفتن بر مکان نمناک و صلت و سنک نشستن

بسیار خوردن فکر بسیار کردن معوم و مهموم بودن

و بالجملة آنچه از ادویه و اغذیه و تدابیری که مذکور شد

و در هر ضعیف باهی نافع است مگر آنکه معاجین و اطلبه

طلا کردن و اغذیه کثیر الحار و در ضعیف باهی که منشأ

ان حرارت مزاج باشد ضرر میکند و سوای اینها از مذکور

در این

در این نوع نیز نافع است مفاصل و نقرس و عرق النساء و

جمع مفاصل در دمی است با ورم و کابدون ورم که حاشا

شود و مفاصل اعضا اگر مختل نکشتان خصوصاً انگشت

ابهام باشد نوا نقرس میگویند و اگر در مفاصل زان

باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت نوا عرق النساء

گویند سبب هر یک از اینها ریختن ماده ایست و مواد

بدن باین اعضا و اگر آن ماده خون باشد علامتش سرخی

حل و شدت و جمع و ورم و سایر علامات غلبه خون چنانچه

در صداع دموی مذکور شد علاجش در ابتدا فصد با ^{سلیق}

از طرف مخالف و اگر جمع در دست باشد و اگر جمع در پا

باشد فصد با سلیق از جانب جمع و اگر محتاج به تکرار

فصد شوند فصد صافین از جانب جمع بکشد بر هر ^{بقدر}

خوردن منصفی از عنب الثعلب کا و زبان میخ کاسه

شاهنره از هر یک دو مثقال عیناب سپستان از هر یک

ده دانه تربجین ده مثقال و در و نیم همین منصفی را

با ضافه سورجیان سه مثقال مویر منصفی بیست دانه ^{هند}

ده مثقال پوست هلیله در دینمکوب چهار مثقال ^{سور}

خیا چتر برده مثقال و روغن بادام یک مثقال بنوشند

و اگر در شب مسهل طریقل صغیر سه مثقال با یک مثقال

سورجیان کوبیده بخورند بهتر است و اگر از یاق مسهل

رفع علت نشود مکرر نمایند و گاه باشد که احتیاج است که او

فصد نیز نشود غذا ترك حیوانی نموده شود یا برنج یا شیر

با دام و طرف شام پختی مایش یا چلا و خصوصاً هرگاه

وجع شدید و با ورم و یا بابت باشد و اگر اینها نباشد ^{کوش}

نازکی میتوان خورد و در ابتدا صدل سرخ و سوزنا

و کلاب طلا نمایند یا بزرقطونا را با سرکه بپوشند

و ضماد نمایند با عدس و پوست چیتا شیر با آب کشیز

نیز ضماد نمایند و آب برك گاه و آب برك کل همیشه ^{بهار}

بزنند

نیز نافع است و مالیدن قرص مبارک که در مذکور شد

با کلاب بسینا نافع است و بعد از سکون وجع و ورم

بزرك و اکلیل الملك و شحم خطی و آرد جو ضماد نمایند ^{بند}

آنها در جو با آب کشیز ضماد نمایند تا با الکلیه دفع من

شود و اگر ماده صفرا باشد علامتش شدت وجع است

و سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات ^{علیه}

صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و کمپنا ^{شد}

که ماده مفاصل ز صفر صرف باشد بلکه از خون مجلول

نصفرا باشد و لهذا در این نوع نیز احتیاج بقصد است

لیکن خون کمتر از نوع اول باید گرفت و در ابتداء

یکفصد از جانب وجع کافینست و سایر معالجات بیجهت

که در دموی مذکور شد و اگر ماده بلغمی باشد اکثر اینست

که بخا اطه صفر آمیخته شد زیرا که بلغم با عصاره غلظت

و برونی کردارد بدون صفر نفوذ در مفاصل نمیکند

لهذا

لهذا مفاصل بلغمی نیز بمشادکت صفر است بالجمله

علامتش سفیدی دند و کمی ورم و کمی وجع و احسا

وجع در عمق و فقدان علامات غلبه صفر و خون

و انتقاع بمسخرات علامتش خوردن منصفی است از کاه

زبان بنیج را زیاده اصل السوس پوست بنیج کبر بنیج^{سنه}

از هر یک دو مثقال تربجین ده مثقال تاسه روز

روزی چهارم سورنجان مصری سنه مکی از هر یک سه

۱۱
مُتَقَالَ كَلِّ سِرْخِ تَرُبْدَا زَهْرِيكَ يَكْتَقَالَ عَنِ لَثْعَلَبُ

زَيْدَانِ زَهْرِيكَ دَوْمُتَقَالَ فُلُوسُ دِهْ مُتَقَالَ صَنَّا

مُضْجِعِ مَمُودَه بَنُوشَنْدَا وَكَرْشِ مَسْهَلِ طَرَفِلِ صَغِيرِ

سَهْ مُتَقَالَ بَا يَكْتَقَالَ اِيَارُجِ فَيَقْرَا فَوْ بَرَنْدِ وَطَرِ

جَنَحِ مَسْهَلِ دَا بَنُوشَنْدَا نَفْعِ اسْتِ وَكَرْشِ دِيَمِيَا

جَمَارِ مُتَقَالَ طَرَفِلِ صَغِيرِ سَهْ دَا بَادِ وَ مُتَقَالَ يَارِ

فَيَقْرَا وَيَكْتَقَالَ سُوْرُ بَنَانِ مِصْرِي بِخُورَنْدِ شَايْدِ كَرْتَا

مَسْهَلِ

مَسْهَلِ دِيكَرِ نَشُودَا وَكَرْ مَجُونِ سُوْرُ بَنَانِ دَرُورِ مَسْهَلِ

بَقْدَرِ چَارِ مُتَقَالَ يَاشْتِ مُتَقَالَ بَابِ كَرْمِ بَنُوشَنْدَا ^{خُصُو}

بَعْدَا زَانَكَه دَوْمَسْهَلِ مَذْكُورِ دَا خُورْدَه بَاشَنْدَا بِيَا دَنَافِ

اسْتِ وَصَفْتِ مَجُونِ سُوْرُ بَنَانِ اَيْنِسْتِ سُوْرُ بَنَانِ شَشِ ^{مُتَقَالَ}

مَآهِ زَهْرِي زَبْرَه كَرْمَانِي پُوسْتِ بَنِي كَرِ شَطْرِجِ هِنْدِي ^{بَنَانِ}

ازْهَرِيكَ دَوْمُتَقَالَ پُوسْتِ هَلِيلَه زُودِ هَفْتِ مُتَقَالَ نَحْمِ ^{كَرْمِ}

نَمَكِ هِنْدِي بَرَكِ حَتَا رُبْدَا لَجْرِ فُلْفُلِ سَفِيدَا دَا يَا كَلِ سِرْخِ ^{بَنِي}

سَقُونِيَا كَشِيرَ خَشَاكُ زَهْرِيَاكُ سَهْ مَثْقَالُ تَرُبْدِ سَفِيدِ پَانُزْدُ

مَثْقَالُ رَوْغَنُ بَادَامِ جَهَارِ مَثْقَالُ وَيْنِ عَسَلِ صَاصِدِ وَبِجَا

مَثْقَالُ اجْزَا رَا بَكُوِيْنِدُ بَارَوْغَنُ بَادَامِ چَرْبِ كَنْتَدِ وَعَسَلِ

• بِقَوَامِ آوَرْدَه بَاهِمِ بَسْرَشَنْدِ وَا كَرِ سَفُونِي كِه مَعْرُوفِست سَفُونِ

مَفَاصِلِ بَقْدِ جَهَارِ مَثْقَالِ يَاسَهْ مَثْقَالِ قَنْدِ سَفِيدِ وَغُرُقِ

كَاسَنِي يَا كَاوَرْدَه بَا كَرْمِ كَرْدَه بِنُوشَنْدَهْمِ نَافِعِ اسْتِ صِفْتِ سَوْرَنْجَا ^{اِنْ وِنْ}

وَرَقِ كُلِّ سُرْحِ اَزْهَرِيَاكِ بِيْجِ مَثْقَالِ بَرَكِ سَنَامِي كِه مَثْقَالِ مَغْزِ

۲۰۲
بَادَامِ مَقْشَرِ مَغْزِ شَمِ خَرَبَزَه كَرْمِيَاكُ اَزْهَرِيَاكُ سَهْ مَثْقَالِ تَرُبْدِ

سَفِيدِ هَفْتِ مَثْقَالِ زَعْفَرَانِ دَوْدَانَكِ اجْزَا نَرْمِ كُوْبِيدَهْمِ

سَا زَنْدِ وَا كَرْمِ سَوْرَنْجَانِي كِه صَاحِبِ كَامِلِ الضَّاعِدِ بَهْتِ

• مَفَاصِلِ ذِكْرِ كَرْدَه بَقْدِ دَوْدِ مَثْقَالِ فَرُو بَرَنْدِ وَا بَ كَرْمِ

عَقْبَانِ بِنُوشَنْدِ سَا نِ تَرَا زِ مَرْكَبَاتِ دِي كَرِ نَافِعِ اسْتِ صِفْتِ

اِنْ سَوْرَنْجَانِ صَبَرِ رَزْدِ پُوسْتِ هَلِيلَه دَرْدِ اجْزَا رَا مَسَا ^{وِي}

كُوْبِيدَه حَبِ سَا زَنْدِ وَخَوَرْدَنِ سَكِجَبِيْنِ بَرُو زِي بَعْدِ ^{مَعْبَا}

مذکوره و همچنین شربن اصول بدستوریکه هر یک حیثیت

مذکور می شود نافع است مگر آنیکه با علامات غلبه حرار

بر مزاج شربن اصول مناسب نیست و در این نوع از مفا

قی کردن بعد از خوردن مقی از شیر و تخم ترب بآب ترب

نمک و عسل بسیار نافع است و بسیار باشد که اخیا عسل

نشود بعد از غذا و مت بقی و غذا در این نوع بخود آب و غر

بلا و قلبیه چلا و میل نمایند و از ترشها و ماست و آب

سرد

سرد احتراز نمایند و سورنجان پنج بنفشه و صبر سقوطی

و مرمکی با کلاب طلا نمایند یا سورنجان و پنج نی طلا نمایند

یا سورنجان و زراوند و طویل حب القار قسطیل و صبر سقوطی

و مرمکی با کلاب طلا نمایند و بعد از غذا مالیدن آنها در غن

یا دار نافع است و در استکین و جمع مفاصل و در همه انواع

صماد بعد از مقشر و استخوان سوخته انسان و اگر نباشد

غیر انسان و سورنجان و تخم پوست خشکیش بسیار نافع است

وَنَشْتَنَ مَحَلَّ وَجَعٍ بَابِي كَهْ بَابُونَه وَكَلِيلُ الْمَلِكِ وَمِنْ دُخَانِ

وَسَعْتَرٍ وَبَرْجَانِ سَيْفٍ وَبُونَه مَجْمُوعٍ يَابَعُضِي زَانِهًا جُوشَانِ ^{وَبِنْدَه}

بَاشَدِ دَرِ نَوْعِ آخِرِ سِيَّارِ نَافِعِ اسْتِ وَنَشْتَنِ بَابِي كَهْ عَلَفَ

اسْفَنْدَرَادِ رَا دَرِ اَوْجُوشَانِيْدَه بَاشَدِ مَجْرَسْتِ وَمَالِيْدَنِ مَغْرَ

قَلَمِ كَا وَبَاسْتِيْرِيَارِ وَغَنِ بَابُونَه دَرِ اَيْنِ نَوْعِ آخِرِ سِيَّارِ نَافِعِ ^{اِسْتِ}

طَلَايِ دِيْكَرِ كَهْ دَرِ دُمُوِي وَصَفْرَاوِي دَرِ اَوَاخِرِ وَبَلْعِي اَزْ

اَوَّلِ تَا آخِرِ اسْتِعْمَالِ اَنْ نَافِعِ وَجَرَسْتِ صَبْرِ دَرِ دُرْمَتِي

دَعْفَرَانِ

دَعْفَرَانِ اجْزَا رَا سَاوِي بَا آبِ كَلَمِ طَلَا نَمَانِيْدِ ضَمَادِي دِيْكَرِ

مَثَلِ طَلَايِ مَذْكُورِ حَلْبَه زَا بَابِ وَسِرِ كَهْ طَلَحِ نَمَانِيْدِ وَقَدَرِي

عَسَلِ اِضَافَه كُورَه مَجُوشَانِيْدِ تَا عَلِيْظِ شُوْدَ وَاسْتِعْمَالِ كَنْدِ

ضَمَادِي دِيْكَرِ بَحْثِ مَفَاصِلِ بَلْعِي كَهْ مَسْكَنِ وَجَعِ بَاشَدِ

مَادَه اسْتِ مَغْرَدَانِه بِيْدِيَا بَجِيْرِي سَه جَرُو عَسَلِ رُو غَنِ تَا زَه

كَاوِي دَرِ دُنْدَه خَمِ سِرِ كَهْ اَزْ هَرِيْكَ بَكْمَرُو وَسِرِ كِيْنِ خَشِيْكَ كَاوِ

بَقْدَرِي كَهْ سَايَرِ اجْزَا رَا عَلِيْظِ كَنْدِ بِيْدِيَا بَجِيْرِي وَسِرِ كِيْنِ كَاوِ

۲۱
و انرم کوبیده و هم را با هم مخلوط نموده استعمال کند حیثیات

بدانکه حتی را که بفارسی نب گویند حرارتی است غریبه که

در دل مشتعل شود اعظم از اینکه از دل منبعث شود یا آنکه

از جانب دیگر منبعث شود و بدل برسد و بنوسیطه نگاه

جسته که از دل رسته است و بتمام بدن رسیده است

و آنها را شراپین گویند جمیع اعضا برسد و مشتعل شود

در بدن مجدی که جمیع یا بعض افعال طبیعی ضرر رسانند

و افعال

۲۰۶

و افعال طبیعی فعل هائی را گویند که در صحت بر حسب

افضای طبیعی صادر شود و چون بدن بمشمل برسد ^{است} جیس

یکی اعضا و یکی ارواح و یکی اخلاط اجناس عالیه که هر

افراد میدارند سه جسته زیرا که اگر این حرارت اولاً

و بالذات متشبث گیرند با ارواح است و بالعرض ^ش

با خلایط و اعضا نموده انرا حی بوم گویند محبت آنکه

باعتماد و لطافت ارواح غالباً در یکشنبه روز منقضی ^{میشود}

واکرا و لا وبالذات متشبت باخلاط شده و بعد از آن

سرایت با رواج و اعضا کرده انرا حی خلطی گویند و جو

سقیمه واضح است و اکرا و لا متشبت باعضا شده و به

متبع ان رواج و اخلاط کرم شده اند انرا حی دق گویند

بجهت آنکه اینت اعضا را میکند از دو بار یک میکند

پس اجناس دلیه حی این سه جنس است اما حیواناتی

که عبارت از اینست که حرارت غریبه اولاد در روح رسیده

در سرایت

و سرایت بقلب نموده و مشتعل در قلب شده باشد

و از قلب بنوسط شرایین تمام بدن و اخلاط نموده

همه را کرم کرده باشد و این بت از اسباب خارجه

رسیده مثل سرمای شدید و غرور رفتن در آب سرد و کرمی

شدید و خوردن غذا یا دوائی حار و مثل هم و غم مط

و غضب و غیر ذلک از اسباب خارجه و این بت را

بحسب کثرت اسباب انواع پیدا شد لیکن در این رساله

اختصاصاً در چند نوع کثیرا لوقوع میشود حتی بوم استحصا

این تب در رسیدن هوای سرد و یا آب سرد ببدن ^{حادث}

می شود علامت آن تقدیم سبب است و وجع اعضا و ^{مطبی}

که بفارسی کمان کشتی میکنند و نشاد ب که بفارسی

حمیانه گویند و بسینا ر بول کردن و گاه باشد که مکرر

اندک سرمائی می شده باشد و این تب را در عرف گویند

که از چادر ن بهم رسیده علاج باید خود را بپوشند و ^{وا} اعضا

مالندی

مالندی کند و یاها را با آب گرم بکند و لغاب ^{بند}

و خاک شیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ^{سخت}

و ما است احترازا نمایند و غذا اش شوبانی از برنج و ما ^ش

و اسفناج میل نمایند و چلا و با زرده تخم بزمنا است

و اهما تمام نمایند که تا عرق بیاید و تب دفع شود حتی ^{یوم}

حرّی بسبب این تب طول مکس در افتاب گرم یا ^{آتش} نزدیک

یا حمام بسینا و حرم میباشند علامت آن یکی از اسباب مذ ^{نقد} کوره

است و سرخی چشم و فروختگی و حساد و صداع و تشنگی

و زیادتی حرارت و التهاب و سرع الجش و کلا

و روغن کل سرخ بر سر بمالند و ببینند یا آنکه صندل

سرخ و سفید را با کلاب یا آب کشیزه بر آب خیار

بر بمالند و ببینند و اگر کافور نیز داخل کنند مناسب است

و آب سرخه یا شامه و خوردن شیر و تخم خرفه و کشیزه و غنا

و بر زقطونا و عرق بید مجوعا یا بعضی نافع است و غذا

انار

انار یا در شک و ترم و خرو و سبب میل نمایند تا نب دفع

شود و حتی یوم و جعی است سبب اینست و جمع شدید عضوی

از اعضا است مثل چشم و گوش و غیر ذلك از اعضا و

علامتش وجود و جمع است در عضو خاصی و علامتش

جمع آن عضو است و الا بنحویکه در معالجات آنها مذکور است

و از جمله مسکنات و جاع حس عضو را که کردن و آن بمش

افون حاصل می شود و بعد از سکون و جمع اگر حرارت باقی باشد

علامت استراحت و خواب کردن و روغن کل سرخ بر تمام

بدن بمالند حتی یوم بغی سبب این نباشد رسیدن بغب بسیار

است بیدار شدن مثل حرکت بسیار علامت است تقدم سبب است

و یاد دانی که می مفاصل بر سایر اعضا و سستی بسیار علامت

استایش بسیار و استراحت است و مالیدن کی در خواب

و مالیدن روغن کل سرخ بدن و غذا های بار د و در

خوردن مثل گوشت بزغاله و مرغ بچه یا اسفناج و در د

و پیچیده

و سفیده تخم مرغ پیمشت و خوردن کلاب و نبات حتی یوم

سهری سبب این نباشد بخوابی مفرط است و علامت است تقدم

سبب است و علاماتی که در بغی مذکور شد و علامت است علاج

بغی حتی یوم ترشی سبب این نباشد نزله و زکام است و علامت

وجود نزله است علامت است علاج نزله بخوریکه مذکور شد

حتی یوم تخم سبب این نباشد هضم نشدن و فاسد شدن غذا

در معده علامت آن ادوغم ترش است باید بوی و سبکی

معد

و سوزش معده و گاه باشد که درد معده نیز باشد ^{چشم} علا

قی کردنش و معده را از آن غذای فاسد پاک کردن و

اگر چه هجر نشود آب نیم گرم و نمک بپاشد و قی کند و

اگر طبیعت جابت میکرده باشد احتیاج بقی نیست بلکه چند

فنجان آب گرم از پی هم نوشیدن غذای فاسد را از تحت دفع

میکند و تا معده پاک نشود غذا میل نکند و از نفسای پاک ^{معده}

و کسکی صاد و قلبه و ریشک با سماق یا عوره میل نمایند ^{دیگر}

انکه

انکه در جمیع انواع بنهای یومی بعد از انحطاط نب رفتن

بجام معده را از انفع معالجات و بدانکه جمیع انواع مذ

کوره از حیثیات یوم هرگاه از جهار در و زجا و زکرت و

رفع نشد و تب ظاهر و واضح است مثل به تب خلطی شده

و این معالجات دیگر مفید نیست بلکه معالجه تب خلطی ^ش ^{سوز} ^{اند}

در هر مزاج و هر شخص بحسب نقال باید کرد اما بنهای خلطی که

عبادت ز پتی است که اخلاط بسبب عفونت گرم شود و آن

خراوت بقلب برسد و از آنجا سرایت بجمیع اعضا و ادوای

بکند و این را بت عفونی گویند و سبب عفونت خلط

یکی از سه وجه میباشد یکی از سده باعتبار کثرت یا غلظت

یا الرُوح خلطی در مجاری بهم رسد و آن ماده که سبب

محبوس شده باشد منعض شود و دوم از اسباب عفونت

اخلط غذا های نامناسب است که باعتبار فساد جوهر

مثل ماهی تازه یا باعتبار سرعت قبول فساد مثل شیر یا با

غلبه رطوبت

غلبه و طوبت بر جوهران مثل ميوه‌های رطب یا باعتبار

عدم استعداد آن برای هضم کامل مثل حیا و یا مثل جمیع

میان اغذیه مختلفه در هضم فساد پذیرد و منعض شود

سیم از اسباب عفونت خلط هوای و بانی و هوای منغیر

از اسباب سماوی و از خواست که باشد شش و از راه

مسامات جلد با خلط میرسد و منعض میکند و چونکه

اخلط چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا و بتهای عفونی

بیزچهار است بعد از خلط و هر يك از این خلط اربعه

یا داخل در عروق منعصر میشوند یا خارج از عروق ^{معدیه} مثل

و کبد و غیر ذلک پس هرگاه تعفن در داخل عروق باشد

بت لازم میباشد و قلع نمیشود مگر بزوال مرض و اگر تعفن

خارج عروق باشد بت دایر میباشد یعنی بحسب نوبه

که از برای آن ماده منعصر میشود چنانچه در هر يك

مذکور خواهد شد بت دفع میشود و باز در نوبه دیگر

مجايد

مجايد و همچنین تا مرض زایل شود پس بتهاي عفونی هشت

زیرا که هر يك از خلط اربعه تعفن آن یا داخل عروق است

که بت لازم و بر طرف نمیشود مگر بزوال مرض یا خارج عروق

است که بت دفع میشود و باز در نوبه دیگر عود میکند

بحسب هر ماده چنانچه ضابطه نوبه هر يك مذکور

خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق میباشد مثل

فیه نظر اما اولاً فان الدم یمنع من الخروج من الما القصب فیمکن ان یقف من و اما ثانیاً فان
اخلاط ثلاثه دیگر لهذا بت دموی دایر نمیشود و بت
الاولی کان یمنع من الخروج من الما القصب فیمکن ان یقف من و اما ثانیاً فان
الکبد من فانی و اما ثالثاً فان الدم یمنع من الخروج من الما القصب فیمکن ان یقف من

دموی جا رنج عروق پتی است که سبب آن و رام احتیاج است

بجوئی که مذکور خواهد شد اثبات دموی که مآذ آن

داخل عروق باشد برد و قسم است یکی آنکه از حدت غلیظ

خون حادث شده باشد بی آنکه عفونت در او باشد

و این نوع تب دموی فی الحقیقه قسمی است علیحد که

داخل در ریه های عفونی نیست زیرا که عفونت نیست

و در تحت حمیات یومی و دمی بین داخل ^{نست} و لهذا

یست

این تب را تب خلطی میتوان گفت و بت عفونی نمیتوان

گفت زیرا که منشأ تب خلطی است و عفونت نیست و یکی

آنکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان و حدت خون

باشد بدون عفونت که مذکور شد که قسمی علیحد است

براسه است در نسخه اصل چنین ملاحظه شد و در بین

علیه قلمی عموده اند باید مشخص شود و در تحت هیچ یک

از اجناس ثلثه یومی و عفونی و دمی نیست ^{خن} انرا سونو

گویند علامت آن سرخی رنگ و درو و چشمها و زبان

و پری رگها و سرخی بول و شنگی و شیرینی دهان

و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی

مذکور شد دیگر از علامات این تب آنست که حال ^{بعض}

چنانچه در تب صفراوی لازم یگردد و سبک تر ویک ^{روز}

سنگین تر است نیست بلکه همه روز بیکرا است دیگر

از علامات آنکه سرماها و لرزی با این تب میباشد ^{علاج}

از صد

ان صد است و ابتدا از يك با سلیق و اگر در سرنگین

باشد یا صداعی باشد صد از قیغال بکند و بقدر قوت

مریض خون بگیرند بلکه بحدیکه مرتب بغش برسد خون کم

کند و بسا باشد که حاجت بند پیری دیگر نشود و ^{بعض}

رفع تب شود و اگر تب دفع نشود منضجی از عذاب ^{سیست}

از هر يك ده دانه شیرختم کاهو و کدو و هر يك ^{مثقال}

ختم کشیز یک مثقال شیرخشت ده مثقال بنوشند و در ^{پنج روز}

عنب الثعلب خبازی پنج کاسنی بنفشه نیلوفر از هر یک

دو مثقال عنباب سپستان آلو بخارا از هر یک ده دانه

هندی شیرخشت تربجین فلو س حیا رچنبه از هر یک

ده مثقال روغن بادام یک مثقال بنوشند و همچنین در ^{ششم}

و هفتم منبج مذکور را با زرد و هشتم مسهل و در نهم

بنز منبج را و در دهم مسهل میل نمایند و اگر احتیاج

بتکرار فصد باشد تا در هفتم یا در نهم تکرار فصد ^{مست} یا

میان

میان شانه نمایند و اگر سه مسهل کفایت بکند و

در دوازدهم مسهل دیگر بنوشند و عذا شور پای ^{برنج}

و کدو و اسفناج میل نمایند و ترمز و زرشک و عود

یا شور با میل نمایند و پختی ماش و عدس مناسب است

و از میوه خیار و هیند یا نه و کلابی و الوی زرد و

نارین مناسب است و کاه و سیار و نافع است و آب سرد ^{سیار}

نافع است و چنانچه شیخ الرئیس فرموده که اگر صاحب ^{این}

چندان آب سرد بدهند که زنک و روی و بسبزی ملال

شود البته این بت دفع می شود و ماء الشعیرد و اوغتا

مناسبی است که صاحب این بت را و بعد از دوازد هم

شیره تخم خرفه پنج مثقال تخم خیار و تخم کاسنی و هریک دو ^{مثقال}

با سکنجین ساده ده مثقال چندین روز میل نمایند ^{شیره}

تخم خرفه پنج مثقال سکنجین ده مثقال میل نمایند و بعد

از چهار رده هم شکستن بت کوست خرویس بچه و برغاله

میکند

میل نمایند و پرهیز را تا زوال بت با الکلیه نگاهدارند

و از مبردا بت مذکور میل نمایند تا دفع مرضه صحت

کامل حاصل شود انشاء الله تعالی اما بت دموی که از

عفونت خون حادث شده باشد و اگر مطبقة ^{متش} کوبیده

همان علامت سونوخس است و قلق و افروختگی و تشنگی

نفس و گاه باشد که پیوسته ^{باین} رند و بالجمله اعراض

این نوع است از نوع اول است علامت بعینه همان علاج

نوع اول است و اخراج خون و بترید و سایر تدابیر در این

نوع بیش از نوع اول ضرور است و بعد از چهاردهم ^{و پنجم}

کافور مناسب است که با عاب بزرقطونا و شیر و تخم حرف

و شربت سیاه فر داده شود و صفت قرص کافور اینست

طبا شیر تخم حرفه تخم کاهوا زهر یک پنج مثقال تخم کاسه

رب السوس صندل سفید زهر یک سه مثقال مغز تخم

خربوزه چهار مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال ^{تو نجبین} ^{مثقال}

کافور

کافور یک مثقال با عاب بزرقطونا قرص سازند و نیم مثقال

هر روز با شیرهای مذکوره میل نمایند تا ثابت شود

که سبب آن عفونت خون خارج عروق باشد آن بیماری است

که منشأ آن او را دم مؤیه احشا است مثل ورم دماغ

که آنرا سرسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که

ذات الصدور و ذات الجنب گویند و ورم شش و ورم ^{معد}

و ورم کبد و غیر آنها را احشا و تب دموی خارج عروق

بجو پیکه در اخلاط دیگر میباشد زیرا که خون در خارج

عروق میباشد و علاج آنها منوط برای طیب است و درج

از موضوع متعلق این کتابست نهایت چون ضابطه حدی

از برای انواع تبهای عفونی قرار دادیم لازم بود که

اشعاری باینها بشود و معلوم شود که بعضی از انواع

تبهای دموی است که علاج آن مذکور نشده اما تب صفراوی

آن نیز یا لازم است که ماده آن داخل عروق است یا دای

۲۱۹
که ماده اش خارج عروقست اما تب لازم صفراوی آن

نیز برد و قسم است یکی آنکه ماده صفرا در عروق حوالی

قلب یا عروق تمام بدن منعقد شده باشد و این را محرقه

گویند و دیگر آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق بدن منعقد

شده باشد نه در عروق حوالی قلب و این را غلب لازم میگویند

اما محرقه علامتش لزوم تب است و تشنگی بسیار و تلخ دهان

و زردی رنگ و درو چشمها و بیخوابی و قلق و اضطراب

وهدیان و صداع و خشونت زبان و زردی زکام

باشد که زبان سیاه شود و رنگینی بول بارتستویا آنکه

احوال مریض بگردد و سنگین تر و یگرو و سبک تر است ^{جش} علا

نبهی است که در سوخو و خن و مطبقه مذکور شد سوا

مصد و بتبرید و این پیش از هر بنه های خلطی باید کرد و

آب سرد و برف و یخ مکرر باید داد و از میوه ها و طب

هر فصل آنچه باشد بنحویکه در تب دموی مذکور شد با

داد

داد و ماء الشعیر مکرر باید داد و آخر روز لعاب بزرگ قوطا

و پنهان و خاکشیر و عرق پنلو و زوبید و کاسه باید داد

و هر روزه کدو و اسفناج و ماش و برنج که با ماء الشعیر

پخته باشند تا تمهیدی یا زرشک یا اسفناج و برنج

یا پختی ماش مقش یا ماش برنج و آب نازین یا شیر خشک

در این شب بجوش منج مناسب است و مسهلان را در این

که در تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از دوازدهم

قرص کا فوراً با سکنجین و شیرہ تخم خرفه بسنور

تب دموی بسیار مناسب است و در این تب و تب دموی

اگر تب تاسا نزد هم باقی باشد و از بی شتهائی و خشونت

زبان و شدت تب معلوم می شود که هنوز ماده باقی است

و در روز شانزدهم مسهل بطریقی مسهلان قبل بدهند

و بعد ازین با زمره دانه بسنور مندرک و را کرد و این

و تب دموی مواد منوجه دماغ باشد علامتش بیوشی

و هدیا

و هدیا و شدت صداع و پنچوائی است در دروس

طرف صبح آب یا زین چهل مثقال شیرخشت ده مثقال

باب کا بنی بر پیست مثقال بنوشند یا شیرہ تخم حینا

شیرہ تخم کدو شیرہ تخم کا هوا زهریک دو مثقال شیرہ

تخم کشیز یک مثقال لعاب بزر قطونا و هدیا نه با عرق بید

و کاسنی و نیلوفر هریک باشد و شیرخشت ده مثقال

بنوشند و مسهل را بطریقی خنقان بعل آورند باین دستور

۲۱
که اول آب گرمی باینم مثقال نمک طعام و یک مثقال روغن

بادام بریزند و بعد از آن عسل لثعلب نیم خطی خیار

بنج کاسنی بنفشه نیلوفر کل خطی از هر یک دو مثقال ^{خنا}

سپستان از هر یک بیست دانه بجوشانند و صاف نمایند

و با ترنجبین و شیر خشت و فلووس از هر یک ده مثقال

روغن بادام چهار مثقال شیر جوده مثقال ضم نمود

بار دیگر صاف نمایند و چهار بخش نمایند هر بخشی را

یکدم

یک دفعه بریزند و یا آتا و میل نماده بدماغ چنانچه مذکور

شد صندل سرخ و سفید سوخته را با قلی کا فور و کلا

و آب کشیز و آب حیار و اندکی سرکه در شیش کرده

مکورد و پیش در ماغ مریض بدارند و اگر همین اجزای

نشود بعضی از اینها کاف نیست و اگر مریض را ضعیف

زیاد باشد در احشاد و قلب بنام نوز هر معدنی و کل

داعستانی و مر و اید از هر یک دو دانگ تا نیم مثقال

با آب سیب بدهند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی

از آن کافیهست و در اینست در سب هفتم و یازدهم

و چهاردهم پاشویه نمایند باین نحو که پاهای مریض را

در آب معندالحران که بکوبید و جوینمکوب و کل

ختم و بنفشه در او جوشانیده باشند ساعتی بگذارند

و بمالند و اگر این اجزا نباشد آب که کافیهست و داین

مریض را بسیار بنوشانند و مکرر باد بزنند و صندل

سرخ

سرخ و سفید در زیر پستان چپ بمالند و با الجملة ذرا

ت کوتاهی در برید نکنند اما عجب لازم است که صفرا

در بعضی زغروق منعفن شده باشد نه در عروق و حوالی

قلب علامتش بنزول روم نباشد و تشنگی و تلخ دهان

و زردی زبان است و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی

علامات حقیقه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از

عدم هدیایان واضطراب و قلوزیاد و سایر اعراض صعبه

۱۲
که در محرقه مذکور شد نیست خلاصه آنکه تب لازم ^{صفر او}

هرگاه با اعراض شدن و صعبه باشد محرق است و هرگاه

این اعراض صعبه نباشد مسمم است بعب لازم ^{ماده} والاد

شریکند و لهذا علاج این همان علاج محرق است مگر

اینکه بترید در این نوع کمتر از محرقه باید کرد ^{دوا} والاد

و غذا و ماده تدابیر مشترک است اما تب صفر او ^{یا}

که ماده اش خارج عروق مثل معده و کبد و طحال و

و غیر

و غیر اینها ارفضاها که در خوف میباشد منعقد شد

از این کوبند و علامت این تب است که لوز شدید ^{است}

خفیف می شود در تب بهم رسد و بعد از تب عروق ^{آید}

و بعد از عرق تب با الکلیه دفع می شود و در دیگر ^{تب}

بمیشد تا آنکه روز سیم باز لوز و سرما و تب و عرق

می شود و هکذا میگز و زمیباشد و میگز و زمیباشد و می

این تب را اول نوبه تا قلع شدن تب از نه ساعت نمیکند

که اگر از این مدت تجاوز کند معلوم می شود که ماده صفراوی

خالص نیست بلکه مرکب است چنانچه در انواع بیماری های

مذکور خواهد شد دیگر از علامات این تب تشنگی و تلی

دهان و زردی رنگ و درو و چشم و تهوع و سستی معده

و فی صفراوی و فلف و اضطراب در وقت نوبه و زردی

بول باشد تب بد بوئی و سایر علامات غلبه صفرا ^{بخه} چنانچه

در صداع صفراوی و تب لازم صفراوی مذکور شد

علاج

علاجش مثل علاج صفراوی لازم است مگر آنکه مسهل را

در روز غیر نوبه باید داد بهر روزی که اتفاق شود و با ^{الجلد}

در این تب نیز مثل صفراوی لازم معالجه بنهج محرر ^{باید}

باشد مگر اینکه محرر محتاج برید زیاد است و در این ^{باید}

بمزه محرر بناید بشود و یقین یام خوردن مسهل در

نوع آخر بنهج دو نوع اول نیست بلکه مسهل باید که در

روز نوبه داده نشود اما تب بلغمی آن نیز نماده اش تا داخل

عروقت که انزال ثغه گویند یا خارج عروقت که انزا

مواظبه گویند اما لثغه علامتش لزوم نباست و حرک

ملایم است و در صورت و پشت چشمها اندک تباهی

میباشد و اشتها میبایست و علامت صفر از نشک

و قلنجی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب

و سایر علامات مخصوصه صفر نیست و آب دهان

بسیار میباید و بول در این تب غلیظ میباشد و گاهی

میباشد

سیند رنگ می باشد و گاهی سبخی میزند و غلیان و قی باغی

میباشد و طعم دهان گاهی شور است که سبب باغم مالح^{شد} با

و هی ترش است که سبب باغم حامض باشد و رنگ و رو

در این تب برنگ قلنجی مایل برود میباید خصوصاً در

اواخر و سبخی و کسالت از لوازم این تب است علاجهش

از ابتدا منجی باید داد از غلبه سبب کانی اصل

السوسن تخم خطی و زبان و هر یک دو مثقال سیستان

پانزده دانه و تریجین ده مثقال و دروز هفتم

مسهل را جزای منجیح مذکور با صاف سنا مکه سه مثقال

کل سرخ یک مثقال عناب ده دانه کل بنفشه دو مثقال

فلو سرخ یا رجب برده مثقال و عناب ادام یک مثقال و دروز

و دروازدهم و شانزدهم همین و دروسا بر ایام منجیح مذکور

را و غذا از اول تا شانزدهم اش شود با بونج با شیر بادام

و طرف شام چلا و وزده نیم مرغ و اگر آثار برودن و ما

مثل

مثل رطوبت دهان و کسالت و بیجستی اعضا باشد بعد

از هفتم گوشت مرغ بچه را شود با نموده میل نمایند و از

میوه ها و ترشها و آب بسیار سرد پرهیز کند سوای انار

که در این وقت مناسب است و کلابه نیز ضروری ندارد و بعد

از شانزدهم اگر تب رفع شود فنها و الاسته روز بروز

ککند آفتابی سه مثقال و هشت مثقال سکنجین بخورند

و طریق ساختن ککند اینست که ورق کل سرخ تازه را

دارین کرده باشک بقوام آورده در افتاب کنارند و

تا چهل روز و اگر تا دو ماه بگذرانند بهتر است و اگر خشک

شود شکر را مکرر بریزند تا خوب بچل آید و بعد از آن

سکنجین بر روی باین دستور که روز اول چهار

مثقال و دوم پنج مثقال و سیم شش مثقال و چهارم

هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت مثقال بشیره

نیم کاسنی یک مثقال و شیر زایانه یک مثقال میل نمایند

و اگر

و اگر در پشت پاها و چشمها تبهتی باشد هر روز قرض و نشل

صغیر بقدر نیم مثقال اضافه نمایند و اگر معده ضعیف

باشد و غذا هضم نمی شود باشد و بهیج باشد و عطش زیاد

نباشد قرض ورد با اضافه سکنجین بر روی هر روز نیم ^{مثقال}

میل نمایند و این ضابطه را مری دارند تا دو روزه روز

اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکنجین

بر روی سهلی میل نمایند از دیوننجینی یک مثقال و نیم تربید

يكشقال وينم عصان افسنتين دودانك عصاره غافت

دودانك غاريقون ينم مشقال اين اجزا واجب کرده نهند

وارعقبان ده مشقال تربجين را در عرق كاسني حار كند

نيم گرم بنوشند و هم چنين بعد از دوازدهم نيز هزين مسهل

واميل نمايند و طريق ساختن سيكجين بزودي بيش

نجم كاسني را زيان نه نشود شخم حيا و از هر يك پنج مشقال

بيج كاسني ده مشقال شخم خربق كرمك چها و مشقال كل كشو

الز

رشته كشو تا از هر يك سده مشقال شخم كوفس اينسون كل نر

از هر يك دو مشقال اجزا را اينم كوب نموده بخيسانند و

بجوشانند و صاف كند و با شكر صاف يا قند سفيد بقند

پنجاه درم و سرکه شد چهل مشقال بقوام آورند و صيف

قرص زرشك صغير اينست زرشك را دانه پاك كرده بخت

مشقال وينم شخم كاسني شخم خرفه مغر شخم حيا و از هر يك يك مشقال

وينم ورق كل سرخ دو مشقال وينم زيوند چيني سبيل^{الطب}

از هریک نیم مثقال اجزا را کوبیده بالغاب بز و قوطونا

قرص سازند و صفت قرص در دصغیر نیست و در کل

سرخ شش مثقال رب سوس چهار مثقال سبیل الطیب

یک مثقال طباشیر و مثقال عصا غاف چهار ^{مثقال}

اجزا را کوبیده و بیخه قرص سازند و مداومت بخور

دن کلقتند و سکنجین بدست آورند کور بعد از سکنجین

بزوری نافع است و گاهی کلقتند را باد و دانک ^{مصطکی}

کوبید

کوبیده میل نمایند و گاه باشد که مداومت بخوردن

کلقتند و سکنجین معنی زبردنی باشد و هر سه چهار شب

یک دفعه آخر شب دواء الترید میل نمایند و صفت دواء

الترید نیست زنجبیل مصطکی از هریک ده مثقال ^{تند}

بسیست مثقال بنات سفید چهل مثقال اجزا را کوبیده

سفوف سازند و اگر دواء الترید را با کلقتند ضم نمود

بخورند و از عقب آن آب گرم بنوشند هم خوبست و در ^خ

این بت و کهنکی فرض خوردن مشرود بطور یاقوتی

فادوق هر دو بقدر نیم مثقال مناسب است و غذا بعد

از شام نوزدهم بخود آب با گوشت مرغ و کوسه بخورد

طرف شام تربله و وقلیه جلا و میل نمایند و اگر این

کهنه شود و بطول انجامد قرص دیوند چینی نافع است

و مجرب است خصوصاً هرگاه در جگر یا سپهر و صلابتی باشد

باشد یا آنکه بنهیج در صورت و دستها و پاها باشد

باب پنجم

یا سکنجبین بزودی یا سکنجبین ساده بقدر نیم مثقال

تایک مثقال صفت آن دیوند چینی شش مثقال قوه لك

از هر يك سه مثقال اینسون تخم کرفس عصا غاف

از هر يك دو مثقال اجزاء را کوپید قرص سازند و هرگاه

این بت از این تدابیر دفع نشود آثار را بجم است چنانچه

مذکور شد باشد شربت صول بدهند خصوصاً هرگاه یا

ورم دست و پا و شکم و صورت باشد یا بر دست و رگها

مُثْقَالُ تَاهَفْتِ مُثْقَالُ بَدَهْنَدِ وَبِهْفَتِ مُثْقَالُ كَسْرِيْدِ

بَدَهْنَدِ تَادُوَا زِدَه رُو زُوَا كِرَا تَرْ نَفْعِ ظَاهِرْ شَدِ تَابِلِيْثِ

وَجَاهِ رُو زِدِ بَدَهْنَدِ رُو نِ بَاسْ شِرْهَ رَا دِيَا نَه وَتَحْمُ كَا ^{سَنَ}

اَزْ هَرِيْكَ يَكْ مُثْقَالِ وِدْ رُو زِدْ هَمْ مُسْهَلْ بَدَهْنَدِ ^{يَكْ}

اَزْ مُسْهَلِ اِيْنِ كَمْ ذَكُوْرْ شَدِ صِفْتِ شَرِيْبِ صَوْلِ بِيْجِ كَرِيْشِ

بِيْجِ رَا دِيَا نَه بِيْجِ كَا سَنِيْ زْ هَرِيْكَ دَه مُثْقَالِ پُوْسْتِ بِيْجِ

كَبْرِ بِيْجِ مُثْقَالِ رَا دِيَا نَه تَحْمُ كَرِيْشِ تَحْمُ كَا سَنِيْ زْ هَرِيْكَ هَفْتِ ^{مُثْقَالِ}

قُتَاجِ

۲۳۲ قُتَاجِ اَزْ خَرْ سَبِلِ الطَّيْبِ سَا رُوْنِ سَلِيْخَه اَزْ هَرِيْكَ سَه

مُثْقَالِ وِيْنِمُ مَوِيْزِ مَنَفِيْ بِيْثِ دَانَه اَنْجِيْرْ زِرْدَه دَانَه ^{سَفِيْدِ} وَتَدِ

صَدُوْ بِيْجَاهِ مُثْقَالِ چِنَا چَه رَسْمِ اسْتِ شَرِيْبِ سَا زِدِ

دَرْ كَهْنَكِيْ بَنَ هَا يِ بَلْغَمِيْ وَ مَرِيْكَ فَيَقْرَبْ دُرْدُو دَانَكِ تَا

يْنِمُ مُثْقَالِ عَصَا نِ غَا فْتِ بَاسْ كَنْجِيْنِ سَا دَه مَكُوْرِ

دَا دَه اَمْرُو دَرْ بِيْجِ شَشِ رُو زِدِ رَفْعِ بِنِ شَدِ اسْتِ وَ كَا هِيْ

بَا اَبِ اَبَا زِيْنِ هَمْ نَافِعِ اسْتِ اَمَّا ثَبِ بَلْغَمِيْ كَمْ مَادَه اَنْ

خارج عروق منعفن شده باشد که آنرا مواظبه و نایبند

گویند علامتش آنست که هر روز نوبه می آید و بسیار

شدید می باشد و روزگرمی شد با و زمان سرها طول می

که غالباً مدت این تب هجده ساعت است و بعد از آن عرق

می آید و تب با الکلیه مفارقت نمیکند و اگر مفارقت

نکند زمان مفارقت بسیار کم می باشد که باز نوبه می

آید و سایر علامات تبی است که در بلغمی لازم

مذکور

مذکور شد علاجش پنهان دستور است و در این تب

در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه قلع این نوبه

بمداومت بقی میشود خصوصاً اگر مقی در وقت نوبه

مثل آب ترب و سککچین و نمک خورده شود و

شود و خوردن سککچین با آب گرم پیش از وقت نوبه

بدون قی کردن نافع است و سایر مداوای تبی است

که مذکور شد و در این تب و تب بلغمی لازم از معالجه

ملاذ بناید بهم رساند زیرا که ماده این بن بلغمی است

و ماده بلغم دیر نضج می یابد و بزودی دفع می شود پس

نباید که طبیب و مریض هیچیک ملاذ بهم رسانند

و ترك علاج نمایند بلکه لوازم اهتمام در معالجه

بنجویک مذکور شد بعل آورند تا صحت حاصل شود

انشاء الله تعالی اما تب سوداوی ماده ان نیز با

داخل عروق است یا خارج عروق و آنچه ماده است خل

۲۳۶ عروق است از ربع لازم گویند و آنچه خارج عروق است

از ربع دیگر گویند اما ربع لازم نادر الوقوع است

باعث اذیت سودا در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد

بعد از بنهای دیگر است که ماده ان محترق شده و

مشقل باین بن شده و علاجش معالجه این بن سابق است

و معالجه ربع دیگر چنانچه مذکور خواهد شد اما

ربع دیگر نیز که اتفاق می افتد که ابتدا جبرسید بلکه

غالباً مسبوق پیشترتهاید دیگر مینا شد علامتش اینست که

یکروز نوبه و نب است و دو روز نیست و در روز چهار

از نوبه سابق با نوبه و نب هم میشود و روز دایم

دوا و ایل مرض بسیار کمی باشد و هر چه کهنه

تر میشود لزوم شدید میشود و آن نشان ضحی ماده است

و بزوال مرض است و دیگر سر مادراین بسیار ^{شد} ^{مینا} شدید

و در اول نوبه گویا که استخوانهای بدن شکسته می شود

مفاصل

۲۳۵ و مفاصل تمام وجع میدارد و نب بسیار شدید باشد

هر چند از نب بلغمی شدید تراست اما بحدت صفراوی

نیست و مدت نوبه این نب غالباً یکشنبه روز میگذرد

و اکثر اینست که از ابتدای افت سپرز مثل ورم و صلا

سپرز مینا شد و با علامت غلبه هر خاطی که باشد چنانچه

از نبان مذکور شد معلوم میشود که ماده حرقان

خاط است علامتش اینست که منعرض اینست در اوایل بلکه

تاشتماه نشوند زیرا که ماده این بت مستکیل النضج است

و قبل از نضج منوجه دفع شدن ضررها عظیمه دادند لهذا

باید بمدا و اسلوك نمايند و از مولدات سودا مثل ^ناذا

و عدس و بقول شد و چیزهای شور و نمکسود و گوشت

قدید و پنبه کهنه و سایر مولدات سودا و اغذیه غلیظ

احترار نمایند و بحسب هریک از انواع سودا که موثر

این بت شده در اصلاح و نضج آن گوشت چنانچه اگر از

احترار

احترار فی صفرا یا خون بهم رسیدن باشد علامتش علامت

غلبه صفرا و خونیست چنانچه در تب دموی و صفراوی

مذکور شد باید که مداومت بخوردن سکنجبین و غیر

کاسنی و عرق شاهنره و آب نارین بکنند و رب نارین

گاهی که یبس در طبع باشد با شیر خشک و الاشهای

و گاهی با فند و گاهی با طباسیر میل نمایند و از مسخه

و هر چه باعث خشکی شود احتراز نمایند و از میوهها خرن

وهند واند و هلو و کلابه و الوی زرد چوب و رسیده

و الوجه رسیده میل نمایند حکیم علی کپلان در شرح قانون

میگوید که مرا وقتی نوبه ربعی غار شده بود و در سفر بود

با جمعی را صدا که ایشان نیز طبیب بودند رفیق بودم

و ایشان مرا بخوردن مسهل امری نمودند و من مناسب

نمی دانستم تا آنکه شیایا مسهل ترتیب دادند و بر^{این}ا

من حاضر کردند و مرا امر بخوردن آن می نمودند و من خود را

بخواب

بخواب می داشتم که شاید ایشان دست از من بدارند تا آنکه

مرا خواب برد در عالم رو یادیدم که مردی محترم لباس

سفیدی نشسته است کسی بمر کفایت که این مرد قوی

شایع قانونست من پیش رفتم و از او خود را و اینکه مرا امر

بخوردن مسهل میکنند با و گفتم و اسفند علاج نمودم ^{شد} مستم

و گفتم مسهل بخور گفتم پس حکم گفت چرا غافلی از چیزی که

مصلح سود است و مسکن صفر است و منزل باغم و قایم ^{خون}

وَلَذَيْنَا مِنْ خَوْشِ مَنْظَرٍ وَغَدَاةٍ وَأَبْسَتْ

وَأَرْوَاحٍ مِثْمَرَةٍ وَتَا انْكَسَى وَشَهْ خَاصِثٍ وَمَنْفَعَةٍ

سَمَرَةٍ وَدَوَّهِرٍ مَرْنَبَةٍ حِزْبٍ مِنْ زِيَا دَشْدِ كَفْتَمِ كَايِنْ حَبَابِ

بِيَانِ فَرْمَايَنْدِ كِه اَيْنِ چِه چيزِ آسْت كَفْتِ الْكُوِي زَوْدِ

رَسِيدِ وَمِنْ زَخْوَابِ بِيْدَا رَشْدَمِ وَبَا صَحَابِ خَوْبَرِ كَفْتَمِ

وَمُسْهَلِ نَخْوَرْدَمِ وَبَعْدَ اَزَانِ دَوَا وَغَدَا وَآبَرِ مَقْصُورِ

بِرْهَانِ كُوْدَمِ وَدَرْ يَكْهَفَنَهْ رَفْعِ مَرَضِ شَدِّ تَمَامِ شَدِّ كَلَامِ

حَكِيم

حَكِيمِ عَلِي رَحْمَةُ اللهِ وَدَر اَيْنِ نَوْعِ اجْتِنَابِ زَشِيرِيهَا

وَرَوْنِ لَازِمِ وَكُوشْتِ بَسِيَارِ نَا زَكِي مَثَلِ بِنِ وَبِرْغَالَهْ

وَمَرْغِ بَجَرِ وَخَرُوسِ بَجَهْ نَافِعِ آسْتِ وَاَكْرَمَادَهْ سَوْدِ اَزَا ^{خَيْرِ}

بَلْعَمِ يَا سَوْدِ اَلْهَمِ رَسِيدِ بَاشْدِ وَعَلَامَتِشْ غَلْبَهْ اَنَا وَبَرُو

آسْتِ چِنَا پَنْجِهْ دَرْ بِنِ بَلْعَمِ مَذْكُورِ شَدِّ بَايْدِ كِه مَدَاوِزَتِ

بُخُورْدَنِ كَلْقَنْدِ يَا سَكَنْجِيَيْنِ وَعَرَقِ شَاغِ بَكَنْدِ وَكَاهِ

كَلْقَنْدِ بَا مِصْطَلَكِي بُخُورْدَنِ وَارْمِيُوها بِرْهِيَرِ كَنْدِ وَكَاهِ

اطریفیل صغیر در و غیر یونبه میل نمایند و گاهی کل پروا

که بعرف طبایا بخدان گویند شیر کشیده با سکنجبین ^{ده} سا

چند خوش داده بعوض سکنجبین ساده میل نمایند

خصوصاً اگر با آف سرز باشد و قی کردن در وقت ^{به}

در همه انواع بسیار نافع است و در او آخر مداومت ^{مجدداً}

مثل فلونیا و برش و عشاء معجون مشهور و بجا شفا

بسیار نافع است میر بهاء الدوله در خلاصه البحار

میگوید

میگوید که حب الشفا در این باب آن بی است علامت

عظیم و باعث بر ساختن حضرت انرا که از او ربع برادر

الشیان اتمام ایوب جعفر بود که یکسال داشتند و ^{طبا}

عراق از معالجه آن عاجز بودند از این دواد و ^{بش}

خورد و صحت یافت تمام شد کلام صاحب خلاصه

و وقت خوردن محذرات دو ساعت قبل از آمدن

یونبه است طریق ساختن فلونیا و روحی موافق نسخه

کامل الضاعه که نزد حقیر بهترین نسخه است اینست

زعفران پنج مثقال فلفل سعید بزرالج از هر یک بیست

مثقال ایون ده مثقال فطر السالیون که تخم کرفس

جیلی است چهار مثقال تخم کرفس بنطی سه مثقال ^{الطیب} سنبل

چهار مثقال سارنج هندی سلینجه حب بیلسان

عاقریه فریون از هر یک یک مثقال اجزاد انوم ^{سید} کو

وبرو عن بیلسان چرب کرده با سه برابر عسل صاف

بقوام

۲۴۰

بقوام آورده بپوشند و بعد از ششماه استعمال نمایند

قد و شربت بقدر مخدئی ^{سنگه} طریق ساختن برش عشا موافق

قابون فلفل سعید بزرالج از هر یک بیست مثقال ^{ان} ایون

ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب قورحاً

فریون از هر یک یک مثقال اجزاد اکوبیده و بچینه

با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بقوام آورده

بپوشند و از ششماه استعمال نمایند و طریق ساختن

مَجُون حَبَّ الشَّفا اِیْنَسْتُ وَبِجَنبِیْل بَكْمَثْقَالِ دِیُونَد چینی

دو مثقال جو زماثل که انرا تا توره کویند سه مثقال

اجزا را کویند باد و برابر مجموع غسل بقوام آمد

سیر شدند و قدر شرب بخودی و نوبه ربع هرگاه ماده

اش بسیار باشد و بنهج مذکور تدابیر بعمل آید بعد

از هفتاد و دو زمین مخدرات کفایت میکند و استیج

به شقیه عنی شود و اگر ماده فاسد بسیار در بدن باشد

بعضی

شقیه باید بعمل آید تا رفع مرض بشود و شقیه را اگر

بعد از شش ماه بکشد بهتر است و بعضی را طباشفیه

و بعد از هفتاد روز کرده اند و با الجمله شقیه بحسب

غلط محدث مرض بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق

خون باشد و علامتش چنانچه مذکور شد علامت

غلبه خونس است چنانچه بارها مبین شد و الا فصد با سلیق

بکشد و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد

بکنارند که بقدر شصت مثقال بیاید و اگر دقیق و سرخ

کمرنگ باشد البته دفعه تا به بندند و نکند و نکند که بیاید

که بر این تقدیر ضد ضرر عظیم میکند و بعد از آن بر هر

تقدیر مشغول دادن مسهل و منضج نشوند و اگر ماده

از احتراق صفرا باشد و علامتش علامت غلبه صفراست

چنانچه مذکور شد علاجش علاج دموی متحد است

مگر آنکه در صفراوی ضد مجوز نیست و منضج و مسهل

و سایر باید

و سایر بنا بر دهر یک از صفراوی و دموی و بالجملة

در ربی که از حرارت مزاج باشد بدین نحو است که منضجی

از گاو زبان شاهتر میخ کاسنی پرسیا و شان شحم کاسنی

با درنجوبه از هریک و و مثقال تریجین ده مثقال

بدهند شش روز یا آنکه ماء الشعیر یا سکنجبین شش

روز بدهند و بعد از آن منضج مذکور را چهار روز

بعد از آن مسهل از اجزای منضج مذکور با صافر سنا

مکّی سه مثقال پوست هیلله کابل سه مثقال بنفشه

سفایح افیتون از هر یک دو مثقال موثر منقّی پسته دانه

فلوس حیا و چنبره مثقال دوغن بادام یک مثقال

و بارمنضج مذکور را چهار روز و روز پنجم سهل را

و هم چنین تا چهار پنج سهل خورده شود و بعد از آن

سکنجین بروزی بخوی که در شب بلغم مذکور شد

و در بین آن هوشش روز یک دفعه معجون بجاج که در

مید

۲۶۳ قلب مذکور شد بقدر چهار پنج مثقال بخورند یا از سهل

مذکور در بین آن بخورند و در ایام شقیه غذا در روز

سهل بخورند آب با گوشت بن و مرغ بچه و در منضج و

بروزی قلیه از گوشت های مذکوره با تمر هندی و چاشنی

آب ابازین یا قیحه شود با و در شب ها تربیلا و و بر قلیه

چلا و میل نمایند و بعد از آنها مداومت بخورند و ^{مذکوره} رات

البته نافع است و اگر ماده از احتراق بلغم باشد با سوس

طبیعی و علامتش مجبلاً علامات برودن مزاجست چنانچه

دوبت بلغمی مذکور شد و در سوداوی علامات رطوبت

بیش مثل آب رفتن از دهان و بدن بسیار لاغر و

رنگ و رویتیره و کرمه است و علاج آن دو نوع است

خواست که منجمی از کافور و زبان اسطوخودوس مشاهده

بینج و از یانه اصل السوس پرسیاوشان باد رنجوبه

از هریک دو مثقال کلقتند پنج مثقال ترنجبین ^{منقل} ده

و بعد از

و بعد از نشش روز همین منجم را با صاف ستامک سبفایج

پوست بینج کبرافیتون از هریک دو مثقال فلو سخیار ^{چندر}

ده مثقال روغن بادام یک مثقال و اگر در شب ^{سبیل}

یک مثقال ایارج فیترا راحت کرده فرو ببرد و ^{سهل} صبح

را بنوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت نباشد مائ

الشعیر سکجین و در بین مسهلان نافع است بنجی

که در ربع خار مذکور شد و این مسهل را چهار پنج دفعه

نوشند و بعد از آن سکنجین بر روی باقرص و در صغیر

و شیر را در یانه بدستور مذکور بنوشند و درین

آن هر شش روز یک دفعه باید مسهل مذکور با معجون

بجراح میل نمایند و مسهل باید که در روز دوم نوبه

خورده شود و در این نوع نیز بعد از مسهلات :

مخدوات البه نافع است این است مجملی طریقه

مسهل دادن در این مرض نهایت که با حیاط تمام

باید

باید بعمل آید که پیش از نصف این ماده شویه دفع شود

مفاسد است و قبل از ششماه ندادن مسهل اولی است

لیکن راه معالجه بدین بهج است که مذکور شد و بعد

از شفیه یا در کهنکی مرض هر چند شفیه نشده باشد

مشروع دیطوس و تریاق فاروق در شب ربع بسیار نافع^{ست}

خصوصاً هرگاه حرارت زیاد در مزاج نباشد اینست^{مجملی}

از معالجات حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی^{است} و جمیاً

خاطیه هست که خارج از این انواع مذکوره نیست و در

و علامت و علاج متحد است و اطباء هر یک را مستم با هم خا

کرده اند نهایت تفصیل اینها لایق باین مختصر نیست اما

چون حمی غشیه در علاج آن نقا و تها دارد بذكر آن ^{چند} پرا

پس بدانکه حمی غشیه و آن تیاست که مریض در وقت نوب

غش میکند و بی هوش میشود و تا عرق نکند افاقه نمیشود

چون اکثر ماده آن بلغم است و ناد و ارض غرض میشود

اطباء

اطباء اتراد و ذیل حیثیات بلغمیه مذکور میکنند اما آنچه

سبب آن بلغم باشد علامت نشان است که نوبه هر روزه ^{شد} پیا

مثل نوبه مواظبه و این که در صورت و در چشمها

هتج میباشند و رنگ صاحب این نب برنگ حال عیب ^{شد} پیا

گاهی برنگ قلعی ^{شد} پیا و گاهی برودی و گاهی یکبودی و

سیاهی و لبها گاه بسیار ریزه میشود گاهی چشمها بیرون ^{آمده}

پیا شد مثل کسی که کلوی و را فشرده باشند و سایر علامت ^ت

که در نوبه بلغمه مذکور شد میباشد و علاج این بسیار

صعب است زیرا که ماده آن ماده سنگ است در نهایت

غلظت و قوت در کمال ضعف است پس اگر خواهی عمل

قوی دفع آن کنیم سبب قوت سهل مواد فاسده بجرکت

می آید و سبب غلظت و خامی دفع نمیشود و اگر غذا را بدست

سهل ضعیف حرکت میکند و دفع نمیشود و اگر در دیگر اگر

غذا را منع کنیم یا ناطیف و تقلیل زیاد کنیم قوت قضا

میشود

میشود و اگر غذا را بدیم مدد علت میشود و بکار قوت

می آید بهر حال علاج است که در وقت نوبه وجود

غشی مکرر کلاب و آب بر صورت بریند و مریض را خبر داد

کنند و اینها را محکم ببندند و تمام بدن را مالند

کنند باین ترتیب که اول او را نوبه بمالند تا سر نیجه

و بعد از آن او را نوبه تا زانو و بعد از آن او را زانو تا

انگشتان دست و بعد از آن پشت و سینه و معده و شکم

و با زلهین ترتیب عود نماید و چنان کند که نصف نما
 بت و اما لندگی کند و نصف دیگر مریض را بحال خود
 که بخواب رود و استراحت کند و انجا الینوس منقولست
 من محلی او برای این ماده بهتر از ما لندگی نیافتم بود
 صندل سفید و جوز بوا با کلاب و عرق بهار و اگر بنا شد
 بغرق بهار ببویند بر ریستان چپ بمالند و الحاح که
 در محرقه مذکور شد مکرر بدماغ او بدارند و اما علاج دفع

ماده

ماده مرض باین نحو بکند که طرف صبح یک مثقال تخم کرفس را
 شیر کشیده با هفت مثقال سکنجبین شکری با عسل بپزند
 با عسل لشب و داریانه و پنچ کاسی زهریک دو مثقال
 کلقتد آفتاب بی چهار مثقال جوشانیده صاف نموده بپزند
 و قبل از وقت نوبه یک ساعت که تواند قی کرد قی بفرمایند
 باین نحو که آب ترب و سکنجبین عسلی و نمک و آب نیم گرم
 بخورند و قی بفرمایند و قبل از نوبه هفت ساعت حقنه

باین دستور بعل آوردند عنب لثعلب را زیان پنج کاسنی

اکلیل الملك سنامکی تخم حطمه جنازی اصل السوسان زهر

یک دو مثقال عنباب سپستان از هریک ده دانه و تخمین

فلوس خیار چنبر از هریک ده مثقال شکر سفید پنج مثقال

آب چند ده مثقال نمک طعام نیم مثقال در پنج دفعه

بعل آوردند و هر یک روز در میان حقنه بهمان دستور نمایند

و در روز حقنه فی بغیر نمایند و در روز حقنه نیز ظرف

صغ

۲۴۹ صبح ستکجیر بیشتره تخم کرفس یا منبج مذکور را بدهند و در

اواخر هر روز فاد زهر معدنی و مر و اید و کل داغستان

از هریک دو دانک با آب سیب بدهند و بعد از نوبه دوم

گاه باشد که مشرود بطوس با تریاق فاد و ق از هریک بقدر

دو دانک تا نیم مثقال توان داد و صاحب خلاصه التجار

بجویند دادن فاد زهر حیوانی نیز کرده است و غناد این

مرغ بچه و خر و سبچه را کباب کرده آب فرا بدهند و در کتب

طیبه ماء الشعیر یافتن و نان با شربت قد غذای صاحب

این شب را ذکر کرده اند و فقیر نون دو آتشه با آب

افا شیرین و آب نادرین داده ام و بسیار نافع یافتام

و زرده تخم مرغ و تربله و باخروسچیه و مرغچه نیز میتوان^{ان}

داد اما آنچه سبب آن صفر باشد و شیخ الرئیس میگوید

که این ماده خالی از سمیت نیست لهذا علاجش در نوع

اول اصعب است بلکه قابل علاج نیست و علامتش آنست

که نوبه

۲۵۰ که نوبه آن بنور نوبه عیب می آید و هر روزه نیست ^{تجربا} علا

دیگر اینکه عارض میشود مکرر و صاحب مزاج حار یا بس

اینکه صورت و بدن در اول مرض بنهایت ^{سید} لاغری

و اکثر اینست که در و چها دم میکشد و بهر حال ^{آنست} علاج

که حقه که در محرقه مذکور شد در و و غیر نوبه بعل

او رند و سایر تدابیر از برید و تقویت نبهی است که

در محرقه مذکور شد ماء الشعیر با آب نادر ترش هر صبح ^{دهند} بد

و تا بیرون نوبه بخوی است که در نوع اول مذکور شد

غیر اینکه بویایندن جز در این نوع مناسب نیست و بدانکه

انچه اوجیات مذکور شد مفردات هر یک بود و از ترکیب

انها با یکدیگر انواع و افراد بسیار حاصل میشود چرا که

ترکیب زد و جس مختلف میتواند شد مثل ترکیب خلطی یا

یومی و ترکیب زد و ع یکم میتواند شد مثل ترکیب و

نوع خلطی با یکدیگر و لهذا ضرورت انواع تراکیب حاصل

میسود

میشود مثل دایره با دایره و لازم با لازم و دایره با لازم و

لهذا اعتماد براد و اوجیات در علامت نیست مثل آنکه

هرگاه دو غب باشند نوبه هر روزه بدو نوبه بالغه

می آید و هرگاه سه ربع دایره باشند باز نوبه هر روزه

اید پس اعتماد در تشخیص بسیار علامت است چنانچه کور

شد و ترکیب برد و نوع میتواند بود یکی آنکه دو ماده

مختلف جدا گانه در دو محل منعقد شده باشد مثل آنکه

ماده بلغم درجائی و ماده صفرا درجائی دیگر باشند

و دیگر آنکه دو ماده مختلف با یکدیگر مخلوط شده

منعفن شده باشد مثل اینکه قدری زعفران مخلوط

بقدری زبلغم و رنگ محل منعفن شده باشد و تفصیل

هر یک از اینها منعذر چرا که ترکیب ثانوی و ثلاثی

و رباعی و بالاتر نمیتواند شد و ترکیب و ضرب و قیمت

باینها با هم دیگر بجائی میرسد که از عهد ان بر نمیتوان

آمد نهایی

آمد نهایت در هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات معانی

و با باند پیرا از آنچه در سبب ط مذکور شد بکند و چونکه

دو ترکیب از این مرکبات مذکور مشهور و ترازمانی

و هر یک مستی با سم خاص اند و کثیرا لوقوع اند لهذا

و با اسباب و علامات و معالجات مفصلا مذکور

میکنم یکی از آنها مسی است بغیر خالص و دیگر

مسی است بشرط الغاب ما عت غیر خالص است که صفرا

خلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج عروق منعفن شده

باشد پس هرگاه داخل عروق باشد تب لازمی است

یا بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا و

اگر خارج عروق باشد یکروز و نه یکروز نوبه میکند

و مدت زرد و اذده ساعت میکند و بعضی دیگر

از علامات نوبه بلغمی نیز دارد و با الجمله بعضی از

علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا هست و اما

سما

شطر الغب است که صفرا در داخل یا خارج و بلغم در

داخل یا خارج عروق منعفن شده باشد و لهذا شطر الغب

چهار نوع میباشد یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو خارج

عروق منعفن شده باشد پس روزیکه و دو نوبه ^{بیش} صفرا

نیکویر میکند با علامات نوبه بلغمی و روزیکه نوبه

صفرا هست یا دو نوبه میکند یکی با علامات نوبه

صفرا و یکی با علامات نوبه بلغمی یا نیکویر میکند

و مرکب است از علامات هر دو و عبارت آخری یکروز نوبه

است است و یکروز آخف نوع دیگر آنکه مرکب باشد

از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع شش ماه

ولوزی و نوبه میباشد و علامات ب صفراوی

لازم با علامات ب بلغمی لازم چنانچه هر یک

مذکور شد میباشد دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی

دایره و بلغمی لازم پس یکروز نوبه میکند با علامات نوبه

صفراوی

صفراوی و یکروز نمیکند و ب لازم دارد با

علامات ب لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی

لازم یا بلغمی دایره پس هر روز نوبه میکند با علامات نوبه

بلغمی و ب لازم دارد با علامات ب لازم صفراوی

و جمیع انواع عت غیر خالص و شطر الغب در معالجه

متحد مذ جهت آنکه در سبب متحد اند و معالجه اینها

است از معالجه صفراوی خالص و بلغمی خالص و اینها

طولانی میباشد چنانچه ملا نفیس شرح اسباب

وعلامات میگوید که گاه باشد که یک سال بگذرد

که اگر معالجه بلغمی بخنات بشود صفرا مفسد میکند

و اگر اطفای صفرا بمبردات بشود بلغم غلبه میکند

و هر گاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف بشود ^{هیچیک} نباشد

فایده معتد به نمیکند و گاه باشد که طول این مرض بفساد

احشاء انجامد و معده یا کبد یا طحال ضعیف شود و ممق

دیگر

دیگر برانگیزد و با الجمله در هر یک از اینها دابند

منضجی از عنب الثعلب یا زنی بیج کاسنی کا و زبان ازهر

دو مثقال سپستان ده دانه شیر و تخم خیار و دو مثقال

شریفت نیلوفر سه مثقال بدهند و در روز پنجم و اگر

نوبه باشد بعد از پنجم در روز نوبه نباشد یا نوبه نیکین

نباشد سهل بدهند از عنب الثعلب بیج کاسنی کا و زبان

اصل السوس کل سرخ کل نیلوفر کل بنفشه سنبله ازهر

دو مثقال عذاب سپستان از هر يك ده دانه ترنجبین

و شیرخشت فلوسرچینا و چنبر از هر يك ده مثقال روغن

با دام یک مثقال و دیگر دهم و دهم و دوازدهم

بشرطی که روز نبویه نباشد و اگر روز نبویه باشد غیر این

ایام هر روزی که اتفاق افتد و بعد از آن هر روز ده مثقال

سکنجبین با شیر و تخم کاسنی میل نمایند و اگر غلبه

بلغم چنانچه علامات آن در شب بلغمی مذکور شد باشد

سوی

سوی قند و سکنجبین بدهند و بعد از دوازدهم

حیوانی بدهند و از میوه های نارس شیرین و میخوشنا

است و کلابه و آلوزرد و الوجه رسیده و بعد از

شانزدهم شربت دیناری که از تصرفات متأخرین است

روزی پنج مثقال تا هفت مثقال با عسل لعل و

مثقال شیر و دانه و تخم کاسنی از هر يك یک مثقال

و طریفساخن شربت دینا را بنشیند تخم کاسنی کل سرخ

از هر یک چهار مثقال پنج کاسنی هست مثقال نیلوفر

کا و زبان از هر یک دو مثقال تخم کشوت سه مثقال

اجزا و ابجوشانند و صاف نمایند با چهل مثقال افند

یا شکر صاف کرده بقوام آورند و بعد از سرد شدن سه

مثقال ریوند چینی را نرم صلا می کرده داخل نمایند

و بعد از نش و روز دینا را باز مسهل دیگر بدهند ^{نی}

که مذکور شد و بعد از آن سکجین بزوری و قور ^{صغیر} و زرد

بویک

بنجونه در سا بومد کور شد و مداومت بکافند ^{سکجین}

و سکجین ثیابسیار نافع است و هرگاه نوبه باشد

در وقت نوبه قی کردن بسیار نافع است و در ^{حر} و

هر چند شب یکبار دواء التریب چنانچه در نبت ^{بلغم}

مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا ^{ظا} هم

شود سکجین و عرق کاسنی با آب انار ^{شیر} این با قند و طبا

بسیار نافع است و با غلبه بلغم تدابیر بنجونی که در این

و در بن بلغمی مذکور شد و بعد از سیم در تمامی بنهای

خالطی حقیر این شربت را که مستعمل بشربت ماء الحیوة بنویسند

ام تجربه کرده ام اضلاع مزاج احشاء میکند و تب را

دفع می نماید و مزاج را با صلاح می ورد و در بن

بیز تجربه رسیده که بعضی سبب باین بروری مکرر

و نفع از او یافته ام و در بنی رتبه های خالطی نیست که

نافع نباشد و صف آن اینست زرد شک دانند در حوت

مشقال

مشقال تخم کشوث پنج مشقال کل کشوث ریشه کشوث از

هر یک سه مشقال تخم کاسنی چهار مشقال و از یانه

کرمانج کل سرخ از هر یک دو مشقال و نیم با شکر سفید

پنجاه درم اجرا و اجوشانیده و صاف نموده باقد

یا شکر بقوام آورند و هر روزه از پنج مشقال هشت

مشقال بنویسند اگر تب صفراوی یا دمووی باشد

با شیر تخم حیار و تخم کاسنی و اگر حرارت غالب باشد

قرص کا فور و در تب بلغم و سوداوی و تبهای مرکبه

با قرص زیشی صغیر و قرص ورد صغیر و ستره تم کا^{سنه}

و شیر دانه و بدون این شیرها و قرصهای

مناسب است و با الجله این شربت در انواع تبها

بعد از هشتم با طرق مختلفه بحسب هر مزاج و هر^{شخص}

بجربه رسیده و در آخر تبهای مرکبه مشرود دیوس

و تریاق فاروق مناسب است و محذرات که در ربیع

مذکور

مذکور شد در کتب که سابق بر نوبها در جانی که تب لازم

نباشد نافع است هرگاه با حرارت مزاج باشد الشفا

و اگر بدون حرارت مزاج باشد با فلوینا و تر عشا

انفع است و با انواع نوبهای کهنه این سفوف که

حقیر آنرا سفوف ناقص اسم کرده ام بسیار نافع است

و ب تجربه رسیده است خشناش بکشتال فلفل سیاه

شش دانه با هم نرم گویند سه پنج غلیند در سیه رو

هر روز یکجوش را طرف صبح با کلاب بجوشانند و صاف

نموده بنمکرم بنوشند بدمائی سابقا مذکور شد

که یکی از اسباب بنهای عفونی هوا و بانی است که

با اشتقاق و از طریق مسامات با خلط میرسد و منعفن

میکند و بی تعفی است که عارض هوا شود پس از اسباب

ارضیه مثل مخالطه مجاری و دویه که از زمین ^{علا} میصا

سود با سما و تیه بسبب شکلی از اسباب سما ویر کسب

در طبع

رطوبت مفرطه هوا شود و بداجحت مسند قبول ^{عفونی}

کرد و از جمله علامات و با آنست که حیواناتی که

دکامی حجی دارند مثل لك لك و برشوك از اشیا آنها

خود هر چند تخم گذاشته باشند یا جوجه برآورده باشند

انها را گذاشته میگیرند و حیوانی که از عفونت

منولد میشوند مثل وزغ بسیار میشوند و حیواناتی

که در زمین میباشند مثل موش سراسیمه بروی زمین

میکردند و بخانههای خود میروند و نفس کشیدن خوش

آینده عیب باشد و آدمی را از آن راحتی حاصل نمیشود

چون بر بلندی بایستد و در هوا نظر کند چنان نماید

چنان نماید که هوا در دناک و علیظ و تیره است و

جمله علامات و بایغیر فصل است از وضع طبیعی ^{خصوصا}

باستان و ظهور رجوم تیر شهاب و شهاب در اوایل

فائین و میول ماه رومی و دیگر از علامات یکی با

با راست با بسیاری برها اینست مجمل از علامت

هوای دمائی اما مذکور از آن اگر نقل ممکن باشد

البته نقل کند که آدمی کمتر از آن که و پرسش نکند

و اگر نقل ممکن نباشد این دوید را مکرر دود کند و

عبر قسط کند رسیدن روین که با پوست نادین لا

دق مشک و عفران سعدا بهل صندل که نور درازا ^{وید}

طویل جد واد و اگر مجموع اینها نباشد بعضی که یافت ^{شود}

و همیشه پیاز و سرکه و سیر بنوشند و بپویند و

خانه بپاشند و موسیر و سرکه و انغوزه و سیر ^{شند} مگور

و در خانه بپاشند و لته را با اینها ^{بنوشند} الوده بپوشند

بدارند و خانه و یردی که در او میپاشد در آن ^{بند} زانه

که هوای خارج داخل نشود چه آن هوا با بنجارا

و بپویند آنها با صلاح آمده و حسب المقدور از این ^{بنجا}

حرکت نکند و بجای نروند و اگر با الضرون حرکت ^{یکند}

سیر

بینی را بده سیر و سرکه الوده به بندند و درود معاود

نمایند و با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل ^{ها} میوه

و شیر پر هیز نکند و از جماع و حمام و تشنگی و کسنگ

احتراز نمایند و آب بسیار سرد بنوشند و در آنچه

میخورند پیاز و سرکه داخل نمایند و غذاهای ترش

پی چربی میل نمایند و شیرینی مطلقا نخورد و از کوه ^{ست}

حیوانات آن بلاد که تواند احتراز نمایند و الاشیاء

که بخورند و از تریاق تریاق فاروق مشرود و بطوس

وجد و اذخالی هر یک که باشد مکرر بخورند و برش

عشا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فاذهر

معدنی هم خوبست و اما علامات شب و بانی بعد از

حدوث و باد عموم این شب در اکثر مردم است که

در ظاهر بسیار ملائمت است و در باطن نهایت حد

میدارد و قلق و اضطراب عظیم میباشد و نفس کشیدن

در حال

در کمال اضطراب و نهایت توانا تری باشد و گاه باشد

که شکی نفس نیز باشد و نفس بد بومی باشد و بسا باشد

که عرق نیز بد بومی باشد و بول نیز بد رنگ و بد بومی باشد

و گاه باشد که بول سبز یا سیاه شود و عطش و خشک

زبان و غشیان و قی صفراوی یا سوداوی از علامات

این شب است و اکثر بیموشی نیز عارض میشود علامت

اولا تعدیل هوا به بخور است و بوییدن ها که در حجر

از و بامذکور شد و کا فور و صندل و کلاب مکرر

بسنه بمالند و آب بسیار سرد بپاشانند و ضد زبا^{سلیق}

بکند و از ربوب فوا که بارده مثل رب غوره و رب

لیمو و رب تربخ و رب نار هریک باشد مکرر میل نمایند

و اگر در پنجم مسهلی که در محرقه مذکور شد میل نمایند

مناسب است و اگر در هشتم تکرار مسهل نمایند اولی^{است}

و قرص کا فور یا ربوب مذکور یا آب نارین بهترین

دو هاست

دو هاست و قرص کا فور را در این بت بعد از پنجم

بدهند و فاوهر معدنی و مس و اید و کل غشائی

طباشیر از هریک دو دانک تا نیم مثقال با آب سب

و آب انار بسیار مناسب است و غذا آتش غوره و آتش^{سمی}

و آتش نار هریک که باشد قبل از هفتم بی حیوانی و^{بعد}

از آن با حیوانی و اگر ضعف غالب باشد حیوانی را

پیش از هفتم بدهند اینست خلاصه الاسباب و علا^ش

و معالجات بنهای خالچی و باین نهی که مذکور شده

مجموع اینها را در نظر داشته باشد و بنظر ^{حظه} قیوم

نمایند البته از عهد معالجه بر می آیند زیرا که خلاصه

معالجه بچهار طریق بعد از اخلاط اربعه آید میشود

بلکه دو طریق یکی خار و دیگری بارد بجهت آنکه در

معالجه بنهای دموی و صفراوی سوای ضد چندان

مبادی نیست و همچنین در علاج بنهای بلغمی و سوداوی

مشادکات

مشادکات بسیار هست و آنچه از علائق هریک

از اخلاط اربعه مکرر مذکور شد و در تشخیص

کافی است و از ترکیب آنها باید یکریز تشخیص مریض

از این مواد اسهل است و با الجملة بعد از حدوث

اگر مجموع علائق که از برای هریک مذکور شده در نظر

بگیرند و حال مریض را با آنها ملاحظه نمایند تشخیص

کمال سهولت و بعد از تشخیص معالجه منفصلی که در هر

مذکور شد البته نافع است ثابت دق که عبادت شد

اینکه حرارتی غریبه اعضا را خصوصاً جرم قلب را گرم کند

و رطوبات بدن را تحلیل برد و این بنا را اسباب مختلفه

همه مثل اسباب متخذه خارجیه از عالم هم و غم مضط

و بالجملة آنچه سبب غلبه خوارت مضط و بیس بدن شود

و از انتقال بنهای عفوئی هم بسیار اتفاق می افتد که

ابتداء سبب ورم یکی از احشایم رسید باشد نیز میتوان

بود

بود لیکن غالباً اینست که بعد از بنهای عفوئی و

بنهای ورمی بهم میرسند و کم اتفاق می افتد که ابتدا حاد

شود و این بنا را مرتبه میباشند بحسب مراتب تاثیر حاد

دو بدن و افتای رطوبت ما مرتبه اول که تاثیر حرارت

خارج نشی است

ناقص است و اکثر رطوبات بدانکه رطوباتی که حرارت

دقیقه منشبت با بنهای شود چها مرتبه میدارد یکی آنکه

خلع صورت خلطی کرده در اطراف عروق مبتدا دویم آنکه

از اطراف عروق با اعضا و بجهت و مثل ششم بر اعضا^{نشسته}

سیم آنکه مخلوط با اعضا شده و صورت مزاج اعضا را

گرفته نهایت هنوز بصلابت اعضا شده چهارم^{طوبی}

است که اتصال اجزای اعضا با است و ماده این رطوبت

از نطفه است پس هرگاه حرارت غریبه مشغول شد^{بجلا}

و افنای دو نوع اول که بمنزله روغنی اند که در چراغ^{کنند}

این مرتبه اول و فردا طبایا موسوم است با اسم دوف و هرگاه

حرارت

۲۴۷
حرارت افنای این دو نوع گردد و مشغول شد یا افنای نوع

ثالث که بمنزله روغنی است که مشرب اجزای فینله است

این مرتبه دوم دفاست و فردا طبایا موسوم است بدول

و هرگاه حرارت افنای این رطوبت گردد و مشغول شد

با افنای نوع رابع که مرید ترا بمنزله رطوبتی است که انصا^ل

اجزای فینله با است مرتبه رابع دقا است و فردا طبایا

موسوم است بمغفث است و هر یک از مراتب ثلاث را

ابندا و وسط و انشهائی باشد هرگاه از وسط مرنبه

ثانیه گذشت دیگر قابل علاج نیست ^{است} حقیقت

این حقیقت لیکن تقریب با فها ممراتب را حقیر و مین

بوجهی که با کثرت از هاد را دید بیان نمود عینی ^{اخرت} غنه بدن

بحال خود است تشخیص آن بسیار مشکلست بجهت آنکه

هنوز تا اثر حرارت در بر طرف کردن رطوبات و ^{و بنده} نصیح

و علاجت بسیار است زیرا که قدری از رطوبات ^{نشده} کفایت

بدن

۲۰۱۸ بدل آنرا بر ساینیدن و شکین این حرارت کردن درگاه

سهولت و مرنبه دویم که حرارت قوت گرفته است

زیرا که رطوباتی که مقادیر حرارت بر طرف شده و رطوبات

بدن را به تحلیل برده شناختن است بجهت ظهور

اثر قوت حرارت و فنای رطوبات و علاجت ^{است} مشکل

از برای آنکه حرارت قوت گرفته است و رطوبات ^ن نهایی

فانی شده است هم شکین حرارت و هم عوض رطوبات ^{نشده} فانی

را آوردن مشکست و مرثبه سیم که حرارت بنشیند

مرثبه شدت رسیده است و افنای تمام رطوبتها گردد

قابل علاج نیست بجهت آنکه در این مرثبه ضعف

قوتها و اعضا بد وجه کمال رسیده و حرارت قوت

گرفته و رطوبتهایی که در این مرثبه بر طرف شد رطوبتی

چند است که از ماده منی بومین بهر سینه بود بدلت

برسانیدن محالست مثلاً هرگاه مثله چراغرا اشک گرفته

باشد

باشد و جرم فنیله سوخته باشد هر چند روغن بریزند

عوض جرم فنیله نمیتواند شد لهذا در این صورت قابل

علاج نیست و حکم کردن بوجود این بنب در مرثبه اولی

هرگاه مسبوق بمرض دیگر نباشد بر مهره اول مشکست

زیرا که در علاماتی چیزی که دلالت بر وجود این

کند بنحوی که در دو نوع دیگر نباشد موجود نیست

و غلبت نیست که مریض خود را صاحب نماید و هرگاه

از انتقال بنهای عفوئی باشد در ابتداء حکم با انتقال
 کردن نیز مشکل است و بسیار مشبه است به ت^{لاذ}
 بلعنی و هرگاه عرض نبی باشد که از او رام احشا^{سیده} بهم^{سیده}
 باشد نیز حکم با اینکه منجر بدو شده مشکل است زیرا که
 با وجود آن نبی که عرض و دم احشا^{سیده} است این ت^{سیده} بهم^{سیده}
 و چون ابتدای این نبی است و اعراض هنوز وضوحی
 ندارد و حکم بوجودش مشکل است و هرگاه مرکب شود

بادیکری

۲۷۰
 بادیکری تشخیص مشکل تر و وجهش ظاهر است و در
 اتبه دوم تشخیص است باعتبار ظهور علامتا^ث
 که وضوح و ظهور و لزوم نبی است و دیگر لاغری^{مفرد}
 در بدن و از اقوی علامتا^ث این نبی که در مرتبه اولی این^ث
 این علامتا^ث هست نیست که بعد از خوردن غذا و
 در این تب حرارت شتداد پیدا میکند و رنگ و روی
 مریض^{ست} برافروخته میشود و این علامتا^ث در تبه^{عفوئی} های

میباشد و دیگر از علامات نیست که در بول مریض

چربی میباشد بنحویکه در قاروره که هست گویا آب

چربی است و اکثر نیست که در این مرتبه اسهال نیز

میباشد و آنچه با اسهال دفع میشود بسیار بد بود ^{مقل}

بول چربی است و اکثر نیست که در این مرتبه سرفه

شدیدی میباشد و گاه هست که سبب سرفه ^{شش} حرج است

باشد که از آنجا عرفا طباسد گویند و در مرتبه سیم ^{علامات}

اوضح

۲۷۱
اوضح است و بیش میشود و حرارت بسیار شدید میباشد

و شقیقها فرو میرود و چشمها بکود می افتد و بینی باریک

و کشیده و صورت لاغر و کشیده و گوشها کوچک و گرد

باریک و چرخه بیرون آمده و تمام بدن بهم خشکیده

میشود و بسیار باشد که ناخنهای جدی برسد از خشکی که

کج شود و موهای بلند میشود و شش بهم میرد علاج

این بکما هو حقه هر چند مفوض برای طبیب خاذق ^{است}

و ذکرش خارج از موضع رساله است چرا که تشخیص آن

در ابتداء و معالجه اش بعد از وضوح بنحویکه مذکور شد

مشکل است هر چند طبای زمان با تشخیص امراض و

تفرقه میان متشابها و اشتباها از علامات

هیچیکرا را جزای طبابت نمیدهند بلکه منایط طبای

خوش آمد گفتن با اهل دنیا و نیکویی با سر و جبهه طلبه دکان

عطاری است و لیس و تعلیم و تعلیم این علم از رسوم و

است

است نه اطباء را باین علم رجوعی و نه مریدان طبیب

عالم احینا جی است نهانت چون دو جنس از حیثیات

با اسباب و علامات و معالجات به تفصیل لا یتق

این رساله مذکور شد از این جنس با المرء ساکن

بودن مناسب بنود لهذا بذکر علاج آن پرداخت

والبشء از ملاحظه آن فی الجملة بصیرت بهم میرسد

و راه معالجه و فرقی با علاج سایر بندها معلوم میشود

پس بدانکه علاج این تب برید و مطلق است و پس

و احتیاج به بنفیه مثل بنهای خلطی نیست و یواکه

در این تب عفوٹ خلطی که محتاج به بنفیه باشد

نست و اگر از ابتداء معالجه کند برودی علاج

میشود و هر چند بکند و در علاجش مشکل تر میشود

تا مجدی که بمربیه سیم برسد و علاج ندارد و علا

ان بادویه و تدا پر غدا ئیه و غیر غدا ئیه میشود

اما

اما ادویه انفع اینها عرض گا فور است بقدر

یم مثقال یا یک مثقال بماء الشعیر بقدر سی مثقال

و با شیر تخم خرفه و شیر تخم کدوا و زهریک ^{مثقال} سه

و لعاب بز قطونا و لعاب همدانه و عرق نیلوفر

یا شربت بنفیس و شربت ترنج و شربت به لیمو

از زهریک که باشد بقدر پنج مثقال اگر سرفه نباشد

و اگر سرفه باشد شربت نیلوفر یا شربت بنفشه

از هر يك سه مثقال با قرص كا فور يا آب هندوانه

ويا انكه كدو را مجمر جو كوفته و بعد از آن بگل كوفته

شب در شو و كرم يا بتون حمام بگذارند و صبح

آب صاف آن از ببيت مثقال تا چهل مثقال

با قرص كا فور بدهند و اگر صبح بسيار زود قرص

كا فور را با يكي از مذكورات بدهند و بعد از سه

ساعت ماء الشعير را بنهند و بعد از سه ساعت ديگر

غذاي

غذاي چاشت را اولي است و اگر بعد از دواي

اول سه ساعت دوع بقدری که بعد از غده

هضم آن تواند بر آید بنوشند و بعد از آن غذا میل

نمایند هم شاید و در علاج این شب خوردن شیر

از ادویه انفع است طريق خوردن از انبشت که طرف

رو و اول ده مثقال آنرا با يك مثقال نبات و دو ذره

پونز ده مثقال هم چنین رورنی پنج مثقال شیر را اضاف

نمایند تا چهل مثقال برسد و هم چنین بنا را اضافه

نمایند تا سه مثقال و اگر بعد تحمل چهل مثقال نکند

بکثر از آن بایستد سه روز که چهل مثقال را خوردند

با ترتیب اول که کند تا بده مثقال و با زنجیر کند

اضافه نمایند تا چهل و این طریقه را مسلوب دارند

تا قدری که مستغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص ^{فرا}

را با شیر میل نمایند شاید که بسا برادویه احتیاج ^{شد}

و هرگاه

و هرگاه باب دق ترکیبی زنبهای خلطی باشد خوردن شیر

الاع مناسب نیست بسا برادویه علاج نمایند و غذا

نان جو یا پیر تازیه بی نمک و کاهنی نان جو را با دوغ

بدهند و نان کدوم نیز میتوان داد و از میوه ها هند ^{وانه}

و انار میخوش و سیب شیرین رسیده و امرو و ختن ^ش

تازه بسیار مناسب است و طرف شام کوشن بره و بز

غاله و ماهی تازه و غنچه و خر و سبزه بهر محوی که

مریض و غیث نماید بدون روغن و کله و پاچه بریزد

مناسب است و طرف شام گوشت بزه و از تدا ^{بدر} پیر ^{بدر}

مسکن است چنانچه مسکن و از درجا خوش هوای قرار

دهند که آب دران حوالی بسیار ^{دیده} و از میوه های

و خوش بوی مثل سیب و به و کله و در اظراف چیده ^{شد}

و برك بید بسیار ریخته باشند و رخت خواب و لباس ^{سنگ}

مریض باید از کتان باشد و بوییدن گل بنفشه و نیلوفر

بسیار

بسیار دافع است و صندل سفید و کلاب و کافور و

کشتربسینه مکر و بمالند و هر روز و اگر ضعیف ^{شد}

یک روز در میان حمام رفتن مناسب است و حمام ^{بدر}

که معند ^{شد} با و مریض عرق نکند و بخمام که میرود ^{دیده}

آب نیم گرم بنشینند و از حمام که بیرون می آید بدو

بروغن بنفشه با دام و اگر نباشد بروغن تخم کدو ^{کند}

و بعد از آن غذا بخورند و دیگر باید که از هر ^{عصب}

و کرسنی و شنگی و حرکت مفرط و هر چه خستگی افزاید

محرور باشند و آنچه او را خوش می آید و سبب فرج

و اینست ^{طبع} می شود بانها مشغول باشد مثل مجالست با ^{صدقا} با

و ظرافت و ادب طرب و معنیان خوش و از وسایل ^{ها}

و باید که خوانندگی و نواختن سازها بمقام ^{طرب} طرب

انگیز باشد مثل شهنواز و شیران و نشاء و رقص

و پنجه و با الجمله آنچه مریض را بآن با رغبت باشد ^{باید}

که بدین

که مهیا شود و آنچه مشغول باشد باید که از او دور باشد

اینست مجملی از علاج تب دئی لیکن اگر این تب بانها ^{عی}

دیگر خلطی جمع شده باشد باید که از معالجه هیچیک ^{فل} غافل

نباشند و علاج تب خلطی را با حیاط تمام بکنند و ^{مسهل}

عنق بدهند و اگر با ورم یکی از اجزاء جمع شده باشد

ملاحظه جانب ورم بکنند و در رفع مایتهای آن ^{شند} بکوشند

نهایت جرأت بمسححات زیاد نکند و سایر اعراضی که اکثر

اوقات باد قیاس شد مثل سرف و اسهال و غیر ذلک

علائج جانبینها نیز لازم است چنانچه اگر سرف شد

باشد قرص خشنخاش که صفت آن در سرف مذکور شد

بدهند یا قرص خشنخاش را شیر الایع بدهند و اگر با علامت

نزله باشد چنانچه در نوع اول سرف مذکور شد

علاج بهمان بخوبیکند که در سرف بکنند و اگر با علامت

علیه حرارت بر مزاج شش باشد و آن نیز در سرف مذکور

باشد

شد بهمان نحو علاج کنند سوای آنکه شقیه و ضد باد

مناجات دارد نهایت راه علاج بخوبی است که مذکور

شد سوای شقیه و ضد ساهیر و ابیر و ابل آوردند

و اگر اسهال بادق باشد شیر الایع مناسب نیست

بعوض آن ماء الشعیر باید داد و غالباً اسهالی که با

دق پیاستد صفاوی است که باشد نوحه باشد

سفوف الطین بدستوریکه در زحیر مذکور شد بهمان

تقصیل بدهند و بعد از سکون شدت پچش سیفوف

حب الرمان بخوی که در زچیر مذکور شد بدهند

قرص طباشیر قابض با شیر و تخم خرفه بوداده و رب به

شیرین یا شربت مورد بسی نافع است و شربت مورد

اسهال و سرفه با هم باشند بسی نافع و مجرب است و حب ^{شیر} ^{طبا}

کافوری بعوض قرص کافور با اسهال مناسب است

وصفت قرص طباشیر قابض بیش ورق کل سرخ سه

منقال

منقال تخم خماض بوداده ضمعه عربی نشا سنده از هر یک

دو منقال طباشیر کل ازینی کرد سماق زرشک هشت

بیرون کرده از هر یک یک منقال و نیم اجزا را کوبید و بچینه

با کلاب شیشه قرص سازند قدر شربت یک منقال

با شیرها مذکور یا شربت مورد یا ماء الشیر و ماء الشیر

بجفت اسهال جواد را باید اندک بوداد و صفت ^{شیر}

مورد اینست مورد بیش منقال نیم کوب کرده بجوشانند

وصاف کند و با صد مثقال قند سفید بقوام آورند و

بعد از قوام اگر دو مثقال طباشیر سوده اضافه نمایند

هم شاید قدر شربت دسه مثقال تاج مثقال ^{شیره} با

شحم خرفه بوداده و قرض طباشیر قابض و صفت جت

طباشیر کا فوری نیست شحم خرفه مقشر شحم کاسنی مغز

شحم حیا و مغز شحم که و ورق کل سرخ از هر یک ^{مثقال} سه

شحم خشناش سفید پنج مثقال طباشیر صندل سفید ^{سود}

سبانه

ششاسته از هر یک دو مثقال کا فوری مثقال بالغاب

بر رقطونا بعد از گرفتن و همچنین بقدر خودی ^{سازند} جت

و از پنج دانه تاده دانه با شیرهای مذکوره یا ماء ^{شعیر} ال

میل نمایند و بدانکه در این تب و بتهای خلطی مکرر

میشود که اسهال با ورم دست و پا و صورت و شکم

جمع میشود و هرگاه ادویه قابضه داده میشود

تب با ورم شدت میکند و لهذا محتاجیم بدوائی

که ماده مرض را دفع کند و بعد از آن سبب قبض طبع

شود و تب هجیب ریا دن شود و آنچه که این صفات ^{کوره}

دراو باشد اینست دیوند چینی چهار مثقال و در کل

سرخ پنج مثقال پوست بیرون پسته تخم کشیز از هر یک

دو مثقال عود قماری مصطکی از هر یک یک مثقال

میخک آمله مقشر از هر یک نیم مثقال اجزا را نرم ^{کنده} گویند

سغوف سازند و در وقت حاجت یک مثقال از او را

بجای

با کلاب بنوشند و اگر بیکروز در میان تاسه دفعه

بدهند هم شاید و فقیربسی را این سیها ^{نهج} که با

بوده و از دادن قابضات نهج تائب شدت ^{ده} میگو

باین سغوف که از تراکیب یکی را بای فقیربسی ^{فقیربسی}

اورامستی سغوف سده کوده آم علاج کوده ام و بالجملة

در کهنکی اسهالانی که با نهج تائب با هر یک دو باشد

دوایی باین سغوف نمیرسد که بجهت اطفال ادعای

۱۰۱
انحصار داد و این سفوف میتوان کرد نهایت عمیق و

تشخیص این مراتب منوط برای طیب و ذکرش چنانچه

سابقاً مذکور شد برای اینست که ناظر داین رساله

راه علاج نب دق و ابا اختلاف نرا با معالجه بیهک

خطی بداند و اگر عمل برای طیبی هم کند بر صواب خطی

ان مطلع شوند و اگر مضطر شود باینکه خود معالجه

نماید فی الجمله بصیرت داشته باشد نماید که خطای ^{حش}

نکند

نکند مراد الله الاعانة في كل الامور و ارام و بشور چونکه

ذکر مجموع افراد و ارام و بشور لا ینجی حال این رساله ^{نست}

بد کرد و فردا زانها که کثیر الوقوع و تشخیص علاج

اینها بدون حضور طیب میسر است پرداختن

و اینهای کوچک بسیار است مایل سیرخی که در ظاهر

جلد بهم میرسد و گاه باشد که در میان آنها دانها

بزرگ نیز باشد و چندان فرودفته در کوشش ^{شد} نیست

و خارش بسیار میدارد و اکثر نیست که مجموع بیکدفعه

بروز می‌کند و سبب آن یا خون صفر اوی است یا بلغم

مالج بورقی که آن نیز نافع است مخلوط بصفر و علا

دموی شدت سرخی است و شدت خارش و سوزش

و جراثیم و این که در روز ظهور و هیجانش

بیشتر است علاج بر ضد است که علامت غلبه خون

بخوی که در صیداع دموی مذکور شد باشد و الا

شاید

۲۸۳ شاید که بسیار ندا بیرون دفع شود و احتیاج بقصد بنا شد

و خوردن آب انار و بنفشیر چشت و کاهنی یا بز و قوطونا

یا سکنجبین و شیر عذاب و خاکشیر یا سنگجبین

و شیر تخم خرفه یا آنکه الونج را با بیست دانه ترمه نند

یا نرزه مثقال و زرد آلوی خشک یا نرزه مثقال یا چسبند

و آب صاف آنرا با شیر چشت و به شهابی بنوشند و خوردن

دوغ هم نافع است و غذا نرک شیرینی و دوغن نماد

وگوشت و ماهی تازه مناسب است و بره و بزغاله و خرو

بچه و پهنی ماش و عدس و آش غوره و لیمو و تمر و زرد ^{شک}

بسیار مناسب است و گاه هو و حیار و دهند و آنه ^{چه} و آلو

و آلو زرد و کدو و اسفناج هم نافع است و دیگر آب

نیمگرم بر پای و بخشن و بدن را با سیوس کنند و تخم

خرنوبه ^{کوبیده} و شستن نافع است و سرکه و کلایه و روغن

کل سرخ بر بدن مالیدن بسیار نافع است و مالیدن ^{آب}

غوره

غوره هم نافع است و علامت بلغمی است که در آن دانه

چندان بیخ می‌ماند نیست و ظهور و هیجانش ^{بیشتر} و تب

است و جد و ث حرارتی که در دموی میباشند در ^{بلغم}

نیست علاجش خوردن کلفتد و سکنجین است و خوردن

ا طریفل صغیر یا ایادج فیض را به تنهایی و خوردن ^{نفل} ا طر

صغیر و دموی نیز نافع است و مکر و بجام رفتن و باب

نیمگرم بدن را شستن و مالیدن آب کوفش و سرکه و آرد

د این نوع از مجربايت و نبريد در این نوع کمتر از نوع

اول بايد نشود و مل و دم جادی است صوری شکل

و سبب خون جاد مخلوط بر طوبی است و علاجش عکس

نوع اول از شری در همه تدا پیرد وانی و غذائی و نوری

سکجین صاحب دمل را بسیار نافع است و اضد

دمل باین نهج است در ابتدا باید که بزرقطونا و آب ^{سفید}

نخ مرغ مخلوط عوده صماد نمایند و بعد از آنکه جوشند

سرکشید

و سرکشید که نشان اینست که سر را زمیکند باید منجیات

استعمال نمایند و منجیات اینها است بزرقطونا و آب

دهان صماد نمایند که مانع تراید و مسکن و جع است و

منجی است صمادی دیگر کندم را بچایند و صماد نمایند

و اگر کسی که میچاید ناشتا باشد نفع است صمادی دیگر

خمیر مایه به شهابی و بروغن بیدانچیر صمادی دیگر تخم

مروانچیر خشک با شیر کاه و پنجه صمادی دیگر تخم مروانچیر

خشك سقر باشيركا ووعسل وروغن بزك واندي

بوره پنجه صماد نمايند صمادی دیگر حمیرایه بادشا

صمادی دیگر پیا ز پنجه صمادی دیگر هسنه ترهیدی

کوبیده باشیرو به شهای و باب پیا ز صماد نمايند

دیگر اگر با حدت و حراوت مفرط باشد ماست باکتر

و تخم مود و موم و زرد کل و منی شیشه باشیرکا و صماد

دیگر اکلیل المله حلبه تخم کتان هسنه ترهیدی

کندم

کندم باد و غن کچند و موم زرد یا باشیرکا و ویدون

روغن و موم و اگر سرکین کبوتر را اصنافه نمايند در انجار

اسرع است هسنه ترهیدی را کوبیده و پنجه و اندک

پیه چراغ اصنافه عوده استعمالش در انجار و مجرب است

و استعمال سرکین کبوتر با هر يك از اصنافه مذکوره در انجار

نافع است و هم چنین شیشه کوبیده و از صمادان منفه

این صماد مشهور است حمیرش آهک آب ندیده سرکین

کبوتر زوده تخم مرغ عسل و اگر از اینها منبخر شود بیشتر

برسد تا منبخر شود و بعد از آنجا رو پاک شدن چنان

اغلب است که خود ملتئم میشود و اگر خود ملتئم نشود

کلنا و مرکبی صبر سقوطی روز چوبه ما در این اجرا

و امثل عبا رسائیده بر او بپاشند و کپی واکه مکرر

دمل عارض میشده باشد بسیار مجام و فتن و فتن میکند

و اطراف دملی که زلوانداخته اکثر اینست که دیگر

دمل

۲۸۷ دمل بهم نمیرسد و دملی که در سفر بهم رسد باید که بنوی

حافظت نمایند که از حرکت سواری و غیره سائیده نشود

والاگاه باشند تا سورا شود و اطراف کاغذ پراشته

زده بر او چسپانیده بنهی که بر اطراف آن چسپانیده باشد

نه بر سر آن حفظش از سائیده شدن میکند و چرک دمل

را چنان پاک میکند که جای دیگر نرسد زیرا که بیم

هست که بهر جایی که برسد باز دمل بهم رسد مداوا

سموم چونکه سموم مشروب و ملزوعه را انواع بسیار

میباشد و ذکر علاج آنها مفصلاً بطول می انجامد بجز

بعضی از ادویه مشترک النفع و ذکر بعضی از افراد ^{علاج} مشهور

انها بر داحت بدانکه با خود داشتن شاخ کاکوهی

و فاد زهر معدنی هندی یا قندهاری یا کرمایه

بسیار خوش قماش و فاد زهر حیوانی و نارچیل مجری

و جد و اخطائی و کل داعستانی و مهره مار و تخم

درد

و برك فخلصه هر يك از اینها مانع گردن جا نورثا

گردنه است و با خود داشتن مسافر مجموع یا بعضی از

اینها ضرور است و مالیدن و خوردن هر يك از آنها

در علاج سموم مشروب و ملزوعه نافع است از ادویه

مشترک النفع در علاج جمیع سموم تریاق فاروق ^{است}

و بعد از آن مشرود بطوس و بعد از آن تریاق الطین

که صفت آن اینست کل داعستانی حب لفا و مساقی

بروغن کا وچرب کنند و با مساوی دویه غسل بقوا

آورده بسرشند و قد و شربت یکمقال و نیم و در بعضی

سرخ ایرسا بقدر نصف یکی ز اینها اضافه شده

و این تر یا فبدن را از زهر پاک میکند و دیگر تر یا ^و

ادبعه که صفات آن اینست جنطیانا را و او ند طویل

حب الفار و مکی اجزا مساوی با سه برابر اجزا غسل

بقوام آورده بسرشند قد و شربت یکمقال و دیگر ^{تر}

دیگر

ترکیب است که در دفع تمامی سموم عظیم النفع است برك ^{۲۸۹}

سذاب خشک ده مثقال مغز گرد و یکمقال نمک طعام

یکمقال و نیم اجزا را کوبیده مخلوط نمایند و هم ^{چنین}

این ترکیب در تمامی سموم عظیم النفع مغز گرد و ش

مثقال سذاب نمک طعام اذهر یک یکمقال الحیر

کوبیده بقدری که اجزا را خیر کند قد و شربت ^{هشت}

مثقال و بعضی در این ترکیب مغز هسنه ترجیح یکمقال

وینم اصافه کرده اند اما ندیر عام النفع در شوم شریفه

اینست که ابکریم و روغن کاه و آبی که شبت دواؤ

جوشانیده باشند و آب نمک و غسل و بوره بنوشند

و مکرر بنوشند بعد از آنکه آشپیر و روغن کاه بنوشند

و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مفراط

و تشنگی مفراط و خشکی دهان باشند صندل و کافور

بر یوستان چپ که محل قلب است با آب خیاز

کاه

۲۹۰ و کاه و کاسینی و کشیز هر که باشد بمالند و روغن

نخ کدو و بالخاب بر رقطونا و ماء الشعیر و شیر کاه و پنا

و از میوه‌ها چیا روهند و آنده و آلو و از بقول کاهو

و خرفه و اسفناج و کدو بدهند و اگر آثار برودت

سم از پخته‌ای اعضا و سردی بدن و عرق سرد بخواب

بسیار و سنکینی دست و پا ظاهر باشند شیر و سداب

و حلیمت یا شیر و چند بید ستر به پیش بپزند و در یوستان

چپ بمالند و غذا نخور آب یا کباب از گوشت کبوتر

و مرغ با ادویه حاره بدهند و ادویه که در علاج

مطلق مسموم گذشت بعد از اینها بدهند و اگر در معده

و برآمدگی شکم و احباس طبع بهم رسد حقنه بنمایند

با این حقنه سنا، مکی سه مثقال بسفایح حلبه از هر یک

دو مثقال حلث سکینج از هر یک یک مثقال شکر سیخ

و اگر بنا شد شکر سفید ده مثقال بوره از منی نیم مثقال

سیر

سیر تازه پچاه مثقال روغن زیتون پنج مثقال مگردا

و اگر بنا شد روغن بادام تلخ و اگر عشی و عرق سرد و

هوشتی و سایر اعراض ناخوش بهم رسد کلاب مگردا

بصورت بریزند و دست و پاها را بمالند و معده را

بقوت تمام بمالند و آنچه از ترایات در ابتدا مذکور

شد هر چه بیشتر شود در خلطش بریزند و اگر اسهال

و پیچش زیاد باشد حقنه نکند و ترایات مذکور را با

باد و غتاره و رب سيب و رب به و رب غوره بدهند

و چون فيون زادويه سميّه مشهور است ذکر معالجه

آن بخصوصه مناسب است بدانکه افیون و امثال آن

مثل تاتوره و شوکران و بزرالنج مورث في حشوا اعضا

و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و چسبي سرد تاريک

چشم و گرفتگی کلو و سنگینی زبان و بکافتاد چشمها

و خواب بسیار و سنگینی دست و پا و خون مجذع و

سردو

۲۹۲ سرد و خشکی اعضا و خواب سنگین با فراط سرسید

علاج ندارد و بدون فيون حوزده راه گاه بخارا

و بپويند^{بوی} فيون دهد علاجش و لایقی کند عقیقات

مذکوره و هم تدا بیرینجهی است که در معالجات^{مستتر} مشترک

مذکور شد و آنچه با فيون خصوصیت دارد بکجیز

است با افشنین و دیگر حالت و چند ستر فلفل

ابهل اجزا را با د و برا بر مجموع عسل بقوام^{بشند} آورده

و قد رُشِرْتُ د و مثقال و دیگر سپر و کرد و دیگر سر

و سَغَر و افسین بل و عن کل سِرْخ و افیون که خورد

شد مسیای آن چند بید ستر بخورند دفع مضرت ^{آن}

میکند و بوییدن چند بید ستر و حلیث در میان ^{آب}

کرم و سُرَا کرم داشتن و خوردن بکوشنهای ^{آب}

لازم است و مسموم بهر شیئی که باشد خصوصاً افیون

خورده را نکند و ند که بجواب رود اما مسموم ملزوم ^{کر} و ند

نهند

چند فردا زانها اکتفا میشود بدانکه در کردن

هر یک از حشرات باید که بالا ترا از موضع ^{بندند} و انجم به

و دم نیش را شخصی که ناشتا بناشند و بروغن کل ^خ

مضمضه کرده باشد بمکد و آب دهان را بنماید ^{و بعد}

از آن زراوند طویل بناید و دیگر موضع کونیه را ^{مش}

کند بدانکه تیغ بزنند و اگر موضع را از لوسپندارند ^ف

است و اگر مهره ما را حاضر باشد بر موضع کونیه ^{دند} بکند

و شیر بر او بزنند و تا شیر لبسته میشود و مهر چسبیده است

تکرار نمایند و چون شیر دیگر بسته نشود مهر بپایند

و علامت بخاست و در بعضی از حیواناتی مثل بعضی

از انواع ما در بدن انضواء که سم بتمام بدن رسیده

باشد و آن ممکن القطع باشد لازم است که بیدار

و علامت گویند که ما دانست که از موضع کونده اول

خون بیرون می آید و بعد از آن چرکی مثل زرد آب و موضع

ورم

۲۹۲ ورم میکند و ورم سرخی میباشد و بعد از آن میشود

و دهان و زبان خشک می شود و در زردون القاب

رسد و بدن گرم میشود و عرق سرد می آید و رنگ و

سبزی مایل میشود و غشیان و فی صفاوی می شود

و هر چند ما در انواع میباشد و در علاج باید که

مخالفها میدارند نهایت در معالجه آنچه مشترک است

در همه انواع اینست اولاً آنچه در معالجات مشترک

هر حیوان صاحب سحر می مذکور شد تریاق فاروق اعظم

ادویه مادر کزیده است و آنچه خاصه دارد است بیشتر

است و اگر شکم حروص را شکافته بر موضع کزیده بگذارد

جذب سم میکند و خوردن روغن کهنه که لا اقل

بر او یکسال گذشته باشد بسیار نافع است و بعضی

مقنی از سایر معالجات دانسته اند و بسیار پدید در میان

شیر بسیار نافع است کزیدن عقرب علامتش ^{است} ^{شدید} ^{درد}

درد

۱۶۵ و در حال مختلف بهم میرسد گاهی سرمای سخت و گاهی

شدت حرارت میباشند و بسیار باشد که بجهت اعضا و

وعرق سرد عارض شده باشد و قضیب و دم کند و مقعد

بیرون آید و اعضا سرد شود علاجش بدینست و معالجات

مشترک که است بهمان تفصیل و آنچه خاصه با و است

مرمکی را بموضع کزیده بمالند و ایضا دار فلفل با سرکه

و موش را شکم شکافند و گرم ضماد نمایند ثم بنجده را

پخته ضماد نماید ضماد تر یا قیز تر نافع است تر یا قی

که خاص با داس است پوست پیچ کبرافسین زداو

طویل مدحرج طرخش فوق اجزا را بر آب عسل ^{کنند} معجون

قد و شربت چها ردانک و خوردن سیر خام کوبیده

سبیا و نافع است و عقرب کزیده را از همه مفتحات

اجتناب لا دم است خصوصاً کزیدن وینلا

و عنکبوت ز کزیدن انواع وینلا و بعضی انواع عنکبوت

سمیش

سمیت دانه ورم موضع کزیده و در دمعده و خاوش

بدن و در بعضی بجای بدن و برآمدگی شکم و عرق

مفرطه و در عشته و در دسر و سرفه و قی ^{بعضی} دایم و در

رفتن منی ز احلیل و خروج با دانه مقعد و اضطرار

عظیم و خواب بسیار و سنگین بهم میرسد عیال بخش

بدستور معالجات مشترک است و آنچه خاص بادا

نشستن در آب گرم است خصوصاً در حمام که فی الحال

وجرا ساکن میکند و تا چند روز حمام نافع است

و بعد از سکون وجع موضع گرفته را با آب و نمک

بسیار دگر بشویند و بعد از آن خاکستر چوب ای

واهک و کهل و قمرمکی و نمک را با آب بسیار دگر

ضماد نمایند و شویز تر یا ق خاص است گیرند

زنبور علامتش ورم است و برخی موضع گرفته

علاجش بعد از معالجات مشترکه که از میکند و

مالیدن

و مالیدن تر یا قات و مالیدن کل ارمی است

با سرکه و هم چنین کل دست با آبغوره و ضماد شیر

نازه گا و ورنجتن آب نیج بر موضع گرفته مگردان

موضع گرفته را در آب بسیار دگر بکذارند ^{نقل} بلا فصل

با آب نیج نمایند استکین و جمع میکند و حقیق در استکین

وجع عصب گرفته و زنبور گرفته مالیدن جدا

خطائی را تجربه نموده ام و در وجع شدید زنبور

کرنده خوردن بکند و هم مرزنجوش و سه درهم

کثیر خشک نافع است و استعمال شافرد و مقعد

از پنج مسکن و جمع است و اگر جمع شدید بطل کشد

ضد نافع است و علاج سا بر جانورهای کونده

بنهجي است که در معالجات مشترک مذکور شد

همین مذکور است بزرگانی است نهایت این چهار

چون اشهر حیوانات سمی اند مخصوص بزرگ داده علا

اعفا

انها را جدا گانه ذکر نمود و الا اعتماد کلی و اینها

برها آنها است که کلید مذکور شد و ذکر ادویه که

حشرات مؤذنه را بکشد و مانند مناسب بنمقام است

فودنج قحشکیت در جانی که بان حشرات میگردند

و هم چنین دود کردن چوب نار و دود کردن اصل

السوس و هم چنین دود کردن شاخ و سم حیوانات

و مقل سکنج و چون ریمانی را بقطران الوده بدو

خود حلقه کنند حشرات داخل آن حلقه میشوند

و با خود داشتن تریا قات که مذکور شد این اثر دارد

و ما را زدا زنده و مرده و عقرب را زدود و کور و میکرور

والله اعلم بحقایق الامور ^{نک}بدا آنچه از معالجات دین

اوراق پریشان نکاردش یافته اکثر آنها موافق ^{سبب}د

معاصرین است و از دستورات قدما و آنچه در کتب ^{طبی}

مذکور است خدا عن الاطباء سکوت و رویده ^بب

۲۹۹
الافهام قناعت به سیری و کثیری نمود و چون در

حین شوید این اوراق بعضی را بخوانیم خواهش کرد

علاج بعضی امراض و اطباء در علاج بعض نمودند

این خادم انتم جرات رد مسؤل ایشان نکرده اگر

ظاهرا بعضی را موارد یا موضع کتاب منافات داشته

باشد سببش نیست و فراغ از شوید این اوراق در ^مهنگام

پریشانی حال شکسته بال و ضعف بدن و اسیری در ^{وطن}

دردار الاخران اصفهان در ايام شدت و اوقات

محت در ازمه افتتان و اوان انقلاب دوران^{مايه}

انديك كه آخران عاشر شهر صفر المصفر عام احد و^{بعين}

ومايه و الف و لا بد بود اتفاق افتاد حاضرين

اين زمان و شرکاي در اين ايران يقينکه سهو و سياه^ن

رامعذ و خواهند داشت اندک پيش تو کفتم عم^{پرسيد} دل

که دل زرده شوي و در سخن سبنا را عمر لکما يعو^{هاب} الملك

در دفتر

قد فرغت من نشويد هذه الاوراق في رابع شهر شوال

المكرم من شهر و ثمان و ثمانين مائة بعد الف في دار العبا^{نيز}

بسم الله الرحمن الرحيم

نقل من خط المرحوم المبرور مؤلف هذه رساله ط

ثراه و جعل الجنة متوايه و حشره مع امير المؤمنين

صلوات الله عليه مولا الحرف النار زرده فحم مرغ

بر کوباس آب ندیده یل دنک کرده ^{هین} نموده بر شوخی

آتش صماد نماید جورا ^{سرو} را بطریقی قهوه بوداده

و با عسل سرشته بجفت رفع بواسیر بخورند ^{سوی}

بقدر دو مثقال بجفت ^{سم} ریتل بخورند دندان ^{خزین}

و مدری مخدی بجفت ^{سم} کلب کلب سوده ^{نما} و ^{سند} نمانا

هسته ناجیل بجفت وجع مفاصل با نبات میل نمایند

داغ بند دست در کوی بعد از استخوان منصل با ^{بها}

از دست

از دست راست بجفت رفع خیارک طرف چپ ^{است} و آرد

چپ بجفت رفع خیارک طرف راست نماید علف

اسفند را جو شاییده بجفت رفع مفاصل ^{بشینند} و آب و

بجفت رفع ازاله جراحات ^{الان} حتی کلوله ^{نفک} کرد

یکشنبه دو روزه ^{میشود} و هم چنین در ازاله جزام

واکله و هر یک از فرو و ^{جایشه} عسره ^{یسر} نافع است

که در یکشنبه دو روزه ^{میکند} و احار با مراره ^{جیه}

با آرد کند مخلوط نموده بعد از خشک شدن نرم :

صلابیه کرده جبط نمایند و در وقت حاجت استعمال

نمایند نسخه حب جد و اوجرب قویب لاعتدال جد و

سنبل الطیب عود قیاری داوچینه و زینباد از هر یک

سه مثقال ایون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال بزر

النج مدبر فلغل سیاه از هر یک ۸۲ عاقر قرقا بکثاق

و قدیرا و دنجیب المقام هذه الادویه و عفران مشک

عطر

عبر و ورق طلا و ورق نقره من کل واحد بقدر الحاح نسخه

دیگر ایضا مجرب مایل بجراره فلغل و نجیل دان چینه

قاقله و ترغل مخم کوفس زار یا نه انسیون نان خواه

بهمین شقا قل سعید حصیه الثعلب مغر مخم حیا و مغر مخم

خربره و عفران مصطکی جد و اخطائی کثیرا صمغ عربی

از هر یک دو مثقال نبات سعید دوا زده مثقال

ایون پنج مثقال نسخه بطولی که ملا کلعلی مجرب ^{لست}

بجھت بواسیر و بجزیرہ رسیدہ نافع است نیلو فوعباب

سپستان خبازی عنب لغلب کشتیز شکر تیغال ^{بنفشه}

صبر خشتاش تر یا ک نکر فته انسیون رازیانه کل ^{حظم}

سعد کل زرد جو شایده آب ان استنجا نمایند و ^{نقل}

ان نیمکرم بنشیند جی که میرزا احمد طیب ^{بجھت}

انزال مجرب میداست عود خام قر نقل زعفران با

لنگودا و فلفل نیم با بونہ مروادید با فند سر شکر ^{عموده}

فرو برد

فرو برد سعوفی که بجھت اسهال جلیان مجربست نیم

خشتاش حب الاس کند و سعد کوفی با السویر کوفته و ^{بنفشه}

با شیر مرصعه بد هند قرص بجھت ردع او رام و ^{نبو}

حاره از حاجی بصیر جراح صندل سرخ دو مثقال ^{قبا}

صبر زرد و حوض مکی ^{میثا} ایون زعفران کل

سبد بد سنور معمول قرص سازند از مخزعات ^{جای}

محمد حسین جراح بجھت درد چشم و انواع او رام ^{ره}

و در د اعضا و مفاصل حاره نافع است انشاء الله تعالی

اقاقیا حنض مکی پنج مثقال کل و منی سه

مثقال شیاف مامیشاه ^{کله} و غفران صندل سرخ

عدس مقشر دیوندر چینی دو مثقال فوفل کافور

ازهریک دو مثقال تریاک هلیله زرد ازهریک

سه مثقال کل سرخ دو مثقال هرپا نروده جزوا

نرم کوپیده با آب کشتیز سبز قرض سازند حب مسهل

که

که اخراج اخلاط میکند خصوصاً سودا نافع و مجرب است

پوست انکور را در کوزه کرده سرشرا حاکم سیاحتند

شور کذا رند تا بسوزد بیرون آورده با چیزی که

مناسب باشد ترکیب نموده حب سازند بقدر دانک

از پوست انکور سوخته در اکثر امزجه مدد شرب

است شیاف سوزند از حاجی حسین جراح و از اسرار است

فضله موش فضله ملح اندر دوش

دم الاخوين صمغ عربي نشاءه شیر حشمت بعد از

سحق با شیر دخران حمیر موده شیاف سارند مرهی که

بجفت جمیع جراحات که از اسباب خارجه حادث

شده باشد مناسب و مجربست و روغن چراغ صاف

مردا سنک دم الاخوين رزده تخم مرغ هر یک بقدر

کفایت ششده سفوفی که در انواع نوبها نافع و در

کهنکی امراض نفع است پوست خشنخاش فلفل سیاه

مسادی

مسای با یکدیگر کوبیده سه پنجش موده هر روز

طرف صبح یک پنجش آنرا با یکفجان کلاب جوشانیده

صاف موده بنوشند چنت حفظ قوت باه که

و از کثرت مقدار بیت ضعف بهم نرسد بکیرد و میا

کافی سه مثقال و در یک مثقال روغن کوسهند

بر روی آنش حل کنند و باد و ازده مثقال عسل

بقوام آورده خوب مزوج و مخلوط موده سحی

ساخنه بعد از فراغ از جماع یکب دافرو و برند که

عوض می رفته را دفعًا حاصل و حاضر نماید ^{سنخه}

حب نوله حکیم مسیحا کیلانی نشا سته ضمع عربی

سوس تخم حشاش افیون اذهریک پنج مثقال کثیرا

لهبانه بریان اذهریک دو مثقال زعفران ماؤ

دوانی نیم مثقال بالاعاب بزر و قطونا حب سازند

حب نوله دیگر مجرب مقوی قوا نافع در اکثر امراضه

بر ذالک

بر ذالک پنج لفاح ضمع عربی کثیرا نشا سته ارد و پنج از

هریک پنج مثقال افیون ده مثقال عنبر اشهب زیاد

دانک تا یک مثقال بحسب هر مزاج شراب الدینا و علی سنخه

استادی دام ظله بر ذالک هند با بند و الحیا و اذهریک

سه مثقال و در احمر نیلو فرا اذهریک دو مثقال اصل

الهند با سه مثقال دانیانج اصل الوانج و بر ذالک

کسوت را و ند چنی اذهریک دو مثقال بر ذالک ^{منقال} سه

شكر على قدر الحاجة نافع باذن الله تعالى سفيون

نمسك الفه هو دام بقاءه جباري بزر الحظم از

هر يك دو مثقال عود ينم مثقال سبجيين الزود

المعندل منه طال بقاءه اصل الهند با وردا حر

بذر الهند با بزر الكرفس اصل الزاويانج بزر الخنا

بزر البطيخ از هر يك سه مثقال زاويانج دو مثقال

شكر خل كل واحد على قدر الحاجة سنون منه ايضا القطع

عن الله

عن الله ومنع التاكل وكل نرف دم وكايعده من

الاسرار وطين حمرة مثقال طوتيا هندي وانا

ايضا قد جربته ووجدته كذلك حب منه ايضا

جميع الامراض الحارة والاسهال الان الصغراوية و

هو ايضا من الاسرار وطبا شير صندل سفيد نشاسته

هر يك دو مثقال نجم خشخاش پنج مثقال خرفه سفيد كوه

نجم كاسني مغر نجم خيا ومغر نجم كدو كل سرخ از هر يك سه

مُثْقَالٌ كَأَنَّهُ يَزِدُّ قُوَّةً بِقَدَرِ حَيْثُ زِيدَ

وَتَادِدُهُ دَائِمٌ بِجُودِهِ وَهَذَا الْحَبُّ مِنَ الْأَدْوِيَةِ الْقَلْبِيَّةِ

نَفْعٌ مُضَعَّفٌ وَسُوءُ مُزَاجِهِ الْحَارَّةُ وَيَنْفَعُ مِنْ أَمْرٍ الْكَبِدِ

وَصَنِغُهُ وَيَنْعَشُ الْأَرْوَاحَ وَالْحَرَارَةَ الْعَرِيزِيَّةَ ^{نَقْوَى}

الدِّمَاغَ وَيَنْفَعُ مِنْ أَمْرٍ أَضْيَعُ وَيَنْفَعُ فِي بَقَايَا جَمِيعِ الْأَ

مْرَاضِ الْحَارَّةِ وَأَوَاخِرُ الْحَيَاتِ الْبُلْعِيَّةِ وَهُوَ نَافِعٌ فِي

تَرْفِ دَمِ جَمِيعِ الْأَعْضَاءِ وَنَفْسِ الدَّمِ وَهُوَ تَرِيَاؤُ السَّمُومِ

الْحَارَّةِ

الْحَارَّةِ اسْتِثْنَاءُ اللَّهِ وَاطْنَانُهُ يَنْفَعُ مِنَ الدَّقِّ وَالشَّلْحَةِ

الْمُسْعَالِ مِنْ تَرَائِيهِ جَدِّي طَابَ ثَرَاهُ يَنْفَعُ مِنْ جَمِيعِ أَمْرٍ

السَّعَالِ وَلَعْمَرِي مَا وَجَدْتُ بَيْنَ التَّرَائِيهِ فِي هَذَا الْبَاقِ

انْفَعُ مِنْهُ وَاطْنَانُهُ لَا يَدُلُّ فِي السَّلِّ صِفَتُهُ كَثِيرُ انْبَائِهِ

سَعِيدٌ شَأْنُهُ بَاقٍ لَا مَقْشَرٍ مَوْزٍ مِنْهُ حَتَّى تَشْرِبُ شَيْئًا

حَتَّى تَشْرِبَ زَهْرِيكَ دُوْمُثْقَالٌ يَهْدَانَهُ كُلُّ أَرْمَنِ مَغْزٍ

بَادَامَ مَقْشَرِ زَهْرِيكَ دُوْمُثْقَالٌ تَرِيَاكُ بِالْعَابِ هَبَانُهُ

سرشته حباب ساخته وقت خواب در ذیروزان

نکا هدا رند و یکرا فزو برند طبع جید لاد و الحیض

نم الحیره روفا سیر فراسیون از هر یک دو مثقال ^{کلی} و

سرخ چهار مثقال نیم کوب کرده بخوشانند و با مقداری

شکر شربت نموده بنوشند شراب عجیب النفع ^{در} علی استی

اطال الله بقائه یقوی لکبد و المعدة و ینفع من جمیع

الحیات خصوصاً الربع و قد جرینه فی اللثة و سطر ^{الغب}

مراد از این

مراد و ینفع من سوء القینه و الاستسقاء و ینفع من

السدد و مدد الحیض و البول و ینفع من الدوار و ^{الصد}

و السدد و الشقیقه و جمیع امراض ^{رکه} الرأس الذی بمشای

المعدة كما ذکرناه و اطن انه ینفع من اکثر الاسهال

و ینفع المضروبین اسهال کبد الیه و فیه من المنافع

و ما لا یحصى و قد جریت اکثرها وصفه علی اسهال کبد

سخنه الاستاد و رشک سیاه کل کسوث ریشه کسوث

نَحْمُ كُشُوتَ كُلِّ سُرْخِ اَزْهَرِيكَ دَوْمُتْقَالِ كَزْمَا زَجْ قَدْ

سَفِيدِ بَقْدِ رَحَا جُتْ وَالتَّشْرِيبُ مِنْهُ اِلَى عَشْرَةِ مِثَالِ

وَهَذَا التَّرْكِيبُ مِنْ تَرْكِيبَاتِ بِيهِ دَحْمَا لَلَّهِ وَصَفُهُ

عَلَى مَا رَكِبَ هَلْكَانَا نَحْمُ كُشُوتَ كُلِّ كُشُوتَ رِيَشَهُ كُشُوتَ

اَزْهَرِيكَ دَوْمُتْقَالِ زِدْشَاكُ سِيَاهِ كَزْمَا زَجْ وَلَكِنِّي

مَا جَرَّبْتَهُ هُوَ السَّنْخَةُ الْاُولَى لِلَّتِي مِنْ تَصْرِفَاتِ الْاِسْتَا

شَرَابِ الْاَسْطُوخُودُوسُ عَلَى سَنْخَةِ حَكِيمِ مُحَمَّدٍ بَاغِ الْقَمِي النَّاسِ

دَحْمَا لَلَّهِ

رَحْمَةً لَلَّهِ تَعَالَى اَسْطُوخُودُوسُ دَوْمُتْقَالِ عَوْدُ سَلِيْبِكُ

كَأَوْزَانِ رَاوِيَانِجِ بَادِ رَجَبُوبِيَّةِ نَحْمُ خَطْمِ اَزْهَرِيكَ

مُتْقَالِ بِنَفْسِهِ سَيْسْتَانِ مَوْزُونَتَقِي كُلِّ سُرْخِ بَرَسِيَاوَشَا

اَصْلُ سُوْسِ شَكْرِ بَطْرِيفِ مَعْمُولِ شَرِبْتِ سَاوَنْدِ طَلَاخَرِ

لِسُوِّ الْقَيْنِ وَنَهَجِ الْأَطْرَافِ وَقَدْ جَرَّبْتَهُ مَرَّةً وَانْقَلَهُ

صَاحِبُ التَّحْفَةِ آبُ بِيهِ سَيِّرِيْنِ كُومِ كُودِ مَكُورِ بَالِدِ

بَحْرُ مَجْرُبِ لِقَطْعِ الرِّعَافِ اَصْلُ سُوْسِ سَيِّجَرِيهِ لَلرَّجْعِ حُجْرِي

منقول من تحفة المؤمنين فيون سه مثقال و نیم زعفران

دو مثقال قند و مثقال مومکی دو مثقال سیلینجیقا^ل

حلیث یک مثقال میعه سه مثقال و نیم جندبیدستر

مثقال و نیم سبیل الطیب سه مثقال و نیم قسط یک مثقال^ل

بعد و فلفلی از نوبه نیم ساعتی فرو برد و مللات موافق

شکوه و مغز هیل زعفران مصطکی از هر یک یک مثقال

سفرجل پخته نیم و از پشت غربا لیرون کرده شکر

مللات

۳۱۱

مللات بخط استاد ی سبیل قاقله کبار هیل قرنفل

دارچینی سعد پوست اقح و دینادر زعفران از هر یک^{سه}

مثقال سفرجل قند بخورد سیه بخت سرما خوردگی

اعضا مجرب استاد ی م دز و مجرب علی استاد ی^{للقروح}

السایعه والاکله و قوف الدم و ازاله شحم الفاسد

ابن ابی الصیح کاهندی یذربه سنون من ترکیب

استادی و مجرباته لتقویه الاسنان و منع المواد منها

وَقَطْعُ نَزْفٍ دِمَهِهَا وَنَيْفَعُ مِنَ الْقَرْوُحِ النَّاشِئُ ^{كَلَامُهَا} وَتَا

وَنَزْفٍ دِمَهِهَا وَازَالَهُ لِحُومِهَا الْفَاسِدَ وَأَبْنَا الصَّيْحَ

وَصِفْنَهُ بَزْوَ الْخُرْفِ طَبَّاسِشِيرِ بَزْوَ الْكَرْبَزِ وَرَدَا حِمْرَازَ

بِكْ يَكْتَقَالِ حُونَ سِيَا وَشَانِ بِنِجْ مَرْجَانِ بَزْدَقُطُونَا

كَانَتْ هِنْدِي بَزْدُ وَرَدَا حِمْرَازَ هَرِيكَ يَكْتَقَالِ فَوْغَلِ

عَدْدُ بَدِقِ الْجَمِيعِ وَسَيَتَعَلُّ قَرْصُ لَوْعِ الْاَوْرَامِ الْحَاذِ

فِي اَيِّ عَضْوِكَانِ وَفِي جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ اِلَى التَّبْرِيدِ وَالرَّوْتِ ^{الْحَكِيمِ}

الْحَادِقِ

الْحَادِقِ حَكِيمِ مُحَمَّدٍ شَرَفَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَكَانَ مِنْ سَرَادِهِ وَ

مَجْرِبَاتِهِ دَلِيلٌ عَلَى قُدْرَةِ الْحَاجَةِ وَيُجْنِ نَجْلَ وَيُضَافُ اِلَيْهِ

طِينِ احْمَرٍ عَلَى قُدْرَتِ بَصْفِهِ لَيْلًا يَعْزُوقُهُ وَسَيَتَعَلُّ وَكَانَ

سَمِيَهُ لِقَرْصِ احْمَرِ ضَمَادٍ سَرِيعِ الْاَسْرَازِ بَرَايِ خِرَاجِ يَتَرِ

وَيُيَكِّنُ وَخَارِ وَامْتَالِ ذَلِكَ سَكِي مَادَهُ وَاجْمِيعِ مَسَانَا

وَمَنَا فَاذَا وَرَادَ وَخَنَهُ اَتَقْدَرِدُ وَانْتَدَكُ بَسِيَارِ بَسِيَا

خَسْتَهُ وَمَادَهُ شَوْدِ بَسِ شَكْمِ اَوْرَافِي الْفُورِ شَكَافَتُ كَبَدِ

او را کرم کرم ضما نماید که در حال اخراج میکند

حیله منع الحمل و هذا من الاسرار و قطن من فوشی و ارن

احتمال نماید قبل از جماعت و بعد از فراغ از جماع

اخراج نماید که البته در این دفعه حمل بهم نمیرسد

و این عمل سرایت بدفعات دیگر نمیکند و باید بزنان ^{بعلیم}

این حیله شود الا در ضرورت شرعیه سنون لورم

الله محربا ستادی بذرا الم و مفر با دام کثیرا بالشویه

وكان

وكان یعد من الاسرار و ید لقطع التما فینح خضیا

و محکم نه بندند پاها را در آب سرد کذا و مذ شاسه

کل ارمی سرکه دوسر بمالند یک و شاسه دوسر بمالند

و بخور اصل سوس سنخه الاسهال و خصوصاً الاطفال

والاسهالات التي مع منهيج الاطراف و هذا ايضا

من المجربات المکومه را و مذ چنی چهار مثقال ورد

احمر پوست پسته تخم کشنیزا و هریک دو مثقال عود

قماري مصطفى ^{ابن} مينا ^{ابن} امير ^{ابن} مقشردق ونجل ونمچ و

سيتعل والشرية منه ^{لشبه} كل اللعين واكثر ^{لشبه} امرا

وهو من اسرارها التي تخض به حرب رايل نمايد

وبياض برطرف كند ودمعه وحكه وضعف باصره

وانافع است مامرون چيني كل ماميشا اندووث

سفيد شمي زج سرسنگ اجرا وكوفته وبخسته مثل غبار

واستعمال نمايند قرص شطر الغب من ثم ابي رحمه الله

وكان

وكان يعد من الاسرار وورد اجمرا طباشير سبل

الطيب عصاره غافث اصل سوسرته مثقال مرهم

للجراحات العنيفة منهم رحمة الله تعالى دفت دوج

زن جار كل واحد بفد ولا بقى موم زرد دهن البش

سينعل دوا منهم رحمهم الله تعالى ^{القراج} الاكل غسل ماء

ده مثقال غلک دودانک خل عطيق باهم بجوشانند

ولنه والچوب لسه دهان يا هر جا که باشد باين نشويد

واگر درهان باشد بعد از آن باب کشیز سبز یا برك شفا^{لو}

یا هلو مضمضه نمایند و اگر رطب آنها بهم سبز خشد

آنها را کوبیده در روز نمایند و حروف بنحه اكله مجموع

غلط است و در میان افتاده دارد و الاكله تعفن

اللثة خل غصّل با و بشویند سدی مان چنان نمایند

و از برای فونیکه مجرب استادی و لها ایضا فلفل

اسود حباب ساخته بخورند و بر طعام پاشیده شاول

نمایند

نمایند طلا للجر مجرب و هو من الاسرار المكتومة ذر

ینخ احمر کبریتا صفر شطرج هندی کندش از هر یک یکتال^ل

ذرا و ن دمد حرج که دما در و اجزا را کوبیده بروغن پتو^ن

شیشه بمالند و صبح بخام بروند طلا المحک آرد جوارد

با قلا سفید اب با آب کشیز بمالند طلا للجر بقط^{سفید}

روینخ و زرد نمک سنک^{۴۳} شاسنه و روغن کل سرخ مجرب

نافع است تمتا مرکبات و المجربان و الاسرار فی الشهور^{الحجّة}

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نقل من خط المرحوم المبرور مؤلف هذه الرسالة طاب

قراه وجعل الجنة مثواه وحشره مع المؤمنين صلوات

عليه مولاه لحرقت النار بسبب الله الرحمن الرحيم

زودة ثم مرغ منقولستنا وخط مرحوم مبرور مؤلف

این رساله مذکوره بجهت سوختگی آتش زوده ثم مرغ

بر کوبانی

بر کوبانی سبب ندیده نیل زنگ کرده پهن نموده بر سوختگی

آتش ضما د نمایند جزو السرو را بقدر نیم مثقال بپز

قهوه بوداده با عسل سرشته بجهت دفع بواسیر

بخوردند شوییز را بقدر دو مثقال بجهت ستم و نیل بخوردند

کرم ابریشم و دندان خنیز را بقدر و نخل بجهت ستم

کلب کلت سوده تناول نمایند هشتاد و پنج و بجهت

دفع مفاصل با نبات میل نمایند داغ بند دست

در کوبانی



شماره ۱۹
۱۳۸۹
رضوی

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب معراج

مؤلف متن محمد مصدق عسکری

شارح

مترجم

تاریخ تحریر ۱۱۵۱ هـ نوع خط نسخ تعداد سطر ۷

موضوع علم زبان عدد اوراق ۳۱۷ - ۳۱۸

طول ۲۰ عرض ۱۵ شماره عمومی ۳۱۷ ۲۹

وقفی / خریداری

تاریخ وقف

نام کاتب

ملاحظات

۸۶ - ۶

این رساله مدویده جهت سیاحتی است

بر کتبانی

۳۱۷

بر کربا سیر آب ندید نیل زَنک کرده پهن نمود بر سویی

آتش ضما د نمایند جزو السرو را بفد ریم مثقال بقر

قهوه بوداده با عسل سرشته بجفت رفع بواسیر

بخوردند شویند را بفدرد و مثقال بجفت شمشیر بخوردند

کرم ابریشم و دندان خرمی را بفد و بخد پی بجفت شمشیر

کلب کت سوده تناول نمایند هشتاد و پنج و بجفت

دفع مفاصل با نبات میل نمایند داغ بند دست در گوشت